

زنان در خواب
روحانیون

[illegible]

دیدار و گفتگو با پروانه فروهر

(عضو رهبری حزب ملت ایران)
* هر نیروئی که برای استقلال
و آزادی مبارزه کند، در
"اتحاد حزب‌ها و نیروها"
جای دارد! (ص ۱۶-۱۴)

٢٦ صفحہ

توده

نور دوم شماره "۴۹" تیرماه ۱۳۷۵

پیامدهای انتخابات مجلس آشکار می شود!

جبهه بندی های جدید در ج.ا.

پیامدهای انتخابات اخیر ایران، در اشکال و جنبه‌های مختلف ادامه دارد. این پیامدها و جنبه‌ها را باید شناخت و مواضع خود را در برابر آن‌ها روشن کرد. آسما و آرزوها پیرامون این پیامدها و جانشین ساختن آنها با پیامدهای دیگر می‌توانند بر سر جای خود باقی بمانند، اما در شرایط کنونی ایران باید از آنچه که هست و در برابر ما قرار دارد، صحبت کرد و برای تاثیر گذاری بر آن وارد میدان شد. این همان سیاسی است، که «راه‌توده» در ارتباط با انتخابات اخیر برگزید و اکنون با گذشت چند ماه، بسیاری از نیروها و شخصیت‌های سیاسی داخل کشور، با گرایش‌های گوناگون سیاسی به همان نتایجی رسیده‌اند که ما رسیده بودیم. این واقعیت‌بینی در خارج از کشور نیز به چشم می‌خورد، اگر چه صراحت و صداقت کلام نیروهای داخل کشور را نداشته باشد!

پیامدها و جنبه ها

انکار ناپذیرترین حاصل انتخابات اخیر، شکست ارتجاع و یورش است که طود شدگان از سوی مردم، برای باقی ماندن در بالاترین ارکان حکومتی بدان دست زده‌اند. این یورش در دو جنبه مبارزه با اصطلاح "لیبرالیسم" و در حقیقت مبارزه با آزادی خواهی و محدود کردن بازهم بیشتر آزادی‌های موجود در جمهوری اسلامی، و جنبه "اسلامی کردن دانشگاه‌ها"، دو حدف را دنبال می‌کند:

۱- منزوی ساختن آن بخش از حکومت، که دفاع از آزادی‌های موجود را دفاع از حیات سیاسی خود نیز ارزیابی کرده است. (مبارزه با لیبرالیسم)

۲- درهم کوبیدن صف نیروهای چپ مذهبی ایران، که بصورت بسیار آشکار دانشگاه‌های ایران و انجمن‌های اسلامی را با شعارهای عدالت خواهانه و آزادی طلبانه (گرچه در محدوده دیدگاه‌های مذهبی) پایگاه خود ساخته و از این طریق به حکومت فشار وارد می‌آورد. (مناظره برای اسلام کردن دانشگاه‌ها)

این دو جنبه، از هر دو سو، تا درون نیروهای بسیج و سپاه و دیگر ارگان‌های حکومتی ادامه یافته است. در حالیکه بسیاری از فرماندهان سپاه و بسیج در صف ارتجاع قرار گرفته و بدین طریق از منافع خود دفاع می‌کنند، در بدنه و در میان فرماندهان رده‌های پایین‌تر، گرایش به هر دو جنبه‌ای که تحت فشار ارتجاع قرار دارد آشکار است. حوادث اصفهان و دو دستگی در میان نیروهای مسلح و انتخابات مرحله دوم تهران که تنها بسیج ناحیه شرق تهران حاضر شد بصورت عملی به نفع روحانیت مبارز و متولفه اسلامی وارد میدان شود، نمونه‌های بارز این گرایش است. بصورت بسیار طبیعی، ارتجاع تلاش دارد از اشتراک موضع‌گیری نیروهای حاضر در دو جنبه‌ای که با آنها با شعار مبارزه با لیبرالیسم و اسلامی کردن دانشگاه‌ها به ستیز برخاسته، جلوگیری کند. حمله به روشنفکران و نیروهای مترقی غیر مذهبی جامعه نیز با هدف جلوگیری از ورود آنها به این کارزار و تقویت این دو جنبه صورت می‌گیرد. برنامه تلویزیونی "هویت"، که زشت‌ترین اصطلاحات و زنده‌ترین توهین‌ها را نسبت به این روشنفکران روا می‌دارد و گردانندگان آن وابستگان مستقیم متولفه اسلامی و حجتیه هستند، همین هدف را دنبال می‌کند.

این جنبه بندی و سنگ‌سازی در عرصه‌های دیگر نیز جریان دارد: (صفحات ۳ و ۳۶ را بخوانید)

دنیالہ روی

"اتحاد" نیست!

(ص ۲ و ۳۴)

مردم برای
سنت های مذهبی
انقلاب نکردند!

(ص ۱۷)

حملہ بہ لنینیسیم 'ہویت' نمی آورد

(ص ۲۲)

نگاهی به انقلاب در امریکای لاتین

(ص ۳۱)

از نقش گیهان لندن
نباید غافل شد

(ص ۱۲)

داستان تهران را
بشناسیم!

"رازینی" عامل قتل عام زندانیان
سیاسی در جمهوری اسلامی است
(ص ۸)

(ص ۸)

پاسخ به یک سؤال

در فاصله دو مرحله انتخابات و در پایان مجموع انتخابات، اینجا و آنجا مطرح شده است، که چرا "راه توده" مجموعه اطلاعات و ارزیابی های خود را پیرامون کارزار انتخاباتی، با مشترکندگان نشریه "نامه مردم" در میان نگذاشته است و برای رسیدن به مشی و سیاستی واحد تلاش نکرده است؟

در پاسخ به سئوالاتی در این عرصه، ما از این پس ناچاریم برخی اخبار مربوط به تلاش های حزبی و صادقانه "راه توده" را برای تأثیر گذاری بر مشی کنونی نشریه "نامه مردم" منتشر سازیم، تا به این نوع سؤال کنندگان پاسخ دقیق داده باشیم.

واقعیت اینست که در آستانه برگزاری انتخابات و در فاصله دو مرحله اول و دوم انتخابات اخیر، ما طی تماس هایی مستقیم با مسئولین مستقیم نشریه "نامه مردم" نه تنها اطلاعات و ارزیابی خودمان را پیرامون انتخابات در میان گذاشتیم، بلکه موکداً توصیه کردیم، از سیاست تحریم فاصله بگیرند. ما حتی تأکید کردیم، که برخی مخالفان توده ای داخل کشور نیز نظری همسو با نظر "راه توده" دارند و این در حالی است که بسیاری از محافل مترقی و روشنفکران کشور نیز نظراتی نزدیک و یا مشابه با "راه توده" دارند و ارزیابی آنها نیز از اوضاع کنونی ایران، به نظرات ما بیشتر نزدیک است، تا نظرات مطرح شده در "نامه مردم"!

پاسخی که در سرانجام بحث ها شنیدیم و سپس نیز بطرز نسنجیده ای در نشریه "نامه مردم" و در مطلب سرابا خلاف "وقتی نقش ها روشن تر می شود" خواندیم، این بود، که "ما به این جناح بندی ها اعتقاد نداریم و ضمناً همه سازمان های دموکراتیک که شما هم آنها را قبول دارید، تحریم کرده اند، ما هم کردیم!"

درباره این پاسخ، که در حقیقت ریشه شعار و مشی "تحریم انتخابات" و بسیاری از تناقضات منتشره در نشریه "نامه مردم" نیز در آن نهفته است، بسیار می توان نوشت و باید هم نوشت!

این پاسخ، با صراحت، نبرد طبقاتی در جامعه ایران را نفی می کند، اشارت در دام تبلیغات جناح راست اپوزیسیون مهاجرت را می پذیرد، فرامین رهبر جمهوری اسلامی، پیرامون عدم وجود جناح ها در جمهوری اسلامی را گردن می گذارد. از سیاست و مشی "اتحاد" در عرصه عمل فاصله می گیرد، نیروهای مذهبی را یکسان معرفی می کند، مبارزه و جدج به وجب جنبش با حکومت را - برخلاف تمام سیاست تاریخی حزب توده ایران در طول حیاتش - نفی می کند و از حضور در آن فاصله می گیرد، دنباله روی از سازمان ها و احزاب سیاسی دیگر را می پذیرد، تحلیل مستقل از اوضاع واقعی کشور ندارد، از اعلام مشی مستقل توده ای حراس دارد، تسلیم امواج است و با روند رویدادها همگام نیست و...

بنابراین می بینیم، که ریشه های مشی "تحریم" عمیق تر از آنست، که بتوان آنرا یک اشتباه تاکتیکی ارزیابی کرد و امیدوار بود، که از آن بدین آسانی درس لازم گرفته شود! این مجموعه به هم بافته، بر اساس الفبای جهان بینی علمی بیانگر آنست، که تا به ریشه ها پرداخته نشود، امکان اتخاذ مشی و شعارهایی مشابه همچنان باقی است و بر همین اساس بود، که "راه توده" در نخستین اطلاعیه مربوط به شرکت در کارزار انتخاباتی، از همه توده ای هائی که در کنار "نامه مردم" قرار گرفته اند، خواست تا از این مشی و سیاست فاصله بگیرند، زیرا این مشی، مشی توده ای نیست و نمی تواند باشد! چرا که سیاست، ادامه جهان بینی است، و سیاست "تحریم" تعلق به آن جهان بینی ندارد، که توده ای ها بدان اعتقاد دارند!

آیا مشی توده ای، مغایر اصل اتحادهاست؟

در ارزیابی پاسخ مشترکندگان "نامه مردم" می توان به این نکته استناد کرد، که شاید دلیل عدم اتخاذ شعار و سیاستی مغایر با دیگر احزاب و سازمان های سیاسی این بوده است که به اصل همکاری و اتحاد با این نیروها لطمه وارد نیاید.

ما با بهره گیری از همه تجربه تاریخی حزب توده ایران، قویاً با این توجیه مخالفیم و اعتقاد داریم، که سیاست "اتحاد" از جانب حزب توده ایران هرگز به معنای دنباله روی از متحدان طبیعی و مرحله ای حزب نبوده است. حزب توده ایران در حالیکه در تمام طول تاریخ خود، با توجه به آرایش طبقاتی جامعه ایران، بافت سنتی-مذهبی آن و میزان سازمان یابی اقشار و طبقات اجتماعی در عین اعتقاد و عمل به سیاست اتحادهای مرحله ای، بی وقفه بر سیاست، مشی و برنامه عمل مستقل خود پای فشرده است. اتحاد اصولاً برای یک دوره

در ارتباط با سیاست "تحریم" و "مشی توده ای"

دنباله روی،

"اتحاد" نیست!

انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، همان اندازه که باید چشم و گوش جناح های حاکم در جمهوری اسلامی را باز کرده باشد، براساس همه ادله و برهانی که حاصل این انتخابات است، باید توانسته باشد نقشی در حد هشدار باش در میان احزاب سیاسی مترقی ایران ایفاء کرده و یا بکند! اینکه سران حاکم در جمهوری اسلامی نتوانند و یا نخواهند از حاصل این انتخابات درس های لازم را بگیرند و بر تلاش خود برای تحمیل تخیلات و ذهنیات خویش به جامعه ادامه بدهند، چندان دور از ذهن نیست، چرا که از جمله خصائل مترتب بر ارتجاع، یکی هم همین کند ذهنی و با فشاری بر ادله باطل و احکام مرده در تاریخ است! اما تکلیف آن سازمان و حزبی که خود را وابسته به اردوگاه نیروهای مترقی می داند، اگر نخواهد و یا نتواند از حوادث و پدیده های اینگونه درس لازم را بگیرد، چیست؟

پاسخ این سؤال را هر حزب و سازمان سیاسی، بر اساس بینش اجتماعی و مشی سیاسی برخاسته از جهان بینی اش می تواند بدهد و پذیرش یا عدم پذیرش این پاسخ نیز با اعضای آن سازمان و حزب است. قضاوت نهائی نیز با مردم، اقشار و طبقات آن جامعه ایست که این سازمان ها و احزاب می خواهند به موجودیت خویش در آن ادامه بدهند.

در این محدوده، که از آن گزیری نیست، ما بعنوان توده ای ها باید از خود سؤال کنیم، در جریان کارزار اخیر انتخاباتی در ایران کدام موضع را باید اتخاذ می کردیم و با کدام شعار به استقبال این رویداد می رفتیم؟ اینکه دیگر احزاب و سازمان های سیاسی ایران، چه در داخل و چه در خارج از کشور کدام مواضع را اتخاذ کردند و یا نکردند، پیش از آنکه به ما مربوط باشد، به خود آنها مربوط است، اما اینکه بنام همه توده ای ها و در نشریه ای که ارگان مرکزی حزب توده ایران است، مواضعی را اعلام دارند، که جای بحث و بررسی پیرامون آن بسیار است، نه تنها به توده ای ها مربوط است، بلکه هر توده ای وظیفه دارد در این بحث شرکت کند!

ما اعتقاد داریم که سیاست، ادامه جهان بینی است و هر شعار تاکتیکی و مرحله ای، چکیده ای از سیاست و مشی حزب توده ایران برای یک دوره معین از مبارزه اجتماعی باید باشد. ظاهراً بر سر این اصول نباید اختلاف نظری وجود داشته باشد. بنابراین باید پرسید، چگونه برای جامعه ای که روز به روز و لحظه به لحظه دستخوش تحول و کنش و واکنش است، می توان از ماه ها پیش و در ارتباط با انتخاباتی که قرار است در آن انجام شود، شعار و مشی تعیین کرد و علیرغم همه حوادثی که تا آستانه برگزاری این انتخابات روی داد و حتی در فاصله دو مرحله اول و دوم آن، که حوادث بسیار جدی به وقوع پیوست، بر همان شعار و مشی پای فشرده؟

چگونه می توان انواع خبرهای نفی کننده شعار "تحریم انتخابات" را منتشر ساخت و انواع تفسیرها و ارزیابی های متناقض را پس از بر ملا شدن نادرستی یک شعار و مشی به چاپ رساند و بازهم مدعی داشتن جهان بینی علمی-اجتماعی بود؟

چگونه می توان تضادهای درون، حاشیه و بیرون حاکمیت را، که براساس همه اصول اعتقادی و ایدئولوژیکی ما، بازتاب تضادهای طبقاتی جامعه است و با رشد جنبش تشدید شده است، ندید و این تضادها را جنگ قدرت بین جناح ها ارزیابی کرد؟

ایراد در کجاست؟ در عمق درک از جهان بینی؟ بی اطلاعی از اوضاع داخل کشور؟ تحلیل نادرست از وضع ایران؟ دنباله روی از جو مهاجرت؟ خود محوربینی و بی اعتقادی به اصل مشورت و رایزنی؟ و....

در عین حال که نمی توان پاسخ به یکی از این پرسش ها را عمده کرد، درنگ بر مجموعه آنها را می توان توصیه کرد!

جبهه بندی های جدید در ج.ا.

۱- روحانیت حکومتی که وابستگان مستقیم "روحانیت مبارز تهران" به حساب می آیند، وحشت زده از آراء مرحله اول انتخابات و دست ردی که مردم بر سینه آنها و نمایندگان و کاندیداهای آنها زدند، در پی جبران این حکم "طرده" و بازیابی موقعیت خود در میان مردم است. در تهران، انتخابات جدید هیأت رهبری "روحانیت مبارز" و برگزینی آیت الله جوادی آملی به سمت دبیرکل این جامعه را در چارچوب این چاره جوئی روحانیت مبارز ارزیابی می کنند. اگر این ارزیابی واقعیت داشته باشد، روحانیون حکومتی با انتخاب فردی که هویت مذهبی او برخلاف "ناطق نوری" تثبیت شده است و آلودگی ها و از همه مهم تر حکم "طرده" همگانی را در انتخابات اخیر از مردم نگرفته است، بر راس این جامعه قرار گرفته است. اینکه سیر حرکت جامعه روحانیت در آینده به سوی دوری گزیدن از تبدیل شدن کامل این جامعه به حزب سیاسی سیر کند یا نه، و اینکه این جامعه حساب خود را از بازار و موتلفه اسلامی بتدریج جدا کرده و در پی جستجوی هویت مذهبی و دوری از زدوبندهای سیاسی خواهد رفت یا نه، هنوز معلوم نیست، اما آنچه مشخص است، برکناری حجت الاسلامی طرده شده از سوی مردم، از راس یک گروه بندی روحانی است، که نقش مهمی در سال های اخیر در بی اعتباری روحانیون حکومتی در میان نیروهای مذهبی داشته است!

۲- ارتجاع موتلفه اسلامی و حجتیه نیز در پی جبران شکست خود هستند. این گروه بندی پر قدرت در جمهوری اسلامی، همزمان با سازمان دادن و برآه انداختن انصار حزب الله و تشکیل ستادهای حزب الله در شهرهای مختلف، سلسله تبلیغاتی را در روزنامه "رسالت" سازمان داده است. هدف این تبلیغات ساختن چهره "انقلابی" از رهبران موتلفه اسلامی است، که بزرگترین قدرت مالی در بازار ایران محسوب می شوند. محور این تبلیغات ترور "حسنعلی منصور"، نخست وزیر دوران شاه بدست وابستگان "موتلفه اسلامی" است. موتلفه اسلامی، در هفته های اخیر و برای جلب نظر نیروهای مذهبی که به کاندیداهای این حزب رای نداده اند، شجره نامه تشکیلات "موتلفه اسلامی" را به آیت الله خمینی و امثال آیت الله بهشتی و آیت الله مطهری وصل کرده است!

اینکه سران موتلفه اسلامی، از پشت صحنه به روی صحنه آمده اند و با نام و سمت حزبی خود در روزنامه ها مصاحبه می کنند و مقاله می نویسند و یا رسماً و با نام این حزب بیانیه منتشر می کنند، خود یکی از دست آوردهای انتخابات اخیر است. آنها اگر از انتخابات اخیر ضربه نخورده بودند، مانند ۱۷ سال گذشته تلاش می کردند همچنان در پشت صحنه عمل کنند! در تهران این ارزیابی وجود دارد، که بخشی از این کارزار تبلیغاتی موتلفه اسلامی و وصل کردن خود به آیت الله خمینی و بهشتی و مطهری، نیز از سر ضعف و ناشی از اختلافات جدی است که بین روحانیون مبارز و موتلفه اسلامی بروز کرده است. بخشی از روحانیون حاضر در روحانیت مبارز تهران، رسماً عضو "شورای روحانی" جمعیت های موتلفه اسلامی هستند. یعنی سازمان جنبی و وابسته به موتلفه (مانند انجمن اسلامی مهندسان، انجمن اسلامی بازار) و جمع دیگری در این سال ها با این حزب همسو بوده اند و یا با حفظ باصطلاح استقلال خود، سیاست های موتلفه اسلامی را پیگیری کرده اند. مانند جامعه و عاظم تهران، که حجت الاسلام "اکرمی" عضو هیأت رئیسه مجلس اسلامی، سرپرست آنست و جانشین "تصراً الله فلسفی" محسوب می شود.

شکست بزرگ روحانیون حکومتی در انتخابات اخیر، زمینه های جدائی صفوف را در این تشکیلات مذهبی فراهم ساخته یا خیر؟ سؤالی که یافتن پاسخ آن چندان به طول نخواهد کشید، زیرا جامعه ایران بسرعت دستخوش تحولات است. این نفوذ و امکانات سیاسی-اقتصادی موتلفه اسلامی (متکی به مانیای همه جا حاضر حجتیه) و بویژه تسلط آن بر جامعه روحانیت مبارز و حوزه علمیه قم در ماه های پیش و پس از انتخابات اخیر، تا آن حد بود و هست، که رهبر جمهوری اسلامی، "علی خامنه ای" و آیت الله هاشمی نظیر "جنتی" به سخنگویان این جمعیت برای مقابله با دو جبهه دیگر و تحت دو شعار مبارزه با "لیبرالیسم" و "اسلامی کردن دانشگاه ها" تبدیل شدند. البته در این میان موضع گیری های آیت الله مهدوی کنی، در کلام و اعتباری مطرح شد، که خود نشان دهنده برتری موقعیت او در برابر رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه ای"، هم در میان مذهبیون و روحانیون و هم در میان طیف وابستگان به موتلفه اسلامی و حجتیه است!

بازتاب این فعل و انفعالات در مجلس اسلامی نیز به شکل گیری گروه بندی ها سرعت بخشیده است. پس از انتخاب ناطق نوری به سمت ریاست مجلس، رد هر اعتبارنامه ای در مجلسی که او ریاستش را برعهده دارد، عملاً آنکد اعتبار او را در شهری که اعتبارنامه نماینده اش لغو می شود، از بین می برد. این مسئله برای او که می خواهد برای مقام ریاست جمهوری از مردم رای بگیرد، بسیار بیش از آنها که دراپوزیسیون مجلس قرار دارند، اهمیت دارد.

آن اعتبارنامه ای که جناح بندی وابسته به موتلفه اسلامی و شورای روحانیت وابسته به موتلفه اسلامی و بالاخره روحانیت مبارز بخواد آنرا رد کند، بی شک متعلق به نماینده ایست که یا با این جریان همسو نیست و یا وابسته به دو جریان کارگزاران و چپ مذهبی است. بنابراین قبول اعتبارنامه این نمایندگان و باقی ماندن آنها در مجلس، در حقیقت همان سیاستی است که موجب شد، برسر سپردن سکان مجلس بدست ناطق نوری توافق شود!

از سوی دیگر، دو جناح بندی "کارگزاران" و "چپ مذهبی" به دور از جنجال هائی که ارتجاع در ماه های اخیر و متکی به نتایج انتخابات به راه انداخته، و بی اعتناء به توصیه ها و سخنرانی های رهبر جمهوری اسلامی که عملاً در مقابل آنها و در کنار موتلفه اسلامی و روحانیت طرده شده از سوی مردم قرار گرفته، بر تلاش خود برای تشکیل فراکسیون های مستقل خود در مجلس افزوده است. این فراکسیون ها بصورت متحد در مجلس اسلامی عمل خواهند کرد یا خیر؟ سؤالی است که پاسخ آن در گروی دو توافق مهم است:

الف- تجدید نظر اساسی در برنامه اقتصادی دولت و دوری گزیدن دقیق و مرزبندی شده از برنامه های صندوق بین المللی پول و خصوصی سازی تمام عرصه های اقتصادی کشور (که عملاً به اتحاد دولت با تجار وابسته و بازار ایران خاتمه خواهد داد)

۲- پایبندی به اتحاد و توافق بر سر سیاست خارجی، تغییر ترکیب کابینه و خارج ساختن وابستگان مستقیم بازار و موتلفه اسلامی از دولت و تجدید سازمان وزارت ارشاد اسلامی و رادیو و تلویزیون. این دو نهاد اکنون ستاد سانسور و تبلیغات اندیشه های ارتجاعی است. نطق آیت الله مهدوی کنی در دانشگاه امام صادق که در روزنامه رسالت شماره ۳۱ خرداد ۷۵ منتشر شد، منعکس کننده بخشی از این تلاش پشت صحنه است. او با صراحت و ضمن اعتراف به بحث های پشت صحنه گفت: «... چه اصراری است که آزادی طوری باشد تا غربی ها بیسندند...»

در متن همه این تحولات، که امریکا و اسرائیل از یکسو و اروپا از سوی دیگر تلاش دارند بر شکل گیری نهائی آن تاثیر خود را بگذارند، دو انتخابات آینده قرار دارد.

۱- انتخابات ریاست جمهوری، که ارتجاع امید خود را برای بیرون آوردن نماینده خود از این کارزار و با رای مردم از دست داده است و بهین دلیل در تلاش گسترش اختناق و ایجاد جو رعب و وحشت و خانه نشین ساختن مردم و برگزاری یک انتخابات کنترل شده و فرمایشی است.

۲- انتخابات میان دوره ای مجلس اسلامی، برای برگزاری انتخابات در شهرهائی که آراء مردم در آنها باطل اعلام شده است. شهرهای نظیر اصفهان که اگر همین امروز در آنها انتخابات برگزار شود، امثال علی اکبر پرورش (نماینده دوره چهارم مجلس و قائم مقام دبیرکل موتلفه اسلامی و از سران حجتیه) همان چند ده هزار رای دور اول انتخابات مجلس پنجم را هم بدست نخواهند آورد. ارتجاع به همان اندازه در پی سازمان دادن این انتخابات و جبران شکست سرشناس ترین چهره های خود در انتخابات اخیر و راه یافتن به مجلس و تقویت صفوف وابستگان خود در مجلس اسلامی است، که گروه بندی های دیگر، بخشی از تلاش برای مرعوب ساختن و تصفیه دانشگاه ها در ماه های اخیر ریشه در این دو کارزاری دارد که برای آینده تدارک دیده می شود. همچنین که فشارهای اقتصادی و سیاسی اسرائیل و امریکا و مانورهای که در برابر اروپا و مناسباتش با جمهوری اسلامی انجام می دهند، تا حدودی متکی به همین دو رویداد است. در اینکه امریکا و اسرائیل از یکسو و اروپا از سوی دیگر باید به این نتیجه رسیده باشند، که یگانه سازمان و تشکیلات سراسری در ایران، یعنی موتلفه اسلامی و حجتیه، علیرغم در اختیار داشتن دهها نهاد وابسته به روحانیون حکومتی نتوانستند مجلس را در قبضه خود بگیرند، تردیدی نباید داشت. هیچ کس روی اسب مرده شرط بندی نمی کند، بویژه در ایران کنونی، که انتخابات اخیر نشان داد، علیرغم همه فشارهای وارده به نیروهای چپ، آنها نتوانستند بصورت سازمان یافته آرائی را بدست آورند که اعتبار آن به مراتب از آراء پراکنده و غیر منسجم بیشتر است. رشد گرایش به چپ در نسل جوان مملکت، بازگشت به اندیشه های عدالت خواهانه و ارتجاع ستیزانه امثال علی شریعتی، در حالیکه چپ غیر مذهبی ایران نیز خود را از زیر ضربه حوادث بیرون کشیده و روحیه انقلابی خود را باز یافته، پدیده هائی نیستند که امریالیسم و صهیونیسم جهانی از آن غفلت کنند. تلاش برای یورش به دانشگاه ها و تشدید ستیز با آزادی ها، در پیوند با این واقعیت نیز (نقش و خواست امریالیسم جهانی) معنی و مفهومی بسیار جدی دارد.

در مجموعه ای اینچنین درحال رشد و شکل گیری، می توان در حاشیه ایستاد تا اگر نتایج نبرد جانی باقی گذاشت، آهسته و خجولانه از موقعیت ها استفاده کرد و یا اگر نتایج مطلوب را بدست نداد، مدعی دیگرانی شد که معتقد به حضور در لحظه به لحظه این مبارزه هستند؟

پاسخ "راه توده" همان است که درآستانه انتخابات مرحله اول مجلس پنجم و متکی به تحلیل اوضاع کنونی ایران اعلام شد: حضور و تاثیرگذاری تا مرز توانائی های موجود! این سیاست و عمل حزب توده ایران و نام آن مشی توده ای است!

مهندس عزت ا لله سبحانی، درارزیابی انتخابات اخیر مجلس اسلامی و توطئه شکست خوردگان انتخابات نوشت:

اکنون باید از "افغانستان" شدن نگران باشیم!

نشریه "ایران فردا" به سردبیری مهندس عزت ا لله سبحانی، در شماره ۲۵ (اردیبهشت ماه) خود، چند گزارش مستند، درارتباط با انتخابات اخیر مجلس اسلامی منتشر ساخته است. از آنجا که ارزیابی‌های ارائه شده در این گزارش‌ها، نزدیکی و همخوانی بسیار با دیدگاه‌هایی که "راه توده" در این ارتباط منتشر ساخت، دارد. ما برای آگاهی خوانندگان خود، بخش‌هایی از این گزارش‌ها را در زیر می‌آوریم. این دیدگاه‌ها نسبت به آنچه که در مهاجرت گفته و نوشته می‌شود و یا پیش از برگزاری انتخابات درباره آن گفته و نوشته شد، تفاوت بسیار دارد و این نیز خود از جمله انگیزه‌های ما برای باز انتشار این گزارش‌ها در "راه توده" است. برای ما، بعنوان یگانه نشریه‌ای که در مهاجرت و متکی به واقعیات جامعه امروز ایران، پیش از برگزاری مرحله اول انتخابات مجلس اسلامی، بر ضرورت حضور فعال در انتخابات اخیر مجلس اسلامی تأکید کرد و دلائل خود را طی چند اطلاعیه و تحلیل اوضاع ایران چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور اعلام داشت، این گزارش‌های جدید و متکی به رویدادهای انتخابات اخیر، دارای اهمیتی دو چندان است. این اهمیت از آنجا ناشی می‌شود، که "راه توده" علیرغم تمام فشارهای تبلیغاتی که برآن وارد آمد تسلیم این نوع جو سازی‌های مهاجرتی نشد و تحلیل مشخص و موضوعگیری صریح و بی‌خدشه خود را در ارتباط با این انتخابات اعلام داشت.

مردم گفتند : نه!

مهندس عزت ا لله سبحانی، در سرمقاله شماره ۲۵ "ایران فردا" و در ادامه افشای برنامه "هویت" تلویزیون جمهوری اسلامی نوشت: «...» درجه داخلی نیز نه فقط معارضین قدیمی نابود نشده‌اند، که از درون نظام نیز معارضین تازه‌ای برای جناح انحصارطلب و روحانیت مبارز سر برون آورده است. انتخابات اخیر، علیرغم تمام تهیدات و تدبیرات قانونی و غیر قانونی، نتیجه تکان دهنده‌ای داشته است، اینکه این جناح، با وجود آن که بر تمام منابع، ابزارها و نهادهای قدرت، سیطره انحصاری دارد، معذالک بین ۸۵ تا ۹۰ درصد جمعیت رای دهنده به آنها "نه" گفته‌اند! بنابراین جناح مزبور که داعیه انحصار تام و تمام قدرت سیاسی و اقتصادی را در حلقه انحصار وابستگان خود دارد، اکنون قدرت نیست... شرایط حاد، خطر و بسیار حساس تاریخی از لحاظ وضع خارجی و بین‌المللی که دولت را در انزوا و محاصره شدید قرار داده است، ایجاب می‌کند که به حداکثر وحدت با نیروهای داخلی ضد استعماری و استقلال طلب کشور بیندیشند و در مقام جذب آنها به حوزه یک اتحاد ملی و وطنی برآیند. (البته این جناح، علیرغم شکست در انتخابات اخیر، هنوز خود را دایرمدار قدرت انحصاری می‌داند و واکنش آرام و بی‌صدای جامعه را نسبت به خود به رسمیت نمی‌شناسد و آن را معلول تهیدات جناح رقیب خود در درون حاکمیت می‌شناسد. یک فرض آنست که بخواهند به شیوه‌های سیاسی کاری، با سلب حیثیت و اعتبار از رقیبان خود، برای خود کسب اعتبار نمایند و بدین ترتیب حلقه محاصره شرایط مملکتی را بشکنند و با تهیدا مقاماتی، به بهانه مقابله با تهاجم فرهنگی و حفظ ارزش‌های انقلاب، خود از انواع روش‌های تهاجمی و ضد ارزشی استفاده کرده و در حالی که فقط یک اقلیت ده یا حداکثر

پانزده درصدی جمعیت کشور را در پشت خود می‌یابند، به یک حاکمیت انحصاری بنیست و متمرکز دست یابند... آیا اعمال حاکمیت یک اقلیت محدود بر اکثریت شهروندان یک کشور، یعنی دفاع از ارزش‌های انقلابی؟ کدام ارزش انقلابی و اسلامی و اخلاقی است که استفاده از تمام امکانات و ابزارهای رسمی و مملکتی را در جهت تبلیغ و تحکیم مواضع یک جناح خاص مباح، بلکه مستحب می‌سازد؟ استفاده از تربیون ریاست مجلس را طی مدتی طولانی برای تبلیغ شخصی مجاز می‌کند، برنامه‌های تلویزیونی را که برحسب تئوری و قانون متعلق به همه مردم و کل انقلاب و جامعه اسلامی است، برای تبلیغ منافع و مصالح یک گروه خاص و کاملاً اقلیت با تنها یک روایت از اسلام که فقط یک درصد از جهان اسلام به آن باور دارند توجیه می‌نماید... اصل و اساس انقلاب و بقا و استمرار آن و حراست از محتوای ارزشی آن، در حاکمیت قانون، پایبندی به قوانین موجود و اصول و مبانی اخلاق اسلامی و انسانی است. چگونه می‌شود همه اینها را زیر پا گذاشت و درعین حال داعیه حفظ ارزش‌های انقلاب را داشت؟»

عزت ا لله سبحانی در قسمت دیگری از سرمقاله خود، خطوط دقیق اختلاف سیاسی و تفاوت دیدگاه اقتصادی با جناح‌بندی روحانیت مبارز، موتلفه اسلامی (رسالت) و سازمان نو بنیاد "جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب" را بشرح زیر بر می‌شمرد:

«...عمده‌ترین موارد اختلاف ما با این جناح‌های جویای حاکمیت انحصاری در نکات ذیل است. این را به این منظور خاطر نشان می‌کنیم که فصول تمایز و اختلاف مشخص شود و اگر قرار است اتهام و انتساب جرمی صورت گیرد، یا سرکوبی سیاسی یا فیزیکی انجام پذیرد بر آنچه واقعیت عینی دارد تکیه شود نه بر خیالات و رویاها و برچسب‌ها.

۱- هویت یک ملت مجموعه ویژگی‌ها و خصلت‌های اجتماعی- ملی آن است که در طول دورانی طولانی از تاریخ آن بروز و ظهور داشته و آن ملت را نسبت به سایرین متمایز و مشخص می‌سازد. این خصلت از نظام حاکم بر ملت و حتی دین و مکتب پذیرفته شده آن ملت مستقل است...

۲- آنچه حاکمان بر ایران، از اسلام و حکومت اسلامی عرضه داشته و آن را صورت رسمی و قانونی بخشیده‌اند خود یک تعبیر یا روایت از اسلام است که در میان بخشی از شیعیان ایران مورد اعتقاد و پذیرش قرار گرفته است... صرف نظر از روشن‌فکران و نوگرایان اسلامی، در میان فقهای بزرگی که در دو قرن اخیر ظهور کرده‌اند، همچون مرحومان شیخ مرتضی انصاری، آخوند خراسانی، نائینی، عبدالکریم حائری و حاج آقا حسین بروجرودی از حکومت و نظام سیاسی- اجتماعی در جامعه متکثر تعبیر و روایات دیگری آمده است، که عمده آن تأکیدی بر آرای مردم به عنوان منشأ مشروعیت نظام، دخالت و نظارت مردم است...

۳- از اسلام و فلسفه اجتماعی و سیاسی آن، ما آن را می‌فهمیم و به آن وفا داریم که با سید جمال مطرح شد و با نائینی و آقبال و آخوند خراسانی و مدرس و بعدها طالقانی، بازرگان، شریعتی و مطهری مطرح شد. ما با ایران و اسلامی و انقلاب یکی و هم هویت شده‌ایم و برای انقلاب اسلامی و نهضت ملی یک هویت دارند و آن عبارت است از قیام ملتی که برای دفاع از استقلال و هویت ایرانی- اسلامی خودش

۴- ما از نظام جمهوری اسلامی این را می‌فهمیم که ارزش‌های اسلامی در کنار رای مردم حکومت کنند نه طبقه خاص و منافع و مصالح آن. ما نسبت به ولایت فقیه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی مندرج است تا زمان رسمیت استقرار این قانون ملتزم هستیم اما ولایت فقیه با ولایت روحانیت تفاوت عمیق و اساسی دارد.»

عزت ا لله سبحانی در بخش دیگری از سرمقاله خود، در اشاره به نقشی که اکنون رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای" تحت هدایت ارتجاعی‌ترین و پرقدرت‌ترین بخش حکومت ایفاء می‌کند و تحت حمایت آنها، خود را از پاسخگویی به صلاحیت مذهبی خویش برای چنین مقامی مصون داشته است، می‌نویسد:

«...گزینش طبیعی "ولی فقیه" بر طبق آنچه که سنت حوزه‌های تشیع بر آن تأکید می‌نماید، عبارت از طی مدارج علمی و تخصصی در علوم اسلامی و برخورداری از حدی از ورع و تقوای شخصی است که ولی فقیه بتواند در استنباط حکم، خود را از جمیع وابستگی‌های شخصی، گروهی، خانوادگی و طبقه‌ای مبری نگه دارد و هرگز بحث از حق خاص بر طبقه‌ای خاص نیست.

مصاحبه دکتر پیمان در تهران:

اهداف انقلاب تامین نشد!

"تلاشگران تامین انتخابات آزاد" نام گروهی است، که در ماه‌های پیش از تشدید کارزار انتخاباتی اخیر در ایران تشکیل شد. از جمله فعالان این گروه‌بندی مستقل از حکومت و مرکب از چهره‌های سیاسی-مذهبی-ملی، دکتر حبیب‌الله پیمان بود. گروه‌های وابسته به ارتجاع و حکومت با انواع کارشکنی‌ها مانع فعالیت این گروه‌بندی شدند، تا آنکه سرانجام و بدنبال رد صلاحیت بسیاری از کاندیداهای مستقل، این گروه‌بندی نیز اعلام داشت، که نمی‌تواند در انتخابات شرکت کند! در اوج تلاش‌های این گروه‌بندی سیاسی، دکتر حبیب‌الله پیمان سفری به اروپا کرد و در دانشگاه استکهلم (سوئد) یک جلسه پرسش و پاسخ تشکیل داد، که بخش‌هایی از این پرسش و پاسخ در همان زمان در راه توده انتشار یافت.

در اوج تشدید کارزار انتخاباتی برای مجلس دوره پنجم، دکتر پیمان (که تشکیلات سیاسی بعد از پیروزی انقلاب وی بدلیل انتشار نشریه "امت" به همین نام شهرت یافت) در تهران با خبرنگار نیمه ایرانی شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان." بنام "کریستیان امانپور" مصاحبه کرد. بخش‌هایی از این مصاحبه را در زیر می‌خوانید:

«... درباره وضع موجود و نارضایتی ما از حکومت، باید بگویم، انتظاراتی که مردم از انقلاب داشتند، یعنی آزادی، عدالت و استقلال تامین نشده است. البته استقلال کشور، تا حدودی تامین شد، و حکومت ایران رسماً از هیچ یک از حکومت‌های بیرون تبعیت نمی‌کند، اما بنا به نوع بینشی که حاکمیت از مردم دارد، عملاً حق حاکمیت مردم سلب شده است و مشارکت حقیقی و آزاد مردم تامین نشده است. تفکر سنتی روحانیت مخالف استقلال فکری مردم است. چهره‌ای که حکومت از اسلام ارائه داده است، چهره حقیقی و دمکراتیک اسلامی نیست. حکومت چهره‌ای ضد مردمی و ضد آزادی در جهان ارائه داده است، یک طبقه با استفاده از ابزارهای حکومتی تمام اقتصاد کشور را در اختیار خود گرفته است و سیاست‌های خود را در این عرصه نیز اعمال می‌کند، این طبقه با اعمال همین قدرت، شرکت‌ها و نهادهای زیادی را تشکیل و یا سازمان داده است، بنظر من و همفکرانم، راه خروج از بحران‌ها و مشکلات فعلی اینست که آزادی‌ها به جامعه بازگردانده شود، تا مردم بتوانند نیروهای اجتماعی نوینی را شکل بدهد، این در حالیکه اکنون هیچ امکانی برای شکل یافتن و فعالیت آزاد نیست. فعلاً یک تصور از اسلام رسمیت دارد که معتقد است، یک سلسله قوانین فقهی و مدون باید پیاده شود و یک عده از روحانیون هستند که اعتقاد دارند، چون درک کامل از این قوانین فقهی دارند، باید بر مردم حکومت کنند. این‌ها هیچ اعتقادی به آزادی و حکومت مردم ندارند. ما اعتقاد داریم، که خود مردم باید بتوانند بصورت مداوم در تصمیم‌گیری‌ها شرکت کنند و لازم نیست که گروه خاصی از بالا این حق را اعمال کند...»

(بقیه اکنون باید از "افغانستان" شدن نگران باشیم)

«برای ما اصل بر اسلامی اندیشیدن و ملی عمل کردن است. مسئولیت و تعاون اسامی اگر به نفی استقلال و تمامیت ارضی و خدشه بر منافع دراز مدت ملی ما تمام شود، آن را محدود و مشروط به منافع ملی و استقلال ایران می‌دانیم... برای آن کس و آن ملت که طالب انجام وظیفه دینی است، راه‌های زیادی وجود دارد که همواره با سرو صدا و تبلیغ و رهبری طلبی و قیم انگاری سازگار نیست... نهضت نوگرانی اسلامی، از آغاز تولد و تکوین خود از یکصد سال پیش، با نهضت ملی و استقلال طلبی و ترقی خواهی ایران هم هویت و یگانه بوده است... روندی که اکنون در جریان است، ایران را نه به سعادت و سلامت راستین رهنمون است و نه آرامش و ثباتی در نظام حاکم ایجاد می‌کند. ما از عریض شدن می‌ترسیم اکنون باید از افغانستان شدن نگران باشیم!»

مصاحبه دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران، پیرامون انتخابات مجلس پنجم

نهضت آزادی ایران، از جمله معدود احزاب سیاسی ایران بود، که تا آخرین مراحل پیش از برگزاری انتخابات اخیر مجلس اسلامی، حضور خود را، علیرغم همه مشکلات حکومتی، در کارزار انتخاباتی حفظ کرد؛ درآستانه برگزاری انتخابات، این حزب اعلام داشت که بدلیل کارشکنی‌های حکومتی مبنی بر جلوگیری از متبک و تبلیغات انتخاباتی این نهضت، انصراف کاندیداهای خود را از شرکت در انتخابات اعلام می‌دارد. بر اساس بسیاری از ارزیابی‌های سیاسی، نهضت آزادی با بهره گرفتن از موقعیتی که پیش آمده بود، توانست به پاره‌ای موفقیت‌های تبلیغاتی و قانونی دست یابد. همه قرائن حکایت از آن دارد، که شورای نگهبان و ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی (موتلفه-رسالت) که از حضور جناح‌بندی کارگزاران در انتخابات اطلاع داشتند، با قبول گام به گام حضور نهضت آزادی در کارزار انتخاباتی و سپس ایجاد موانع متعدد برسرراه حضور واقعی آن در انتخابات، قصد داشتند رای کارگزاران را شکسته و رای یکپارچه خود را برای قبضه کامل مجلس حفظ کنند. نهضت آزادی از این موفقیت استفاده کرده و پس از کسب مجوزهای قانونی، درآخرین مراحل انتخابات، کناره‌گیری معدود کاندیداهای درامان مانده خود از چنگال شورای نگهبان را از شرکت در انتخابات اعلام داشت. بدین ترتیب آنها نقشه شورای نگهبان برای در شکستن رای کارگزاران را خنثی ساختند

بسیاری از احزاب و سازمان‌های سیاسی-بویژه در خارج از کشور- کناره‌گیری نهضت آزادی از انتخابات را شکست سیاست شرکت درانتخابات از سوی این حزب ارزیابی کردند و اعلام داشتند، که نهضت آزادی نیز درآخرین مراحل، به صف تحریم کنندگان انتخابات پیوست. (از جمله نشریه "نامه مردم" نیز چنین ارزیابی را اعلام داشت!)

انتخابات مجلس اسلامی برگزارشده و دو مشی "تحریم" و "شرکت" از سوی بسیاری از احزاب و سازمان‌های سیاسی، با توجه به پیامدهای انتخابات به سنجش گذاشته شده و نتایج قابل توجهی نیز از آن بدست آمده است. برخی این جسارت را داشته، که بتدریج، ضمن برشماری حوادث انتخاباتی، بر درستی شیوه "تحریم" دیگر تاکید نکنند و تلویحاً آنرا نادرست ارزیابی کنند، و برخی هنوز، نه جسارت صریح، که جسارت پذیرش تلویحی اشتباه مشی "تحریم" را هم نپذیرفته و یا اگر نزد خودشان به این نتیجه رسیده‌اند، آنرا اعلام نداشته‌اند. در همین شماره از نشریه راه توده، مجموعه اخبار مربوط به انتخابات اخیر، خود گویای بسیاری از واقعیات است!

بدنبال برگزاری انتخابات مجلس، دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران با رادپو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا مصاحبه‌ای کرده و نقطه نظرهای خود را درباره انتخابات و پیامدهای آن تشریح کرد. دراین مصاحبه، که در برخی مطبوعات چاپ مهاجرت نیزبازتاب یافته است، نقطه نظرهای قابل توجهی مطرح شد، که ما فکر می‌کنیم ضرورت دارد، از جمله همه توده‌ای‌های علاقمند به مسائل داخل کشور، از آن اطلاع یابند. مصاحبه مورد نظر-بویژه قسمت مربوط به انتخابات اخیر مجلس- با دقت کامل درمطبوعات مهاجرت منعکس نشده است و بهمین دلیل ما این قسمت مصاحبه را از روی نواری که همکاران "راه توده" از امریکا برای ما ارسال داشته‌اند، پیاده کرده و عیناً منتشر می‌کنیم!

مردم انتخاب سیاسی کردند!

دکتر یزدی در پاسخ مربوط به فشارهای تبلیغاتی امریکا علیه ایران و جمهوری اسلامی، که بعنوان سوال مطرح شده و نظر وی خواسته شده بود، به انتخابات اشاره کرده و گفت:

«...سرنوشت ایران در خود ایران و در کشور ما تعیین خواهد شد، آنهم نه تنها در تهران!

الان این انتخاباتی که انجام شد، بخوبی نشان داد، که به جهات مختلف برخی شهرستانها، حتی از نظر سیاسی از تهران هم جلوتر رفته‌اند... نباید این را از نظر دور داشته باشیم که اوضاع و احوال سیاسی و آگاهی سیاسی مردم ایران (تغییر کرده است)، مخصوصاً این انتخابات نشان داد که

مردم نظرشان را درباره حاکمیت دادند!

دکتر محمد ملکسی در شماره ۲۵ نشریه ایران فردا، آمار و ارقام مربوط به انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نتایج قابل توجهی را بدست آورده است. آنچه را در زیر می خوانید، بخشی از این ارزیابی است، که گویای بسیاری از واقعیات است:

«... در تقابل نتایج به دست آمده از دور اول انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی، که یکی از گویاترین انتخابات دهه های اخیر می باشد، مردم تهران که به حق باید آنها را سیاسی ترین مردم ایران دانست و از نظر فرهنگی و شم سیاسی در سطح بالائی قرار دارند، پس از سال ها خاموشی و بی تفاوتی با شکست سکوت رای و نظر خود را نسبت به گروه های حاکم و حکومت کنندگان فریاد کردند و گفتند آنچه باید می گفتند.

از ۴۵ میلیون نفر که در تهران حق شرکت در انتخابات را داشته اند ۲ میلیون و ۴۴۴۱۵ نفر یعنی ۵۴٫۳ درصد مردم رای داده اند... رای داده شده به آقای علی اکبر ناطق نوری و خانم فائزه هاشمی نفرات اول و دوم که توانسته اند با کسب بیش از یک سوم رای مردم به مجلس راه یابند به ترتیب ۳۵٫۹ و ۳۴٫۸ درصد آرای اخذ شده و ۱۹٫۵ و ۱۸٫۹ درصد واجدان شرایط رای دادن بوده است.

ارقام فوق نشانگر این واقعیت است که بیش از ۸۰ درصد مردم تهران به آقای ناطق نوری ریاست مجلس شورای اسلامی و کاندیدای سم گروه عمده شرکت کننده در انتخابات که هر یک ۳۰ کاندیدا معرفی کرده بودند، یعنی روحانیت مبارز، کارگزاران سازندگی و جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب "نه گفته اند!

به عبارت دیگر آیا رای منفی بیش از ۸۰ درصد مردم تهران به معرفی شدگان از سوی حکومت کنندگان نشاندهنده عدم اعتماد اکثریت مردم به حاکمان فعلی نیست؟ باید توجه داشت که این سه گروه در حال حاضر حاکمیت را در دست دارند و در حقیقت زمام حکومت در دست آنهاست. نتایج بررسی های آماری نشان می دهد مردم تهران در این دوره با توجه به جو حاکم و موقعیت پیش آمده بیش از دوره گذشته به صحنه آمدند، تا آنچه را می اندیشند عملاً اعلام کنند: اعلام کنند که روند و فعالیت قانونی را قبول دارند و علیرغم دسته جاتی که دم از تحریم می زنند، اگر شرایطی برای ابراز آزاد خواسته هایشان فراهم گردد، به همان میزان در روندهای جاری کشور مشارکت می نمایند... اعلام کنند که دیگر مانند گذشته به جامعه روحانیت مبارز و دیگر گروه های وابسته به حاکمیت اعتماد کامل ندارند و مانند دوره های گذشته حاضر به اطاعت از دستورات آنها نیستند. اعلام کنند، اگر میزان رای مردم است، بیش از ۸۰ درصد مردم تهران به حکومت کنندگان و وابستگان آنها رای "نه" داده اند، تا بگویند باید جز کسانی که مورد تایید حاکمیت بوده اند داوطلبان دیگری به صحنه آیند شاید مردم آنها را بپذیرند و مسئولیت نمایندگی خود را به عهده آنها بگذارند.

در اصفهان چه گذشت؟

مهندس لطف الله میثمی، از جمله مبارزان مذهبی سال های پیش از انقلاب است. او در جریان دستگیری (در زمان شاه) بر اثر انفجار نارنجک چشم های خود را از دست داد. میثمی سال ها در زندان شاه بود و پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ با حفظ انتقادات خود از سازمان مجاهدین خلق، بصورت عمده یاور دو سازمان سیاسی-مذهبی "جاما" و "امت" بود. در سال های نه چندان اخیر، نشریه ای را منتشر می ساخت که منتقد سیاست های جمهوری اسلامی بود. این نشریه و شخص میثمی پیوسته متهم به طرفداری از آیت الله منتظری بودند و به همین دلیل نیز نشریه وی تعطیل شد. مهندس میثمی که خود اصفهانی است، درباره انتخابات اصفهان و باطل اعلام شدن نتایج آن از سوی شورای نگهبان، گزارش مشروح و مستندی تهیه کرده و در اختیار نشریه "ایران فردا"

مردم چگونه با تصمیم و اراده سیاسی رای می دهند و رای آنها هم بسیار گویا بوده است. در هر حال تصمیم نهایی را همین مردم باید بگیرند و بخواهند گزینند. فرق نمی کند، در تبریز، مشهد، شیراز، اصفهان، ملایر، اراک، زنجان، اینها شهرهایی بوده است که مردم با تصمیم سیاسی رفته اند پای صندوق های رای.»

درباره ملیون ایران و انتخاب نشدن آنها، دکتر یزدی گفت:

«... ببینید، شما دو چیز را با هم قاطی نکنید، اینکه عناصر ملی انتخاب شدند یا نشدند، خوب عناصر ملی که شما می گویند، اصلاً توی انتخابات هم نیامدند. مساله اینست که مثلاً در اصفهان کاندیداهای جریان قدرتمند راست (بازار، مؤتلفه اسلامی، روحانیت مبارز، حجتیه) که همه جا را کنترل می کنند حتی به مرحله دوم هم نرسیدند. مردم با اراده سیاسی به کسانی رای دادند که هیچگونه وابستگی به حاکمیت نداشتند!»

درباره ابطال نزدیک به ۶۰۰ هزار رای مردم اصفهان و اعتراضات گسترده مردم به شورای نگهبان، دکتر یزدی گفت:

«... در شهر اصفهان، وقتی که صلاحیت آقای دکتر کامران را رد کردند، دکتر کامران یک شخصیت مستقلی است، که در اصفهان مورد نظر مردم است، خدماتی به مردم شهر کرده است، حتی مورد توجه بسیاری از این جوان های جبهه رفته است، برای اینکه خودش هم در جبهه بوده است. روی اختلافات سیاسی که آقایان دارند، صلاحیت او را رد کردند. او هم آمد به مردم اصفهان گفت، حالا به جای اینکه به من رای بدهید، بیایید به اینها کسی که من می گویم رای بدهید. همان چهار نفری که او معرفی کرده بود اکثریت را آوردند! نفر اول خانم "آخوان بی طرف"، همسر دکتر کامران بود. اینکه عرض می کنم، مردم با تصمیم سیاسی رفتند رای دادند، درست است که آن شرایط اولیه انتخابات آزاد وجود نداشت. ولی مردم هم با تصمیم سیاسی رفتند رای دادند، به آن کسانی هم رای دادند که اینها نمی خواستند! بطوریکه حاکمیت مجبور شد اصلاً انتخابات اصفهان را باطل اعلام کند. الان مساله انتخابات اصفهان یک موضوعی شده است. خود اصفهانی ها می گویند "نهضت دلیل خواهی"! یعنی کسانی که صلاحیتشان رد شده، یا انتخابات باطل شده، این را بعنوان حرکتی دارند مطرح می کنند که باید دولت یا شورای نگهبان دلائل این را بگوید. خوب آمدند دلائلی را هم ذکر کردند، بدتر از بد شد. اینکه ما داریم می گوئیم با اراده سیاسی، یعنی این نیست که حتماً بیایند بروند به آن کاندیدائی که ملی هستند رای بدهند، همین هائی که مورد توجه بودند، وابسته به حاکمیت نبودند و مستقل بودند، مردم رفتند به آنها رای دادند. در مشهد به یک کاندیدای مستقلی مردم رای دادند علیرغم تمام قدرت دستگاه حاکمه و روحانیت حاکم، که از یک کاندیدای معینی حمایت می کرده است، نهادهای او حمایت می کرده اند، ولی مردم رفتند و به آن جوانی که مورد توجهشان بود و در خدمت به آنها سابقه داشت رای دادند. در تبریز همینطور، نفراول یک خانسی رای آورده است. در زنجان علیرغم همه تبلیغات منفی علیه کاندیدای مستقل، چه در مرحله اول و چه در مرحله دوم، مردم رفتند به یک کاندیدای معینی رای دادند، بطوریکه شورای نگهبان مجبور شد باطل بکند. در فومن مجبور شد باطل بکند. در ملایر نفر اول یکی از خانم های کاندیدا بود که انتخابات را باطل کردند. در اراک نفر اول یکی از خانم ها بود. اینها نشانه یک نوع تغییرات و تحولات و گرایشات است که در میان مردم آرام آرام دارد شکل می گیرد و نمی توانیم ما نسبت به این رویدادها و تحولات سیاسی داخل کشورمان بی تفاوت باشیم.»

درمورد موقعیت نهضت آزادی ایران، پس از درگذشت رهبر فقید آن "مهندس بازرگان" و دبیر کلی دکتر ابراهیم یزدی و سیاست شرکت در انتخابات از سوی این نهضت، دکتر یزدی گفت:

«... در این انتخابات ما یک قدم هائی برداشتیم. اگر چه نگذاشتند ما وارد بشویم ولی از جهت آن هدف های سیاسی که اصولاً مبارزه سیاسی در نهایت به معنای ایجاد ارتباط با مردم و بسیج مردم هست، در این انتخابات ما بطور نسبی موفق بودیم. درست است که به تمام هدف های تعیین شده نرسیدیم، ولی بطور نسبی در ایجاد ارتباط با مردم، ارتباط مستقیم، ارتباط ذهنی و سیاسی ما موفق بودیم. این تصدیق تمام کسانی است که در داخل ایران بودند و دیدند و بعد هم توانستیم در خود مجموعه هم اثر بگذاریم. ورود ما به انتخابات سبب شد که حاکمیت مجبور بشود بعضی از جناح های خودش را هم اجازه بدهد که وارد بشوند، و آن انحصاری که در مجلس چهارم در دست گروه خاصی بود، شکسته شد. از اینجهت ناظران سیاسی در داخل ایران این ها را مثبت ارزیابی می کنند.

کرد، روشننگری کند. مردم از موضع طبیعی خودشان در هر محفلی دفاع می نمایند، حتی اگر کسی را نشانند و اعتماد نکنند. در دید و بازدیدهای عید همه از انتخابات صحبت می کردند. دکتر کامران که نماینده طبیعی مردم اصفهان است، در موقع پیروزی انقلاب دانشجوی بود. وی در انقلاب و در جبهه های جنگ بسیار فعال بود و در روستاهای اصفهان خیلی زحمت کشید. او در دوره چهار نماینده مجلس بود و در تمامی محافل اصفهان حضور فعال داشت. یکی از دلائل پیروزی وی حضور او در تمامی محافل بود... یک زن اصفهانی نماینده اول نخستین شهر بزرگ ایران بعد از تهران شد. جانی که بافت مذهبی آن بسیار قوی است و شورای نگهبان چشم امید زیادی به اصفهان بسته بود. (برای پیروزی علی اکبر پرورش، حنج اسلام سالک و اژه ای) شورای نگهبان با ابطال انتخابات به قریب ۶۰۰ هزار رای مردم پشت کرد و به بیانی دیگر به اراده مردم و افکار آنان دهن کجی شد... همین وضع در مورد انتخابات اردبیل هم بود. صلاحیت آقای غریبانی - نماینده دوره چهارم مجلس از اردبیل - را رد کردند، اما مردم اردبیل بی توجه به رد صلاحیت، بازهم رفتند و ۱۴۰ رای به او دادند و ایشان هم از مردم اردبیل تشکر کرد.

(غریبانی ناشر نشریه "مبین" است، که نشریه ای با افکار مترقی اسلامی است. او که با رد انتخابات اردبیل و آراء مردم به مجلس پنجم راه نیافت، در آخرین نطق پیش از دستور خود در مجلس چهارم سخنانی تاریخی را بر زبان آورد، که در همین شماره راه توده بخشی از آنرا می خوانید!)

چه کسانی در پشت صحنه، تیغ بر گلو مطبوعات غیر حکومتی می کشند؟

علی اکبر پرورش، قائم مقام دبیرکل حزب (جمعیت) موفتلفه اسلامی است. او در مجلس چهارم نماینده اصفهان بود و برای مجلس پنجم هم خود را کاندیدا کرده بود. مردم اصفهان، همانگونه که در گزارش لطف الله میثمی می خوانید، به او رای ندادند. علیرغم این عدم موفقیت و دست ردی که مردم به سینه او زدند، ارتجاع حاکم همانگونه که ناطق نوری را به مجلس اسلامی تحمیل کرد، علی اکبر پرورش را هم در بست های نه چندان آشکارش برای گسترش اختناق و سانسور ابقاء کرد!

علی اکبر پرورش، که ظاهرا باید فقط نماینده مجلس چهارم می بود، در حقیقت یکی از چهره های اصلی تحمیل سانسور و اختناق و میزبانی به کتاب، روزنامه ها، فیلم ها و... است. البته در این کار دوشا دوش چهره مردود دیگر انتخابات اخیر، یعنی اسدا الله بادامچی (دبیر اجرایی موفتلفه اسلامی) عمل می کند، که او نیز همچنان بعنوان مشاور عالی قوه قضائیه جمهوری اسلامی انجام وظیفه می کند. یکی دیگر از چهره های اصلی رهبری این حزب، اسدا الله لاجوردی است که دستش به خون هزاران زندانی آلوده است. این مجموعه تحت رهبری حبیب الله عسکراولادی قرار دارند، که دبیرکل حزب موفتلفه اسلامی است. او نیز در انتخابات اخیر رای نیاورد.

علی اکبر پرورش، که در ابتدای پیروزی انقلاب، وزیر آموزش و پرورش بود و بعد از آنکه حاضر نشد، رسماً از مافیای حجتیه کناره گیری کرده و مناسبات درونی آنرا در اختیار آیت الله خمینی بگذارد، از کار برکنار شد، بیستم در این سال ها، پشت صحنه سرگرم چه کاری بوده است و اپوزیسیون جمهوری اسلامی، چگونه از نقش امثال او در ایران غافل مانده بودند. علی اکبر پرورش عضو هیات نظارت بر مطبوعات، عضو هیات مدیره بنیاد جانبازان، عضو و بنیانگذار بنیاد "رسالت" و... است. بنیاد رسالت، نام ائتلاف سیاسی-اقتصادی موفتلفه اسلامی با روحانیت مبارز است، که دهها شبکه تشکیلات سیاسی-اقتصادی-مذهبی را در این سال ها در سراسر ایران سازمان داده است. انصار حزب الله که اکنون در ایران براه افتاده است، بخشی از حاصل این سازماندهی است. از طریق همین بنیاد و یا ائتلاف، سازمان تبلیغات اسلامی، شورای ائمه جمعه، صندوق های قرض الحسنه، مدارس طلاب و... هدایت و رهبری می شود. این ائتلاف متکی به این شبکه وسیع خود، که حمایت تام و تمام بازار ایران، سرمایه داری تجاری وابسته و... را همراه دارد، براین تصور بود که انتخابات مجلس پنجم را یکجا خواهد برد. آنها فقط یک روزنه کوچک را فراموش کرده بودند و یا در حقیقت نتوانستند بر کنند، و آن بی پایگاهیشان در میان توده مردم بود. این بی پایگهی با افشاگری هائی که انتخابات مجلس پنجم دنبال آورد، به رشد کم نظیر آگاهی مردم از وقایع پشت پرده و چهره های پنهان شده در پشت صحنه حکومتی تبدیل شد!

گذاشته است. در زیر بخش هائی از این گزارش را جهت آشنائی بیشتر با واقعیات مربوط به ایران و حقایق مربوط به انتخابات اخیر مجلس اسلامی می خوانید. مجموعه این گزارش ها، بنظر ما تائید کننده مشی حضور در کارزار انتخاباتی اخیر است، که در برابر مشی "تحریم" انتخابات قرار داشت.

لطف الله میثمی در گزارش مستند خود می نویسد: «...به نظر می رسد نتایج انتخابات اصفهان، اصولاً به تصور گردانندگان امور و شورای نگهبان نمی آمده و به این صورت قابل پیش بینی نبوده است. براساس این انتخابات، خانم آخوان بی طرف با ۲۰۳ هزار رای نفر اول، خانم دکتر "پیشگاهی" نفر دوم، آقای "سیف اللهی" نفر سوم و آقای "تاجیدین" نفر چهارم بوده اند. آقایان "پرورش" (نماینده از اصفهان در مجلس چهارم، قائم مقام جمعیت موفتلفه اسلامی و از رهبران حجتیه) و سالک و مهندس واهب نفرات پنجم تا هفتم بوده اند. در این انتخابات خانم آخوان بی طرف طبق رای مردم در همان مرحله اول به مجلس باید راه می یافت و بقیه به دور دوم کشیده شدند. در جرقویه و وران ۹۰ درصد آراء متعلق به خانم آخوان بی طرف بود. تعداد ۲۰ هزار رای به نام دکتر کامران ریخته شده بود که از نظر شرعی و قانونی این آراء متعلق به خانم بی طرف است، زیرا وی به خانم دکتر کامران مشهور است، که البته این آراء را به حساب نیاوردند!

این طور که من فهمیدم، جریان حزب جمهوری سابق در اصفهان احساس کرده بودند دکتر کامران نماینده اول اصفهان خواهد شد زیرا از پایگاه مردمی او اطلاع داشتند. چنانکه دکتر کامران به عنوان نماینده اول انتخاب می شد طبعاً اعتبار آن جناح در اصفهان و کل ایران پائین می آمد. صاحب دکتر کامران چند روز قبل از شروع انتخابات رد شد، تا بتواند خودشان نماینده اول اصفهان شوند. (اشاره به علی اکبر پرورش است، که ائتلاف رسالت (روحانیت مبارز- موفتلفه) و حجتیه از او حمایت می کردند)

دکتر کامران پس از بازگشت از تهران به اصفهان و عدم موفقیت برای احراز مقام کاندیداتوری اطلاعاتیه داد که بر ضرورت شرکت در انتخابات تاکید داشت و گفته بود که من به این چهار نفر از جمله خانش (آخوان بی طرف) رای می دهم. اطلاعاتیه در روزنامه ها چاپ شد و مردم هم به همین چهار نفر بیشترین رای را دادند. بنابراین آقایان پرورش و سالک در انتهای لیست قرار گرفتند و آقای اژه ای حتی به دور دوم هم نرسید و حذف گردید. (سالک و اژه ای معمم هستند) گفته می شود، اگر دکتر کامران چند روز زودتر این اطلاعاتیه را داده بود، این چهار نفر رای بیشتری می آوردند و احتمال داشت که در همان دور اول همگی به مجلس بروند... تلاش بر این بود که دکتر کامران نماینده اول نشود، اما بعد از رد صلاحیت دکتر کامران مردم اصفهان متوجه شدند و با هوشیاری خاص خود به همسر دکتر کامران رای دادند و در نتیجه قضیه بتر شد. مردم اصفهان مبارزه ای منفی و نسبتاً سازمان یافته کردند و خانم آخوان بی طرف را با ۲۰۳ هزار رای به عنوان نماینده اول اصفهان انتخاب نمودند. در مجموع ۵۶۵ هزار نفر در انتخابات اصفهان شرکت کردند و آقای پرورش ۱۰۱ هزار رای آورد... کسانی که در حاکمیت بودند و همه ادارات استان در اختیارشان بود، نظیر آقایان پرورش، اژه ای، سالک و مهندس واهب، که تبلیغات بسیار زیادی کرده بودند، پوستره های رنگی بسیاری داشتند و شبام و ناهارهای زیادی هم داده بودند، رای نیاوردند. مردم می گفتند در دور دوم انتخابات حتماً شرکت خواهیم کرد و به کسی رای می دهیم که دکتر کامران آنها را تائید کند. (شورای نگهبان از برگزاری دور دوم انتخابات اصفهان نیز جلوگیری کرد)

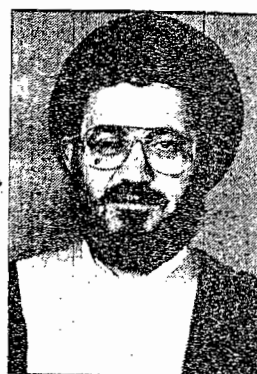
...اگر چه مردم به ظاهر در حال رکود هستند ولی واقعا راکد نیستند، بلکه آگاه و انگیزه مند می باشند، اما میدان مناسب نیافته اند. این بار احساس کردم موضع مردم کوچه و بازار خیلی محکم تر از برخی روشننگران است، منتهمی در مدار واقعی و متناسب با تئور واقعیشان... مهم این است که ما بتوانیم حرکت مردم را کشف و درک کنیم و با آن هماهنگ شویم. بنظر من آهنگ حرکت مردم همین پدیده ای است که در اصفهان به وقوع پیوست. اصفهان ۱۰ درصد شهدای ایران را تحمل کرده است، یک قطب صنعتی بزرگ و یک قطب کشاورزی بزرگ است و جریان کارگران در آن خیلی قوی است. اکثر وزرا و معاونان و وزرای کابینه های بعد از انقلاب اصفهانی بوده اند. مردم اصفهان هم در انقلاب و هم در جنگ فعال بوده اند، لذا تحلیل مردم اصفهان اگر چه تحلیل مردم ایران نباشد، ولی بسیار قابل تامل و مذاقه است. آنها مشارکت بی نظیری در انتخابات داشتند. این نشان می دهد مردم سیاسی تر شده اند و در موضع طبیعی خودشان سماجت نشان می دهند و مبارزه منفی می کنند و این مبارزه منفی شورای نگهبان را عصابی می کند... این مبارزه منفی موجب شده است، چنانچه که در این سال ها کارگردان مسائل اصفهان بوده اند، یعنی همان جناح حزبی (موفتلفه اسلامی) ماهیشان توسط مردم شناخته شود. شاید انتشار پنج سال روزنامه میومیه هم نمی توانست این قدر که انتخابات مسائل را روشن

فصل جدیدی در "جنبش زنان ایران علیه ارتجاع"

"زنان" در برابر "روحانیون"



موجودی ساوجی، بازنده دور اول انتخابات. او مبتکر زننده ترین حملات به فائزه هاشمی است!



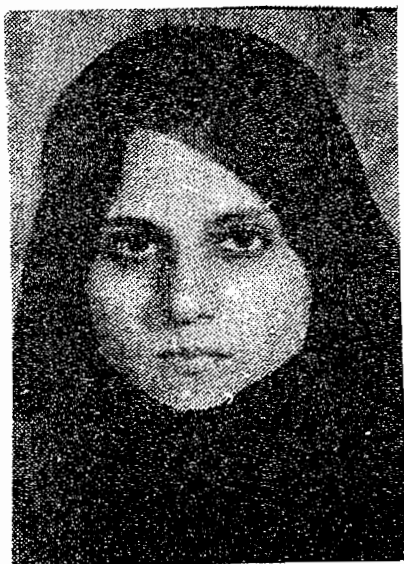
زینی، که حالا دادستان ران است، عضو هیات به نقره قتل عام انیان سیاسی بود.

روسی، سخنگوی امعه وعاظ و جانشین سرا لله فلسفی است. رازینی و ساوجی هر به وابسته به موفقه لاسی هستند



آیت الله حائری شیرازی

آیت الله حائری شیرازی، بازنده بزرگ انتخابات شیراز است! مردم شیراز علیرغم توصیه های او به "جیله کدیور" رای دادند. دو عکس بالا متعلق به "شیراز" و "فائزه هاشمی" است، که خبرهای مربوط به آنها را در مجموعه خبری انتخابات و جنبش زنان می خوانید. از این جمع "فائزه هاشمی" به مجلس راه یافته است.



استقبال از کاندیداهای زن در شهرهای کوچک و بزرگ ایران، درحالی که می تواند به نظرات سیاسی-اقتصادی و یا وابستگی های سازمانی آن ها وابسته باشد، می تواند بیانگر مرحله جدیدی از اوج گیری جنبش زنان ایران برای دستیابی به آن حقوقی باشد، که در جمهوری اسلامی پایمال شده است. در حالیکه زنان ایران در پیروزی انقلاب ۵۷ سهم بسیار بزرگی را برعهده داشتند و در طول جنگ نیز سهم خود را در پشت جبهه ها تقبل کردند، روحانیون قشری و ارتجاع مذهبی هر اندازه که به اهرم های قدرت بیشتر دست پیدا کرد، در ستیز با زنان ایران افزود. از جمله نتایج مهمی که باید از انتخابات اخیر گرفت، همین جنبش زنان ایران برای دفاع از حقوق خویش است.

انتخابات در شهر شیراز نیز به یک کشاکش بزرگ بین ارتجاع حجتیه، موفقه اسلامی، روحانیت حکومتی و مردم ختم شد. در این شهر نیز مانند بسیاری از شهرهای دیگر که در آن ها زنان بصورت مستقل و یا در لیست دو گروه بندی مجاهدین انقلاب اسلامی و کارگزاران کاندیدا شده بودند، بسیار فراتر از کاندیداهای مورد حمایت روحانیت و روحانیون کاندیدا رای آوردند.

جمیله کدیور در ادامه مصاحبه خود با روزنامه سلام گفت: «... بعد از اعلام نتایج اولیه انتخابات، استاندار و چند مسئول دیگر استان فرمانداری شیراز وارد شدند و جلسه ای پشت درهای بسته تشکیل شد. (ای جلسه باید از جمله تصمیمات شورای مصلحت نظام و هماهنگی با مذاکرات باشد) خوب این مسائل بسیار بحث انگیز و سوال برانگیز است و از دید مردم آگاه شیراز که می دانستند به چه کسی رای داده اند مخفی نماند. اینکه مرا نفر پنجم اعلام داشتند، از نتایج حاصل از همین جلسه است... فکر می کنم مردم شیراز منتظرند ببینند که به خلقانی که چنین آشکار علیه یک کاندیدا، که زندگی و قلم و قدم خود را در راه خدمت به انقلاب گذاشته از طرف مقام هائی که به لحاظ آئین نامه انتخابات باید بی طرف باشند و یا علیه یک کاندید فعالیت نکنند، چیست!... آینده من ادامه راه گذشته و حال من است. نویسندگی و پژوهش و روزنامه نگاری زندگی من خواهد بود. البته تجربه کاندیداتوری ام نقطه عطفی در زندگی ام بود. لااقل تکلیف مرا با خیلی از مسائل روشن کرد. این تجربه به ظاهر تلخ برایم بسیار ارزشمند بود، به گونه ای که شاید از مطالعه صدها کتاب پیرامون سیاست، جامعه شناسی و روانشناسی نمی توانستم به این تجارب دست یابم.»

زیر نویس:

۱- "جمیله کدیور" همسر عطاءالله مهاجرانی مشاور حقوقی هاشمی رفسنجانی است. اما در طول انتخابات در ستیزی که با وی سازمان داده بودند، و حتی پس از انتخابات نیز هیچ نثری به اشاره به این وابستگی وی نکرده است.

روحانیت، پیروزی زنان کاندیدا را تحمل نکرد!

انتخابات دوره پنجم مجلس، اگر از زوایای مختلف مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرد، معیارهائی نزدیک به واقعیت جامعه امروز ایران برای تدقیق بسیاری از شعارها و عرصه های مبارزاتی بدست می آید. از جمله پدیده های بسیار قابل توجه در انتخابات اخیر، پیروزی زنان کاندیدا در برخی از شهرها و حتی شهرستان های نسبتاً کوچک ایران بود! نکته قابل توجه دیگر در این مورد آن که اغلب کاندیداهای زن که آراء مردم را توانستند بدست آورند، یا مستقیماً از جناحی ها خود را کاندیدا کرده بودند و یا در مقابل لیست روحانیت مبارز و مولفه اسلامی قرار داشتند! یکی از انگیزه های شورای نگهبان برای لغو انتخابات شهرهای مختلف، پیروزی زنان کاندیدا در مقابل کاندیداهای روحانی و یا مورد حمایت روحانیت بود! در تهران، این رویارویی به جنجالی بزرگ بر سر شمارش آراء فائزه هاشمی به سود علی اکبر ناطق نوری ختم شد و در اصفهان به انحلال نتایج انتخابات. در ملایر نیز وضع بر همین روال گذشت. شاید بتوان این پدیده را نوعی نهضت احقاق حقوق زنان در جمهوری اسلامی و یا نوعی مقابله با حکومتی که به زنان به چشم انسان درجه دوم نگاه می کند، ارزیابی کرد، اما واقعیت دیگری نیز در این عرصه عمل کرده است. از جمله این واقعیات، همان نکاتی است، که از زبان یکی از کاندیداهای زن تهران بیان شد. "ناهی شید" در سال های اخیر، برای حقوق زنان و همچنین دفاع از زنان کارگر ایران نقشی فعال در تهران داشته است. این فعالیت موجب شد، که در مرحله اول انتخابات تهران، بسیاری از کارگران زن به او رای بدهند. ناهی شید، بصورت مستقل خود را کاندیدا کرده بود. هنگام شمارش آراء چنان کردند، تا او به مرحله دوم انتخابات راه نیابد. مجموعه آنچه که با آراء او انجام دادند، در مصاحبه ای که وی با نشریه "زنان" در تهران کرد، بازتاب یافت. برای ناهی شید، جمعاً ۱۲۲ هزار رای اعلام داشتند، در حالیکه بسیاری برای عقیده اند که او بیش از این رای آورده بود، اما برای آنکه به دور دوم انتخاب راه نیابد، آراء وی باطل شد و نامش از لیست راه یافتگان مرحله دوم انتخاب حذف شد. بخش هایی از این مصاحبه را در زیر می خوانید.

... مرا ابتدا نفر ۵۴ اعلام کردند و بین ردیف های ۵۲ و ۵۶ نوسان بودم که یک مرتبه خانم دیگری را جایگزین من کردند که اساساً نامی ایشان مطرح نبود.

در شیراز، "جمیله کدیور" برای مجلس اسلامی کاندیدا شده بود، که در لیست کارگزاران نیز مورد حمایت قرار گرفته بود. روحانیون حکومتی در این شهر نیز تا آنجا که در توان داشتند، در برابر رای مردم ایستادگی کردند و سرانجام نیز با انواع تلبه ها توانستند از راه یافتن وی به مجلس جلوگیری کنند. سخنان آیت الله شیرازی در این مورد که در همین شماره "راه توده" بخشی از آنرا می خوانید، تابلوی تمام نمائی است که تلاش روحانیون قشری برای تحمیل نماینده به مردم و نمونه ایست از طرز تفکر حاکم بر این قشر از روحانیون. ببینیم زنان کاندیدای نمایندگی مجلس اسلامی، که روحانیون حکومتی با همه قدرت خویش نتوانستند مانع رای دادن مردم به آنها شوند، دارای چه نظراتی بودند.

"جمیله کدیور" (۱) در مصاحبه ای که با روزنامه سلام انجام داد، ضمن برشماری لیست بلند بالای خلافتکاری های روحانیون محلی وابسته به جامعه روحانیت مبارز، کاربدستان محلی گروه بندی رسالت، مولفه اسلامی، حجتیه و ارتجاع محلی و حمایتی که از تهران می شدند، بخشی از نظرات و برنامه های خود را برای رفتن به مجلس چنین اعلام داشت:

«با ورود من به صحنه انتخاباتی شیراز، موجی از شایعات پیرامون من و خانواده ام در سطح وسیعی ایجاد کردند. از جمله این شایعات که توسط افرادی که خود را متدین و زاهد می دانند، به آن دامن زده شد، این بود که من لیبرال، سوسیالیست، کمونیست، طرفدار رابطه با آمریکا و اسرائیل و... هستم! (در واقع معجونی از عوام فریبی) تلاش کردند تا سوء پیشینه ای، مدرکی، عکسی که براساس آن حق السکوت بگیرند و یا مرا از گود خارج کنند پیدا کنند. علیرغم تجسمی زیاد در مدارک دوران تحصیل من طی دوران دبستان، راهنمایی و دبیرستان کوچکترین مدرک، سند و یا عکسی نتوانستند پیدا کنند. به هر حال علیرغم تمام کارشکنی هائی که علیه اینجانب صورت گرفت، در دور اول انتخابات بالغ بر ۸۳ هزار رای آورد و نفر سوم شدم، یعنی در قیاس با نفر اول و دوم که یکی شهردار سابق شیراز بود و دیگری نماینده مجلس چهارم از شیراز! با این دو نفر فقط ۷ تا ۸ هزار رای فاصله داشتم و با نفر چهارم که او هم نماینده مجلس چهارم بود ۲۰ هزار رای فاصله داشتم... بنظر من دو برنامه را برای خانم ها باید مد نظر داشت، نخست زمینه های عملی ساختن مفادی از قانون اساسی که پیرامون زنان و رفع تبعیض از آنهاست، و بعد هم با توجه به مشکلاتی که در عمل، برخی خانم ها از اجرای مفاد قانون مدنی با آن مواجه هستند، لازم است همانگونه که تاکنون اصلاحیه هائی بر برخی مفاد قانون مدنی از جمله ماده ۱۳۳ (مرد هر وقت خواست می تواند زن خود را طلاق بدهد) تصویب شده، مثل شرط ضمن عقد، اجرت المثل و... امکان دارد که باز هم با کارهای کارشناسی، تحت نظارت فقها و در چارچوب شریعت با توجه به مصالح کشور و انقلاب و مقتضیات زمان و مکان اصلاحیه های دیگری وضع شود تا حقوق زنان در مرحله اجرا و عمل بهتر تامین و تضمین شود. (با همه این احتیاط کاری ها برای بیان ضرورت تغییر در قوانین و مقررات ارتجاعی علیه زنان، باز هم روحانیون حکومتی این زبان درازی را نبخشیدند و از ورود او به مجلس جلوگیری کردند!) در شهر شایع کردند که فلانی می خواهد حق طلاق را از مرد ها بگیرد و به دست زن ها بدهد... یک شب قبل از شروع هفته تبلیغات انتخاباتی، افراد مسلح به چاپخانه فرهنگ ریختند، کلیه پوسترهای اینجانب را سرت کردند و دست و پای کارگران چاپخانه را نیز بستند و متواری شدند. در روزهای آخر تبلیغات هم به ستاد ما در زرقان حمله کردند و دو نفر از افراد ستاد را مورد ضرب و شتم قرار دادند... شاید اگر فرصت کردم، موارد این فشارها را بصورت کتابی جذاب و خواندنی نوشتم. در حال حاضر شاید شرح این مسائل به مصلحت نباشد. همانگونه که اطلاع دارید، نتایج حوزه انتخابیه شیراز نیز همزمان با نتایج حدود ۳ هزار حوزه رای گیری تهران در ساعت ۲۱ شب از تلویزیون بصورت همزمان اعلام شد، اما ادامه اطلاعات مربوط به نتایج انتخابات از ساعات اولیه بامداد روز بعد قفل شد.

اجلاس فوق العاده

(این همان تصمیمی است که در تهران گرفته شد و بدنبال آن جلسه شورای مصلحت نظام تشکیل شد، تا شکست روحانیون حکومتی را بررسی کند. در این جلسه تندترین برخوردها بین سران حکومتی پیش آمد و سرانجام به این نتیجه رسیدند که لیست تفاهمی را با آراء توافق شده اعلام کنند، تا مانع سلب مشروعیت از نظام شود. در همین جلسه قرار شد برای ناطق نوری آرائی را بیشتر از فائزه هاشمی اعلام دارند. تا وی از یک زن جوان شکست نخورد! و... "راه توده" خبر این جلسه را در شماره ۴۶ خود منتشر ساخت)

* شایع است که به شما به خاطر قیافه‌تان رای دادند! (بهانه‌ای که شورای نگهبان گرفته بود!)

- البته منکر تاثیر چهره و یا اخلاق بر دیگران نمی‌توان شد، منتهی این تمامی امر نیست. من تصور می‌کنم مردم بیشتر به افکار من رای دادند، نه به چهره من. این شایعه را کسانی منتشر کرده‌اند که می‌خواهند افکار مرا تخطئه کنند. البته اینگونه شایعات در مورد تمام کاندیداهای موفق هست و فقط منحصر به من نیست. بیمه زنان خانه دار از جمله طرح‌های من بود که اگر به مجلس می‌رفتم آنرا دنبال می‌کردم.

* در مورد رای بالای فائزه هاشمی چه نظر دارید؟

- مردم نشان دادند که وقتی قابلیت را ببینند، به جنسیت توجه نمی‌کنند...

* یعنی معتقدید ایشان باید نفر اول می‌بود؟

- باید را نمی‌دانم، ولی این امر دور از ذهن هم نیست.

* شایع است که ایشان در صدر جنول بودند، اما به قول شما به خاطر ملاحظه جناح‌ها نفر دوم شده‌اند؟

- من چنین تقییدی را در ملاحظه جناحی به کار نبرده‌ام، پس براساس شناخت اجتماعی به شما پاسخ دادم...

(ناهید شید، متولد سال ۳۲ و فارغ التحصیل رشته حقوق قضائی از دانشگاه تهران است. در سال ۵۹ پروانه پایه یک وکالت دادگستری گرفته و کارشناس ارشد سازمان تامین اجتماعی است. او متخصص امور کارگری، بیمه اجتماعی و حقوق زن است)

بسیاری براین عقیده‌اند، که مجلس پنجم صحنه شکل‌گیری بسیاری از موضع‌گیری‌های سیاسی و برخورد‌های تند خواهد بود. این پیش‌بینی، جدا از سابقه‌ای که از جمهوری اسلامی در اختیاراست و حادثه آفرینی‌هایی که روحانیت شکست خورده در انتخابات اخیر، در کنار بازار و حزب موتلفه اسلامی بوجود آورده است، زمینه‌های واقعی دیگری نیز دارد، که اتفاقاً این زمینه‌ها بیشتر مورد توجه باید باشد، تا آن سوابق و حادثه آفرینی‌های هفته و ماه‌های پس از شکست! این زمینه‌ها، همانا جنبش آزادیخواهی مردم ایران است، که انتخابات اخیر نه تنها عمق و وسعت آنرا نشان داد، بلکه خود انتخابات نیز برعکس آگاهی آن افزود.

بدون تردید، از جمله ضربات وارده به روحانیت مبارز و روحانیون حکومتی، آرائی است که مردم به فائزه هاشمی دادند. او سرانجام به مجلس رفت و باید دید در مقاطع مهم چه خواهد کرد و برای حضور در صحنه سیاسی به برخی معاملات و زد و بندهای حکومتی روی خواهد آورد و یا متکی به جنبش مردم و آراء آنها آینده سیاسی خویش را تعیین خواهد کرد. منجمله زنان، پس از انتخاب فائزه هاشمی، با وی مصاحبه‌ای داشته است، که وی در آن برخی دیدگاه‌های خویش را با احتیاط بسیار مطرح کرده است. اینکه اپوزیسیون جمهوری اسلامی مایل باشد چه کسی به مجلس راه یابد و یا نیابد، ارتباطی با واقعیت امروز مجلس و اوضاع ایران ندارد و بهمین دلیل ما فکر می‌کنیم، باید با دیدگاه‌های مختلف و ازجمله نقطه نظرهای فائزه هاشمی در خارج از کشور همانگونه آشنا شد، که مردم ایران آشنا شده و می‌شوند. این پیوند برای دوری گزیدن از تخیل پروری اجتناب ناپذیر است. آنچه را در زیر می‌خوانید، نکاتی است از مصاحبه فائزه هاشمی با مجله زنان در آستانه تشکیل مجلس پنجم.

(«... من گفته بودم که محدودیت تنها راه جلوگیری از تهاجم فرهنگی نیست. چون معتقدم محدودیت آدم‌ها را جری‌تر می‌کند... در آینده واقعا باید روی مسائل جوانان کار شود. من وارد ریزش نمی‌شوم چون فعلا نمی‌خواهم در مورد برنامه‌های صحبت کنم. باید ببینم چه کسانی به مجلس می‌آیند، ببینم کدام کمیسیون را انتخاب می‌کنم، شرایط سیاسی را بسنجم و آن وقت روی یک طرح پخته و حساب شده حرف بزنم... متأسفانه سطح برنامه‌های تلویزیونی از نظر فرهنگی خیلی پایین آمده است. از نقشی که به زنان می‌دهند خوشم نمی‌آید. بیشتر مسائلی که از زنان مطرح می‌کنند، برای من جالب نیست. بسیاری اوقات زنان را ذلیل و توسری خور نشان می‌دهند. متأسفانه در تلویزیون زن را به عنوان یک خانه دار صرف نشان می‌دهند که فقط باید جای دست این بدهد و لباس آن را بشوید.

* شما بعنوان زنی که دارید وارد عرصه سیاست می‌شوید، اطلاع دارید که چه مقدار از فسادهای زمان شاه پنهان است و ما نمی‌بینیم؟

- بله تا حدودی، من معتقدم زنان ما پیشرفت کرده‌اند، رشد اجتماعی و فرهنگی زنان ما بالا رفته، آمار علمی زنان ما بالا رفته، ولی از آن طرف خانواده‌های ما بیشتر از هم پاشیده شده‌اند...

* جای شکرش باقی است که شما مشکلات را انکار نمی‌کنید. بعضی‌ها معتقدند همه جا امن و امان است! فکر می‌کنید در مجلس هم بتوانید به همین راحتی حرف بزنید؟

- فکر می‌کنم بشود، بده. کلاً برنامه‌ام این است که این حرف‌ها را بزنم چون من هیچوقت خودتاسوس نکرده‌ام. البته، خوب، راه دارد. این که آدم بیاید صراحتاً حرفی را بزند، شاید درست نباشد یا این که اصلاً نزنند، باید راهش را پیدا کرد.

* در مورد مخالفت‌هایی که گاهی با کنترل جمعیت در ایران می‌شود؟

- البته ما رساله‌های مختلف داریم، فتاوی‌های مختلف داریم ولی هرکسی یکی را انتخاب می‌کند و به آن عمل می‌کند. من با کنترل جمعیت موافقم، باید انجام شود. منابع مملکت محدود است، امکانات محدود است.

* تکلیف زنان تماشاچی میادین ورزشی چه می‌شود؟ می‌دانید که یک بار زنان برای تماشای فوتبال به مسجدیه رفتند و یک عده ریختند و جنجال به پا کردند؟

- اینطور نبود. رئیس فدراسیون فوتبال اعلامیه داد که ورود خانم‌ها برای تماشای مسابقات آزاد است و این مساله کمی سرو صدا ایجاد کرد و جوسازی شد... من معتقدم محدودیت‌هایی که زنان تا امروز داشته‌اند، مسئله فرهنگی قرن‌هاست و اگر ما بخواهیم یک باره این مسائل را از بین ببریم، سقوط می‌کنیم. یعنی همین آزادی‌های نسبی هم که بدست آمده از دست می‌رود. همانطور که سال‌ها و قرن‌ها طول کشیده تا این مسائل ایجاد شده، الان هم زمان می‌برد تا زنان بتوانند جایگاه واقعی خودشان را پیدا کنند. پس هر حرکتی در این زمینه باید با برنامه و حساب شده صورت بگیرد.

آب در لانه "موتلفه اسلامی"

تلاش تازه سران

"موتلفه اسلامی"

برای مقابله با نفرت

مردم!

سران جمعیت (حزب) موتلفه اسلامی، که بزرگترین شکست را در انتخابات اخیر مجلس اسلامی متحمل شدند، با استفاده از همه امکانات حکومتی که در اختیار دارند، دست به یک سلسله تبلیغات سراسری برای دفع نفرت مردم از رهبران این حزب زده‌اند.

مصاحبه‌های پیاپی حبیب‌الله غنگر اولادی، اسدالله بادامچیان، مرتضی نبوی، غفوری فرد و... در کنار سخنرانی‌های بی‌مناسبت و با مناسبت آنها، که در روزنامه ارگان استقلال بازار روحانیت مبارز "رسالت" انتشار می‌یابد، بازترین نمونه این تلاش است. در کنار این تلاش تبلیغاتی، سازمان‌ها و گروه‌های فشار وابسته به همین جمعیت، در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ ایران، به ضرب و شتم مردم، حمله به دانشگاه‌ها، زشت‌ترین حملات تبلیغاتی به فرهنگ و فرهنگ سازان ایران در رادیو و تلویزیون، انواع توطئه‌ها برای مرعوب ساختن جنبش آزادیخواهی مردم ایران، که پس از اعلام نتایج دور اول انتخابات تشدید شده، ادامه می‌دهند. بهره‌برداری مستقیم جمعیت موتلفه اسلامی، از روزنامه "رسالت" برای تبلیغ خود، بیش از هر زمان دیگر نشان داد که این بنیاد و روزنامه وابسته به آن، زیر سیطره بازار ایران قرار دارد و بازار نیز پایگاه مستقیم جمعیت موتلفه اسلامی است. انجمن حجتیه، بیشترین نفوذ را

جواد لاریجانی"، که خود را آماده بدست گرفتن وزارت خارجه می کند و یا برخی دیگر از چهره های تازه افشا شده موتلفه اسلامی نظیر میرسلیم وزیر ارشاد اسلامی در کابینه رفسنجانی و... ادامه داد.

از این عناوین خبری که حالا به صفحات اول "رسالت" و گاه کیهان چاپ تهران راه یافته، تاکنون و تا پیش از انتخابات مجلس پنجم اسلامی هیچ خبری نبود و "موتلفه اسلامی" بی سرو صدا به حرکت خزیده خود برای قبضه نظامی ابزارهای لازم برای برقرار دیکتاتوری مطلق مذهبی بازار ادامه می داد و در همان حال نیز همه جا علیه موجودیت احزاب دیگر، با شعار "حزب فقط حزب الله" عمل می کرد! (شعاری که هنوز هم، پس از افشای حضورش در سراسر ایران و در حساس ترین پست های قضائی، مقننه و مجریه ادامه دارد و رهبر جمهوری اسلامی نیز در نخستین دیدارش با اعضای مجلس پنجم با تکرار خواست آنها خواهان، انحلال همه گروه بندی های حزبی در مجلس شد!)

ادامه این شجره نامه نویسی و تبلیغات را، که سران موتلفه اسلامی دست بدان زده اند، به نقل از روزنامه رسالت بخوانید. آنچه که از سوی این حزب اکنون در ایران انجام می شود، چه راه انداختن دسته های اوباش و گروه بندی های فشار برای حمله به مردم، چه کارزار نوین باصطلاح مبارزه با لیبرالیسم و چه این نوع شجره نامه ها، که می خوانید، هیچکدام از موضع قدرت نیست، اگر به قدرت این حزب لطمه وارد نیامده بود، آنها همچنان به حکومت بر ایران از پشت صحنه ادامه می دادند! بخوانیم:

- شهید مطهری و شهید بهشتی هم عضو شورای روحانیت موتلفه اسلامی بودند که این امر با نظر و تأیید امام (ره) بود و در فعالیت های سیاسی و در جهاد مسلحانه که به اعدام انقلابی حسنعلی منصور آمریکائی انجامید (قتل مشکوکی که به دربارهم نسبت می دهند و موتلفه اسلامی این را کارنامه انقلابی خود کرده!) نقش اساسی مورتی داشتند. (نقل از بیانیه موتلفه اسلامی ۱۱ اردیبهشت ۷۵)

ترفند دیگری که موتلفه اسلامی با هدف از زیر ضربه خارج ساختن خود در ایران بسراه انداخته، مسابقاتی است که آگهی آن در روزنامه رسالت منتشر شده است. یکی این مسابقات که بمناسبت اعدام بخارانی، اماسی، صفارهرندی و نیک نژاد (که باتهام قتل حسنعلی منصور اعدام شدند) آگهی آن در روزنامه رسالت اول خرداد ۷۵ (دقت کنید که تمام این کارزار تبلیغاتی به هفته ها و ماه های پس از برگزاری انتخابات اخیر باز می گردد!) منتشر شده، کسانی که به سوالات مطرح شده پاسخ صحیح بدهند، بلیت رفت و برگشت با هواپیما به مشهد یا هزینه سه روز اقامت، و... داده می شود. سوالات عمدتاً باز می گردد به شناخت سران موتلفه اسلامی به اسم و رسم. بدین ترتیب مردم باید آن شجره نامه ای که موتلفه اسلامی برای خود در روزنامه رسالت و کتاب اسدا الله یادامچیان ساخته حفظ کرده و در مسابقه شرکت کنند!! سوالاتی از این دست که "موتلفه اسلامی توسط چه کسانی تشکیل شد؟" (در شجرنامه منتشره در رسالت این بنیانگذاری بازمی گردد به آیت الله خمینی و مطهری و بهشتی و...) آقای عسگر اولادی در کدام عمل مسلحانه انقلابی شرکت داشته است (منظور زمان شاه است و لا عمل انقلابی کنونی ایشان در حد تصاحب کارخانه جوراب نایلون "استرلایت" است، که پس از درگذشت آیت الله خمینی و بدستور جانشین وی از هادی غفاری پس گرفته شده و به عسگر اولادی بخشیده شده است)

موتلفه اسلامی از این طریق خود را برای انتخابات میان دوره ای مجلس اسلامی آماده می کند. آن ها تلاش دارند، شکست انتخابات مجلس را از این طریق و با ورود به مجلس در انتخابات میان دوره ای جبران کنند. آنها می دانند، که انتخاب "ناطق نوری"، بعنوان رئیس مجلس پیش از آنکه به داشتن اکثریت در مجلس ارتباط داشته باشد، به برخی محاسبات سیاسی و فشار و تهدید و ارباب بستگی دارد، که در صورت برداشته شدن این فشار و تغییر محاسبات، این اکثریت به اقلیت تبدیل خواهد شد! بنابراین آنها از هم اکنون و با آگاهی از موقعیت شکننده ارتجاع در مجلس اسلامی، کارزار انتخاباتی را بدین صورت شروع کرده اند، تا خود را به پارانسان در مجلس پنجم برسانند!

در این حزب دارد و در واقع جمعیت موتلفه اسلامی، سازمان و تشکیلات علنی این مافیای سیاسی-اقتصادی در جمهوری اسلامی است.

توجه هر چه بیشتر به فعل و انفعالاتی که در جمعیت موتلفه اسلامی می گذرد و آشنائی هر چه دقیق تر با نقشی که این جمعیت در جمهوری اسلامی ایفا می کند، از آن جهت اهمیت ویژه دارد، که در تمام ۱۷ سال گذشته و در حالیکه رهبران و وابستگان به این جمعیت بزرگ ترین نقش را در انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی خود داشته اند، هنوز آنچنان که باید نقش آن در جمهوری اسلامی افشا نشده است. در این لحظه ای تردید نباید داشت، که انتخابات اخیر مجلس اسلامی، یکی از بزرگترین دستاوردهایش، طرد شناخته شده ترین چهره های این حزب توسط مردم بود، اما این هنوز کافی نیست. مردم باید بدانند، در پشت دیوارهای بلند زندان های ایران، این جمعیت چه جنایات عظیمی را با استفاده از باورهای مذهبی مردم، برای گرفتن انتقام از چهره های سیاسی و انقلابی ایران مرتکب شده است. (اسداله لاجوردی مجری این جنایات از اعضای شورای مرکزی این حزب است)

مردم باید بدانند، ریشه گرانی و تورم و احتکار کجاست و نقدینگی نجومی مملکت، بعنوان ابزاری برای فشار سیاسی-اقتصادی به مردم، در اختیار گرفتن شبکه روحانیت، فشار به دولت و... چگونه در خدمت این حزب است. مردم باید بدانند، تحمیل قشریت مذهبی به جامعه، با استفاده از روحانیون وابسته و همفکر و همسو با این حزب، از کجا هدایت می شود. واردات و صادرات در دست کیست، اتاق بازرگانی که در اختیار این حزب است، چه نقشی در به فقر و مسکنت کشاندن ۷۰ درصد جمعیت ایران ایفا کرده است. مردم باید بدانند، چرا این جمعیت، که تا زمان زنده بودن آیت الله خمینی منتقد و مخالف فتواها و توصیه های فقهی و حکومتی وی بود، و بارها در برابر او جبهه بندی کرد، به چه دلیل امروز اینگونه طرفدار نه تنها "ولایت فقیه"، بلکه "ولایت مطلقه فقیه" شده است. مردم بیش از این باید بدانند که دم و دستگاه رهبر و ولایت فقیه و مرجعیت حکومتی و... چگونه و تحت کدام قرار و مدارهای تشکیلاتی در اختیار این حزب است و به سود برنامه های آن عمل می کند.

سران و رهبران این حزب، اکنون که طرح آنها برای قبضه مجلس اسلامی و سپس دیکتاتوری سراسری "بازار" با شکست نسبی همراه شده است، با آگاهی از افشای نقششان و نفرت مردم از آنها، برای ایجاد انحراف در این شناخت، برای نخستین بار طی ۱۷ سال گذشته از پشت صحنه بیرون آمده و برای خود شجره نامه انقلابی می نویسند. اگر مردم این شجره نامه را بپذیرند، رهبران موتلفه اسلامی و صد البته تجار و بازاریان بزرگ، پیشگامان همه شیوه های انقلابی، برپا کنندگان انقلاب ۵۷، سرسخت ترین مخالفان نظام شاهنشاهی و خلاصه یک پارچه شور و هیجان و مبارزه بوده اند!! البته معلوم نیست، اینها که اینگونه سرگرم مبارزه با نظام شاهنشاهی بوده اند، بازار ایران در زمان شاه چرا بی رونق نبوده است و چرا حجره ها و سراها، تیمچه ها به خانه های تیمی برای مبارزه مسلحانه تبدیل نشده است!

نگاهی به شماره های اخیر روزنامه رسالت، خود گویا ترین خدعه جدید سران موتلفه اسلامی، برای خنثی سازی نفرت مردم از آنهاست که در انتخابات اخیر در وسیع ترین شکل ممکن برملا شد. در خلال ادعا ها و تبلیغات جدید موتلفه اسلامی است که مشخص می شود، بارگاه "ولایت فقیه" در جمهوری اسلامی ایران، امروز سنگر کیست و برچه اساس رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه ای" سخنگوی این جمعیت است. با هم و به نقل از روزنامه "رسالت" خرداد ماه بخوانیم:

"خاطراتی از مطیعان ولایت فقیه و پیشگامان مبارزه مسلحانه، در گفتگو با حبیب الله عسگر اولادی: موسس هیات های موتلفه در حقیقت امام بودند. هدف احیای عظمت اسلام و عزت برای مسلمین بود." (رسالت ۲۴ خرداد ۷۵ - عنوان صفحه اول)

حبیب الله عسگر اولادی در مراسم بزرگداشت شهدای موتلفه اسلامی: «شهدای جمعیت موتلفه اسلامی باید الگوی نسل جوان ما باشند» (رسالت ۲۶ خرداد ۷۵ - عنوان صفحه اول)

رئیس جمهور در دیدار اعضای جمعیت موتلفه اسلامی (رسالت ۲۷ خرداد ۷۵ - عنوان نخست صفحه اول با عکس رهبران موتلفه اسلامی)

این لیست تبلیغاتی را با خبرهائی درباره دیدار رهبران موتلفه اسلامی از خانواده آیت الله مطهری، نطق خدا حافظی عسگر اولادی در پایان مجلس چهارم، اظهار نظر هائی از سوی رهبران نسل جدید موتلفه اسلامی نظیر محمد

است که تنها گناه او برگزاری مراسم عروسی پسرش در بزرگ ترین هتل شهر دوسلدورف آلمان است و لاغیر!

حال بازگردید به اصل واقعیات مربوط به همین دو چهره در جمهوری اسلامی (که ظاهراً کیهان سخنگوی اپوزیسیون طرفدار براندازی آنست)، تا ببینید کیهان لندن چه را می نویسد، تا آنچه را باید بنویسد، ننویسد!!

آیت الله کئی، درحقیقت سیاست گذار و گرداننده بسیاری از مسائل در جمهوری اسلامی است و حبیب الله عسکراولادی نیز دبیرکل حزبی است که رهبرانش بزرگترین جنایات را در زندان های ایران مرتکب شده اند، دژرورهای خارج از کشور و داخل کشور مستقیماً دست داشته اند و...

شما آرشو کیهان لندن را ورق بزنید، اگر رد پائی و یا نامی از مافیای پر قدرت سیاسی-اقتصادی حجتیه در آن یافتید! کیهان لندن از عروسی دوسلدورف می نویسد، تا این واقعیات را ننویسد! البته در مورد حجتیه دلالتش روشن است. بنیانگذار این انجمن، ساواک است و ساواک کوچکی که در اسرائیل و به همت پرویز ثابتی و حسین زاده بازسازی شده و بشدت در ارتباط با ایران فعال است، عوامل خود را در این شبکه می شناسد و با آنها ارتباط دارد. بنابراین می بینید، که ماجرای کیهان لندن قصه ایست که سر بسیار دراز دارد و حساسیت نسبت به آن را باید دو چندان کرد.

کیهان لندن، یک هفته نامه سیاسی است که دارای خط و خطوط مشخص است. اگر این خط و خطوط مشخص نشود، به تسلط آن بر مهاجرت گردن گذاشته شده است.

مسئله کینه و دشمنی تاریخی سلطنت طلب ها و کیهان لندن با حزب توده ایران نیست، چرا که این بعد از نقش کیهان لندن نه پنهان است و نه نویسندگان آن قصد پنهان کردنش را دارند، آنها در واقع از این ستیز نان خورده و می خورند! بلکه مسئله بی خبر نگه داشتن اپوزیسیون از واقعیات جامعه ایران و از زیر ضربه بیرون کشیدن مهم ترین عوامل و کارگزاران جمهوری اسلامی از زیر ضربه است.

در جریان انتخابات اخیر مجلس اسلامی، برهمگان باید روشن شده باشد، که در سال های اخیر، علیرغم همه شعاری که سران جمهوری اسلامی درباره حزب الله و در مخالفت با احزاب می دادند، دو حزب پر قدرت بر ایران حکومت می کنند که با یکدیگر ائتلاف هم دارند. "روحانیت مبارز" و "جمعیت موقوفه اسلامی". در طول انتخابات و در ماه های آستانه این انتخابات، شما هرگز با این واقعیت در کیهان لندن آشنا نشدید. اصولاً آنها به این نوع مسائل کاری ندارند، زیرا آشنائی با واقعیات ایران در جهت سیاست و مشی آنها نیست!

همین مساله "تحریم انتخابات" را اگر در آرشو کیهان لندن و نشریات اپوزیسیون دنبال کنید، بسیار سریع و صریح مشخص خواهد شد، که مشی "تحریم" را ابتدا کیهان لندن مطرح کرد و به یاری رادیو اسرائیل آنرا در مهاجرت و شاید در ایران جا انداخت. یعنی درست همان سیاستی که ارتجاعی ترین جناح حاکمه در ایران طرفدار آن بود و در فاصله دو مرحله انتخابات، برای خانه نشین ساختن مردم همه رودریاستی ها و باید و نباید ها را کنار گذاشت و با چماق و چاقو به جان مردم افتاد؛ تا در خانه هایشان بنشینند و نروند زای بدهند و یا اگر هم می روند پای صندوق های رای، از بیم جانشان به آن کسانی رای بدهند، که روحانیت حکومتی آنها را معرفی کرده است.

شما در سراسر هفته نامه کیهان لندن، هیچ متن و یا حاشیه ای را نمی توانید پیدا کنید، که در آن از ضرورت دفاع از مطبوعات غیر حکومتی داخل کشور چیزی نوشته شده باشد. هرگاه که مطلبی نیز از این نشریات به کیهان لندن راه یافته، عمدتاً نه در جهت تأیید و تشویق این نوع مطالب در داخل کشور و یا برای روشننگری افکار عمومی، بلکه در جهت سیاست های خود مورد استفاده. سوء استفاده قرار گرفته است. در نقل قول از شخصیت های سیاسی داخل حکومت، حاشیه حکومت، در برابر حکومت، گریخته از چنگال حکومت نیز همین سیاست دنبال می شود و افراد بدین ترتیب زیر ضربه قرار می گیرند.

از آخرین شماره کیهان لندن که در اختیار داریم، چند نمونه را با هم مرور کنیم تا متهم به کلی گویی نشویم:

سخنرانی خاتمی

حجت الاسلام خاتمی، از روحانیون مرفقی در جمهوری اسلامی است، که برای یک دوره نیز وزیر ارشاد بود. حجتیه و حزب موقوفه اسلامی، با انواع صحنه سازی ها و جو سازی ها او را ناچار به استعفا کردند تا عوامل مستقیم خود را جای او بگذارند. وزیر ارشاد کنونی "میرسلیم"، عضو رهبری موقوفه

چرا از نقش "کیهان لندن" نباید غافل شد!

برخی خوانندگان و علاتمندان "راه توده" پرسیده اند: چرا "راه توده" بیش از هر نشریه دیگری نسبت به مطالب منتشره در کیهان چاپ لندن از خود حساسیت نشان می دهد؟

بنظر ما این سوال بجائی است و باید نه تنها در ارتباط با سؤال مطرح شده، بلکه با استفاده از هر فرصت دیگری نیز به آن پاسخ داد. دلیل این حساسیت و پاسخگویی نیز برای ما روشن است و بارها نیز بدان اشاره مستقیم و غیر مستقیم کرده ایم.

"راه توده" براین اعتقاد است، که کیهان لندن در سالهای اخیر موفق ترین نشریه چاپ خارج از کشور برای بی اطلاع نگاه داشتن سازمان های سیاسی، علاتمندان به مسائل سیاسی ایران، فعالان سیاسی مستقل و مرفقی و... از اوضاع واقعی ایران بوده است. این نشریه موفق شده است، فرهنگ سیاسی، بینش طبقاتی و انگیزه ها و اهداف سیاسی بخش عمده طرفداران سلطنت را به خط غالب در مهاجرت تبدیل کند. این نشریه با امکانات وسیع مالی خویش توانست، یگانه نشریه سراسری در خارج از کشور شود و طیف وسیعی از صاحبان قلم و اندیشه را، که در جستجوی روزنه ای برای بازتاب حرف و سخنشان بودند در اطراف خود جمع کند.

با تأسف بسیار باید گفت، که بسیاری از این صاحب قلم ها برای بهره گیری از این امکان، برخی خود سانسوری ها را گردن نهادند. دفاع خجولانه از کارگزاران نظام شاهنشاهی، توجیه تنگین ترین جنایات سلطنت پهلوی، طرح محتاطانه دیدگاه سلطنت طلب ها نسبت به انقلاب بهمن ۵۷ که آنرا توطئه خارجی برای سرنگونی "شاه" ارزیابی کرده و می کنند... بتدریج طی این سال ها تا فراسوی مرزهای متنوعه محکوم کردن مردمی که در برابر نظام سلطنتی قیام کردند، انتشارات خاطرات جنایتکاران ساواک، گفتگوهای اختصاصی با مستقیم ترین عوامل سازمان های جاسوسی امریکا و اسرائیل و کارگزاران مستقیم کودتای تنگین ۲۸ مرداد، معرفی کردن قتل عام مردم آذربایجان، بعنوان لشکر کشی ملی ارتش شاهنشاهی به منطقه و... ادامه یافته است.

در عرصه دفاع از امریکا و اسرائیل نیز، بویژه پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، آنها همه پرده های حیا و شرم را کنار زدند و به دفاع مستقیم از سیاست امریکا و اسرائیل در برابر ایران پرداختند. این دفاع تا حد حمایت و حتی توصیه به امریکا و بویژه اسرائیل برای حمله نظامی به ایران پیش رفته است، که ما بارها و با نقل قول مستقیم از مطالب کیهان لندن آن ها را به تضاد گذاشته ایم.

در ارتباط با جناح های حاکم در جمهوری اسلامی نیز آنها سیاست و مشی خاص خود را نه تنها پیگیری کردند، بلکه توانستند دیدگاه های خود در این زمینه را به دیدگاه بخش بزرگی از سیاسیون و سازمان های سیاسی تبدیل کنند. آنها در حالیکه بخش ملی و چپ مذهبی ایران را پیوسته زیر ضربه گرفتند (سیاستی که از فردای پیروزی انقلاب، بعنوان سیاست جهانی امپریالیسم، در ارتباط با انقلاب ایران اعمال شد و در این عرصه بزرگترین فشارهای تبلیغاتی نیز به حزب ما وارد آمد)، خود با راست ترین جناح های مذهبی اگر هم مناسبات مستقیم نداشتند، سیاستشان حمایت مستقیم و یا ضمنی از آن بوده و هست! تنها بعنوان دو نمونه برجسته در این زمینه، به مطالبی مراجعه کنید، که راه توده به نقل از کیهان لندن و در ارتباط با آیت الله مهلوی کئی و یا حبیب الله عسکراولادی (در صفحات اقتصادی و یا ستون حاشیه) منتشر ساخته است. براساس این مطالب، آیت الله کئی، معممی میانه رو، عاقل، ملایم و... است که با بقیه تفاوت دارد و حبیب الله عسکراولادی نیز تاجری

کیهان لندن ندارد، تا آن حد که برایش پرونده‌ای در مهاجرت بعنوان عامل جمهوری اسلامی و در داخل ایران بعنوان کسی که با سفیر وارد زد و بند شده فراهم ساخته است!

یک هفته به جلو بیانیم، "آفخمی" در جمهوری اسلامی کار سینما می‌کند. اخیراً از او مصاحبه‌ای در روزنامه "سلام" چاپ شده، که آگاه‌کننده بسیاری از مشکلات سینمای ایران است. خلاصه‌ای از این مطلب در کیهان لندن منتشر شده، اما طبق معمول بدون ذکر نام منبع نقل مطلب! دلیل همان است، که در مورد سخنرانی حجت الاسلام خاتمی صادق است و در بالا به آن اشاره کردیم.

همانطور که نوشتیم، این سیاهه را می‌توان از زوایای مختلف برشمرده و بررسی کرد. ما تنها بعنوان نمونه و در پاسخ به سؤالی که از ما شده بود، این نکات را یاد آوردیم، تا تاکید کنیم که برسیاست خود به دلائلی که ذکر شد، ادامه خواهیم داد!

الهی من بمیرم!

در آخرین روزهای مجلس چهارم، یک نطق افشاگرانه و تاریخی ایراد شد. این نطق مربوط به نماینده اردبیل در مجلس اسلامی بود، که پیش از آن صلاحیتش برای نمایندگی دوره پنجم از سوی شورای نگهبان رد شده بود. این نماینده که غریبانی نام دارد و حجت الاسلام است، یک نشریه هم منتشر می‌کند، بنام "مبین". نشریه "مبین" در جمع نشریات غیر حکومتی، بویژه در ماه‌های اخیر اعتبار یافته است. گزارش‌های این نشریه درباره انتخابات اخیر مجلس اسلامی، از جمله مستندترین گزارش‌ها در این زمینه بوده است. اینکه غریبانی در طول چهار سالی که در مجلس اسلامی حضور داشت، چرا و به چه دلیل دهان نگشود، تا آنچه در دل داشت بگوید، و چگونه شد که یکباره دهان گشود، سؤالی است که پاسخش چندان دشوار بنظر نمی‌رسد! این رویدادی است تجربه شده، و تکرار هم خواهد شد. این نوع رویدادها، که پدیده‌های غافلگیر کننده هم نیستند، متکی به جنش و تشدید قدرت آن بستگی دارد. از دل مجلس شاهنشاهی، که آنرا مجلس مردگان می‌شناختند نیز در سال ۵۶ و ۵۷ صداهائی بلند شد، چه رسد به مجلس کنونی که هنوز نمی‌تواند خود را از زیر بار انقلاب عظیم سال ۵۷ بیرون بکشد!

غریبانی، در نطق خود، که در شماره ۴۸ راه توده نیز آنرا منتشر ساختیم، بر مهم‌ترین و درعین حال خطرآفرین‌ترین واقعیات انگشت گذاشت. او گفت، آنچه در جریان انتخابات پنجم در مملکت می‌گذرد، ادامه همان روندی است که "حجتیه" از ابتدای انقلاب تاکنون آنرا دنبال کرده است. انصار حزب الله که به سبک شعبان بی‌مخ به خیابان‌ها ریخته‌اند، تا مردم را بترسانند و زمینه را برای بهره‌برداری حجتیه فراهم آورند، سرخشن دست حجتیه است. (نقل به مضمون)

پس از ایراد این سخنان، حمله از هر طرف به غریبانی شروع شد. در همان مجلس، "مرتضی نبوی" سردبیر روزنامه "رسالت" تلاش کرد با ایجاد احساسات، نمایندگان را علیه غریبانی بشوراند و اصل موضوع مطرح شده، یعنی مسئله حجتیه را به فراموشی بسپارد. پس از سخنان مرتضی نبوی، رئیس مجلس حمله علیه او را شروع کرد و سپس روزنامه رسالت به این جمع پیوست.

مرتضی نبوی در نطق عوامفریبانه خود در مجلس گفت: "الهی من مرده بودم و در این مجلس این سخنان را نمی‌شنیدم!" روزنامه رسالت نوشت، چون صلاحیت غریبانی تصویب نشده، او این حرف‌ها را در مجلس زده است و رئیس مجلس هم گفت که برای حفظ قداست تربیون مجلس، اجازه این نوع حرف‌ها را نمی‌دهد. در حقیقت به تقدس حجتیه در جمهوری اسلامی کسی حق اهانت ندارد! هر کس حق دارد در جمهوری اسلامی، حتی در همان مجلسی که تشکیل شده و تشکیل شده بود، سؤال کند، این چه تقدسی برای حجتیه در جمهوری اسلامی وجود دارد، که نماینده مجلس حتی حق برزبان راندن اسم آنرا هم ندارد؟ کدام قدرت پشت این تقدس خوابیده است؟

اسلامی است و دو هیأت نظارت بر مطبوعات این وزارتخانه که نقیش مهمی در سانسور مطبوعات و تعطیل کردن آنها دارد، امثال علی اکبر پرورش (قائم مقام رهبری موتلفه اسلامی) و حاج بادامچی (دبیر اجرایی موتلفه اسلامی) جای گرفته‌اند و...

خاتمی هر چند گاه یکبار سخنرانی می‌کند و یا مقاله می‌نویسد، از جمله اخیراً از او متن سخنرانی در روزنامه "سلام" چاپ شده است که در سمینار توسعه و آزادی دردانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران ایراد شده است. کیهان لندن این سخنرانی را در شماره ۴۴ خرداد ماه خود و در صفحه تربیون آزاد منتشر کرده است. در سراسر این سخنرانی که بر مراتب محتوا و عمقی فراتر از مطالبی دارد که با اسامی مختلف و از کشورهای مختلف در این صفحه منتشر می‌شود، شما هرگز منبع انتشار این مطلب در ایران را (روزنامه سلام) که کیهان لندن متن سخنرانی را از این منبع برگرفته است نمی‌یابید. این امر می‌توانست یک سهل انگاری روزنامه نگاری باشد، اگر به کرات تکرار نشده بود. اما واقعیت فراتر از اینست و ریشه‌های آن باز می‌گردد به همان سیاست کلی که کیهان لندن در مهاجرت دنبال می‌کند. این سیاست بی‌خبر نگاهداشتن مهاجرین از اوضاع ایران، نقش مطبوعات کنونی در جامعه و رشد جنبش آزادیخواهی مردم ایران است که هیچ ارتباطی با سیاست‌های جناح راست و سلطنت طلب و مشروطه خواه مهاجر ندارد. در این جنبش نه تنها بخشی از مذهبیین، بلکه بخشی از روحانیون نیز حضور دارند. در همین عدم ذکر منبع انتقال مطلب ببینیم چه اهدافی نهفته است:

۱- در صورت ذکر منبع انتشار چنین مطلبی، که کیهان لندن نیز در مهاجرت آنرا منتشر ساخته، در حقیقت باید پذیرفت که در ایران امروز، برخلاف دوران سلطنت، هنوز نشریاتی به حیات خود ادامه می‌دهند که قادر به انتشار مطالبی اینگونه هستند و قدرت ارتجاع حکومتی هنوز نتوانسته بر آنها غلبه کامل بیابد. از این لحظه به بعد سخن باید به گونه ای متفاوت با آن شود که کیهان لندن مبلغ آنست. پذیرش حضور و وجود مطبوعاتی که اینگونه مطالب را در ایران انتشار می‌دهند نه تنها به معنی حکومت مطلق سانسور بر ایران امروز نیست (نکته‌ای که کیهان لندن پیوسته بر آن تاکید دارد!) بلکه قبول ته ماندن آزادی باقی مانده از انقلاب بهمن ۵۷ است که نیروهای طرفدار آرمان‌های اولیه انقلاب با جان سختی از آن حمایت می‌کنند و متکی به جنبش آزادی خواهی و ارتجاع ستیزی مردم تلاش در راه گسترش آن دارند.

۲- پذیرش وجود جنبش آزادیخواهی مردم ایران، مستقل از مهاجرت و بی اعتناء به جنجال‌هایی که جناح راست مهاجر برای هژمونی و تحمیل برتری خود به دیگران براه انداخته جریان دارد!

پذیرش و اعلام این دو واقعیت، بلافاصله این سؤال را مطرح می‌کند، که جای اپوزیسیون خارج از کشور در کنار این جنبش است یا نه؟ و اگر پاسخ مثبت است، کو آن سیاست و عملکرد مناسب؟ از این لحظه به بعد، با پذیرش اعلام همان منبع انتشار سخنرانی خاتمی، می‌بینید چه گام‌های دیگری باید برداشته شود؟ بهمین دلیل است که از اعلام آن خودداری می‌شود. سیاست انکار جنبش، عدم امکان مبارزه در داخل کشور، متکی نبودن به جنبش مردم و در عوض چشم امید داشتن به قدرت‌های جهانی (از جمله آمریکا و اسرائیل) برای بازگرداندن آقایان به حکومت و... همگی اجزاء به هم پیوسته‌ای هستند که با ظرافت پیگیری می‌شود و مهاجرت را با دیواری بلند از داخل کشور جدا کرده است! تز "تحریم انتخابات" که ابتدا آنها طرح کردند و سپس همگان را بدنبال خود کشاندند و عملاً از جنبش داخل کشور برای مبارزه با ارتجاعی‌ترین جناح حاکم در جمهوری اسلامی جدا ساختند، نتیجه همین سیاست است.

یک هفته به عقب بازگردیم تا ببینیم این سیاست چگونه پیگیرانه دنبال می‌شود. کیهان لندن یک هفته پیش از شماره‌ای که در بالا به آن اشاره کردیم، در همان ستون حاشیه صفحه آخر خود، مسئول یکی از نشریات غیر حکومتی را تهدید به افشای نامه‌ای کرد که گویا به سفیر جمهوری اسلامی در پاریس و یا لندن نوشته شده و نسخه‌ای از آن در اختیار این هفته نامه است! گویا سردبیر این نشریه، در نامه خود از سفیر جمهوری اسلامی خواسته، تا اجازه انتشار نشریه‌اش را بصورت وسیع در خارج از کشور بدهد، تا نشریات پرتیراژ مهاجرت را از رونق بیاندازد. جرم این سردبیر، که گویا یکی از نشریات خبری-تفسیری موفق را در تهران منتشر می‌کند و تاکنون بارها حکومت کمر به تعطیلش بسته اینست که از داخل کشور و بعنوان یک شهروند ایرانی که فعالیت قانونی مطبوعاتی دارد، نامه‌ای به سفیر ایران در فرانسه کشور اروپایی نوشته و خواهان تسهیلاتی برای توزیع نشریه‌اش در خارج از کشور شده است. کیهان می‌خواهد بگوید، هیچ نوع فعالیتی در داخل کشور ممکن نیست و این سردبیر نیز وقتی نتوانسته نامه به سفیر ایران بنویسد، مشکوک است!! محتوای این نشریه چیست و نقش کنونی آن در ایران چیست؟ هیچ ارزش و اعتباری برای

*** کوشش زیادی باید کرد تا هم ما که در داخل کشور هستیم با مسائل مطرح در مهاجرت بیشتر آشنا شویم و هم آنها که در خارج از کشور هستند با مسائل واقعی ایران بیشتر آشنا شوند.**

- کنفرانسی که به آن اشاره کردید، "کنفرانس جهانی زنان پیرامون حقوق زن ایرانی" نامگذاری شده و این هفتمین اجلاس آن بود که در شهر "سیاتل" آمریکا برپا شد و از من هم برای شرکت در این کنفرانس به عنوان میهمان و با تقبل هزینه سفرم دعوت شده بود. البته نخستین سخنران این کنفرانس بودم و محور اساسی سخنرانی ام نیز حقوق انسان بود، زیرا اعتقاد دارم دفاع از حقوق زنان علیرغم محدودیت هائی که بر آنها بیش از مردان تحمیل می شود، در نهایت جدا از حقوق انسانی بشریت نیست. من با این مفهوم عام، تا حدودی هم از جدا کردن زنان از مردان موافق نیستم، گرچه اعتقاد به تشکلهای مستقل زنان و قرار گرفتن این تشکلهای دیگر تشکلهای سیاسی، صنفی و دیگر تشکلهای ما دارم. شاید هم برخی هائی که مخصوصا در مهاجرت خیلی با اصطلاح فمینیست دو آتش شده اند، از این نظرات من چندان خوششان نیاید، اما بهرحال محور سخنرانی من اینگونه بود. بهرحال، من بعنوان یک چهره سیاسی و عضو فعال یک حزب سیاسی قدیمی در کشورمان وظیفه دارم به این نوع مباحث با دید سیاسی و فراتر از محدودیت های جنسی و ظاهری نگاه کنم. یک نسخه از نطقی که ایراد کردم در اختیار شما می گذارم، که با مطالعه آن حتما دقیق تر با این نقطه نظرات آشنا خواهید شد. در کنفرانسی که در آن شرکت داشتم، علاوه بر سخنرانی رسمی، با بسیاری از خانم های شرکت کننده پیرامون این نقطه نظرات و اصولا موقعیت کنونی زنان در ایران صحبت کردم. بنظر من یکی از مشکلات، عدم آشنائی کامل با موقعیت کنونی زنان در ایران است. این که همه مشکلات زنان ایران را در چادر و حجاب خلاصه کرده اند، یک اشتباه است. هیچ وقت زنان ایران در سال های پیش از انقلاب تا این اندازه سیاسی نبودند که حالا هستند و یا هرگز تا این حد وسیع در برابر پایمال کنندگان حقوق انسانی، که زنان هم جزئی از آن هستند، نایستاده بودند که حالا ایستاده اند. مشکل اساسی زنان چادر و حجاب نیست، این اتفاقاتی سوژه ایست که خود حکومت هم برای گمراه کردن جنبش مردم و جنبش زنان برای

*** برای حزب ما و احزاب همسو با ما، نقش زنان در انتخابات اخیر، یک موضوع بسیار مهم و حساس بود و این مقاومت شیرزنان را باید به حساب جنبش مردم برای رسیدن به مردم سالاری گذاشت!**

دستآبی به حقوق حقه شان، به آن دامن می زند، تا مسیر اصلی مبارزه را عوض کند. شما ببینید هر وقت که حکومت با یک دشواری بسیار مهم سیاسی روبرو می شود، که یک طرف آن مردم و طرف دیگرش حکومت قرار دارد، فوراً مسئله حجاب را به یک مسئله اجتماعی تبدیل می کند، تا اصل موضوع گم شود. دسته های فشار و یورش و حمله در خیابان ها راه می افتند و از حجاب دفاع می کنند! متأسفانه آنطور که احساس می شود، این حربه تبلیغاتی حکومت در خارج از کشور هم اثرات خودش را گذاشته و خیلی ها فکر می کنند دفاع از حقوق زنان، آنهم جدا از حقوق همه مردم ایران، یعنی مبارزه با حجاب! مشکل ما حجاب و چادر نیست، پیش از انقلاب هم ۸۰-۷۰ درصد زنان ایران چادر و حجاب داشتند! مشکلات جای دیگر است، مشکل پایمال شدن حقوق مدنی مردم ایران است و البته در این میان به حقوق مدنی و اجتماعی زنان دست درازی بیشتری شده و می شود. اینها مباحثی است که خوشبختانه در نشریات داخل خود ایران هم مطرح است و من شخصا خیلی از این بابت خوشحالم، زیرا آنجا که باید مقاومت اساسی در برابر دراز کنندگان دست بر حقوق انسانی و اجتماعی و مدنی مردم ایران شکل بگیرد، این مسائل در نشریات، بویژه برخی نشریات مربوط به زنان مطرح می شود. در ارتباط با زنان مسائل خیلی ریشه ای تر از این حرف هاست. می دانید؟ من سال ها معلم بوده ام، در محلات مختلف تهران با خانواده های مختلف سروکار داشته ام، پای درد دل خیلی از دخترها و مادرهایشان نشسته ام. همان زمان پیش از انقلاب را می گویم! مشکل بر می گردد به تربیت خانوادگی ما، فرهنگ و سنت های ریشه دار در خانواده های ما، تبعیض و تفاوتی که از ابتدا بین پسر و دختر قائل بوده ایم و هستیم. بنابراین ما دو بحث داریم: یکی حقوق انسانی مردم ایران که شامل زنان هم طبعاً می شود، و این یک مبارزه سیاسی-اجتماعی است، یکی هم مبارزه فرهنگی و

دیدار و گفتگو

"راه توده"، در جریان سفر اخیر خانم "پروانه فروهر"، از رهبران حزب ملت ایران، به خارج از کشور، با وی ملاقات کرده و ضمن برخی تبادل نظرهای پیرامون موقعیت کنونی کشور، آرایش نیروهای سیاسی، جنبش آزادیخواهی و مردم سالاری، نتایج واقعی بدست آمده از انتخابات اخیر مجلس اسلامی، تشکلهای نوین "اتحاد نیروها و حزب ها" در داخل کشور، جنبش زنان ایران برای دفاع از حقوق خویش و یک سلسله مباحث دیگر به تبادل نظر پرداخت. تشریح هر چه دقیق تر دیدگاه های اعلام شده از سوی "راه توده" و آگاهی از تحلیل و ارزیابی حزب ملت ایران و تشکلهای حاضر در "اتحاد نیروها و حزب ها" درباره رویدادهای اخیر ایران، و همچنین ضرورت همکاری همه نیروهای آزادیخواه و طرفدار استقلال کشور برای پشت سر گذاشتن این مرحله از جنبش نوین مردم ایران، از جمله محورهای اساسی این گفتگو و ملاقات بود.

در ادامه همین بحث و بررسی، ضرورت حضور نیروها و طیف چپ، از جمله حزب توده ایران، در کنار همه نیروهای طرفدار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی مطرح شد و پیرامون نقطه نظرانی که در این زمینه وجود دارد، تبادل نظر شد.

ضرورت گشایش فصل نوینی در دفتر اتحادها و همکاری ها، بدون پیدآوری هائی متکی به حوادث دهه های گذشته، توجه به اوضاع کنونی جهان، عدم حضور اتحاد شوروی در صحنه جهانی، پیگیری رویدادها و روند انقلابی در سراسر جهان (درمقابل با پیورش سرمایه داری جهانی)، تبادل اطلاعات موجود پیرامون تلاش هائی که در سراسر جهان از سوی نیروهای ملی و مترقی برای تشکیل وسیع ترین جبهه ها برای مقابله با پیورش سرمایه داری و قدرت های اقتصادی بزرگ شکل گرفته و می گیرد، ضرورت پیگیری، تحلیل و انعکاس اخبار مربوط به جنبش انقلابی در کشورهای مختلف در داخل کشور و با هدف آگاهی عمومی از این تلاش ها و تقویت روحیه انقلابی در جامعه، وضع مطبوعات در داخل کشور و ضرورت گسترش آزادی های بسیار محدودی که به حکومت تحمیل شده است، اطلاع از نقطه نظرات مطرح پیرامون نتایج سه انتخابات ایران، اسرائیل، روسیه و پیامدهای آن برای ایران و منطقه و... در این دیدار مطرح و نقطه نظرات موجود بیان شد.

در پایان این دیدار گفتگونی کوتاه با خانم "پروانه فروهر" بمنظور انتشار در "راه توده" انجام شد، که می خوانید.

هر نیروئی که برای

استقلال

و آزادی

مبارزه می کند، در

"اتحاد حزب ها و نیروها"

جای دارد!

- در ارتباط با سفر شما به خارج از کشور، ما از طریق رادیوهای فارسی زبان و اطلاعاتی دیرخانه حزب ملت ایران، با اطلاع شدیم، که هدف از این سفر شرکت در کنفرانس جهانی زنان بوده است. شما بعنوان یکی از رهبران حزب ملت ایران در این کنفرانس شرکت کردید و یا بعنوان یک زن ایران که دفاع از حقوق زنان ایران را وظیفه خود می دانید؟

از کشور هم مشکلاتی وجود دارد، که باید ماها که در ایران هستیم با آنها آشنا شویم. کنفرانس اخیر، از این نظر هم برای من خیلی جالب بود. من فقط دو هفته از ایران بیرون آمده و فردا صبح به تهران باز می‌گردم. این مدت تا آنجا که توانستم از خواب کم کردم تا به وقت زنده و بیدارم برای این دیدارها و افزودن بر آگاهی‌ها استفاده کنم. در اقامت کوتاهم در آمریکا هم اوقات همینگونه گذشت: دیدار و دیدار - گفتگو و گفتگو - و تازه به ایران که باز می‌گردم این مجموعه را باید منتقل کنم. اگر برای بازگشت به ایران و قرارداد داشتن در کنار رهبر حزب ملت ایران و شوهرم "داریوش فروهر" تا این حد شتاب نداشتم، شاید چند روز دیگر هم می‌ماندم تا این نوع ملاقات‌ها را طولانی‌تر و متنوع‌تر کنم. این بار همین ۱۵ روز کافیست، انشاء الله اگر عمری بود و مانعی هم در کار نبود، این سفرها را تکرار خواهم کرد. ببینیم چه پیش خواهد آمد، شاید هم به قول سیاوش دوست داشتنی، که از کف همه ما رفت (سیاوش کسرانی) "یکی دو روز دیگر از پگاه - چو چشم باز می‌کنی - زمانه زیر و رو... شود و ما در شرایط دیگری قرار داشته باشیم.

* ستیز زن‌های ایرانی با حکومت کنونی، ستیز چادر و حجاب نیست و نباید گذاشت این مبارزه عمومی را با این نوع مسائل منحرف سازند. اهداف جنبش خیلی فراتر از این حرف‌هاست.

- در مراسم بزرگداشت "کسرانی" در تهران شما هم بودید؟

- خیلی‌ها بودند، من هم بودم. داریوش در صف نخست بود. خیلی از چهره‌های آشنا و درد کشیده حضور داشتند و این برای همه ما خیلی جالب بود، چون به هر حال تعلق خاطرهای کسرانی برای هیچ کس پنهان نبود و نیست، اما همه او را شاعر خودشان می‌دانستند. آقای عموئی هم بود. وقتی "حاج بخشی" بلند گو را از دست سید پیر روضه خوان گرفت و شروع کرد به چرت و پرت گویی، دو نفر از دو سوی مجلس بلند شدند و با این جمله که "ما برای شنیدن این حرف‌ها اینجا نیامده‌ایم" سالن را ترک کردند، داریوش از یکطرف سالن و آقای عموئی از سوی دیگر مجلس ختم! کسرانی برای همه مردم ایران شاعر بود، برای ایران شاعر بود. شعری دارد، که در آن ایران را به یک باغ تشبیه می‌کند و مرتب تکرار می‌کند "باغ من" هر وقت دلم برای ایران می‌سوزد، این شعر سیاوش را زمزمه می‌کنم. خیلی حیف شد، خیلی زود رفت، ماها واقعا وقتی خبر را شنیدم با تمام وجودمان متاثر شدیم. او متعلق به نسلی بود، که داریوش و من هم از آن نسل هستیم. سال‌های بسیاری را همه ما زیر یک سقف و یک آسمان تیره گذرانده بودیم. من و داریوش خاطرات زیادی از او داریم.

* جنگ چادر و حجاب را خود حکومت، هر وقت که در تنگنای شدید سیاسی قرار می‌گیرد راه می‌اندازد، تا مبارزه مردم را منحرف کند!

- هدف ما از این گفتگو مسائل مربوط به کنفرانس زنان، که شما در آن شرکت داشتید نیست، چرا که ما با شما به عنوان یکی از رهبران حزب ملت ایران به گفتگو نشسته‌ایم، اما اشاراتی به برخی مسائل کردید که اگر کمی درباره آن توضیح ندهید، برای خوانندگان ما سئوالات بسیاری بی‌پاسخ می‌ماند. مثلا همین موضوع رشد "فمنیسم"؟

- من هم ترجیح می‌دهم در این وقت تنگ مسائل عام جنبش و دیدگاه‌های خودم و حزب ملت ایران را توضیح بدهم اما چون سؤال کرده‌اید، فقط اشاره می‌کنم. مثلا در همین کنفرانس، یکی از شرکت‌کنندگان با حرارت بسیار به این موضوع پرداخته بود، که حتی خدا هم مرد است، بنابراین تبعیض بین زن و مرد چنین است و چنان است و جنبه‌های مذهبی این موضوع... و یا بگذارید یک مثال جالب دیگر بزنم. در یکی از مصاحبه‌هایی که در آمریکا با من شد، اولین سؤال مصاحبه‌کننده رادیویی به نقل از خانم ایشان این بود "شما بین استقلال و چادر کدام را انتخاب می‌کنید؟" من نه تنها به این سؤال پاسخ ندادم بلکه خواهش کردم از این نوع سئوالات و مباحثی که معمولا به سبک امریکایی‌هاست بپرهیزند و چیزی را سؤال نکنند که با جامعه ایران، مشکلات امروز ایران و دردهای اساسی جامعه ارتباط دارد. شما فکرش را بکنید، که ما نگران هزار توطئه داخلی و خارجی علیه استقلال ایران عزیزمان هستیم، آنوقت استقلال کشور با چادر مقایسه می‌شود، آنهم در یک مصاحبه

سنتی، که از درون خانه‌های خودمان باید به آن شکل بدهیم! جامعه ما نه امروز، بلکه همیشه جامعه‌ای سنتی بوده و مذهب بخشی از فرهنگ و هویت ماست. ابتدا باید واقعیت‌ها را دید و پذیرفت، تا بتوان برای تغییر آن، آنهم تغییر تدریجی آن عمل کرد. این بحث حجاب و چادر اگر دقت نکنیم، به مبنای جدایی، اختلاف و قشربندی میان زنان ایران و بین زنان و مردان می‌شود و این همان چیزی است که بنظر من خودکامگان حاکم ایران با سراه انداختن گروه‌های فشار و حمله به مردم بدنبال آن هستند. حکومت می‌خواهد جنبش مردم برای آزادی و عدالت را به جنبش چادری‌ها و حجابی‌ها با بنی‌چادرها و بد حجاب‌ها تبدیل کند و عملا زنان را از یکسو و مردان را از سوی دیگر در برابر هم قرار دهد. آخرین نمونه‌اش را بدنبال همین انتخابات که واقعا باعث شرم و حیای حکومت باید شده باشد با به راه انداختن اوباش چاقو بدست و عریه‌کش‌های ضد بی‌حجابی شاهدیم. و حالا هم این را پیوند زده‌اند به مبارزه فرهنگی با طرفدار فرهنگ غرب یا لیبرالی و از این نوع حرف‌ها، که دیگر نه کسی قبول دارد و نه کسی اینها را جدی می‌گیرد، این حسا‌ها دیگر رنگی ندارد! مردم آنقدر شاهد این بازی‌ها بوده‌اند که حالا دیگر به هر شکل که بخواهند آنرا تکرار کنند، فورا همه مردم ابتدا و انتهایش را می‌خوانند و می‌دانند این بازی‌ها برای چیست. باید با این ترفند بازی‌ها مقابله اساسی و اصولی کرد. من و حزبی که به آن وابستگی دارم، معتقد به مبارزه برای احقاق حقوق همه ملت ایران هستیم و بنابراین زنان ایران هم بخشی از ملت ایران هستند. مبارزه یک مبارزه عام است و البته تشکل زنان برای تقویت مجموعه جنبش خیلی هم اهمیت دارد. به همین دلیل ما اخیرا در اتحاد احزاب و نیروها این بحث را که باید تشکل‌های مستقل زنان نیز حضور داشته باشند، مطرح کرده‌ایم.

* با حوادثی که در اتحاد شوروی سابق گذشت، تصور می‌کنم، حالا باید فصل جدیدی را در مناسبات احزاب طرفدار استقلال کشور گشود!

- درباره انتخابات اخیر، جداگانه خواهیم پرسید، اما همینجا هم می‌خواهیم بدانیم این توجه و تصمیم شما تحت تاثیر انتخابات اخیر و حضور زنان کاندیدا و پیروزی آنها بوده است؟

- ببینید، همه‌اش این نیست، اما بهر حال انتخابات اخیر نشان داد، آن بخش از زنان که در انتخابات شرکت کردند هم چقدر آگاهانه در برابر حکومت ایستادند و حکومت را مجبور به عکس‌العمل‌هایی کردند (ابطال انتخابات) که دستشان را بیش از گذشته برای مردم باز کرد. البته بخشی هم شرکت نکردند و به این شکل مخالفت خود را نشان دادند. ما بعنوان حزبی که در داخل کشور حضور دارد و مسائل را از نزدیک دنبال می‌کند، نمی‌توانیم به این واقعیات توجه نداشته باشیم و یا آنها را در تحلیل و ارزیابی حوادث به کار نگیریم. نتایج انتخابات اخیر و پیامدهای بسیار متنوع آن، البته یکی از همین واقعیات است. حرکت و بهتراست بگویم، عکس‌العمل زنان رای دهنده، در شهرهایی که زنان کاندیدا از خود استقلال‌اندکی از حکومت نشان داده بودند و یا برنامه‌هایشان را برای مبارزه در راه احیای حقوق زنان اعلام کرده بودند، قطعا مورد توجه ما هم بوده است. اینکه هرکجا روحانیون حکومتی بیشتر علیه زنان کاندیدا موضع گیری کردند مردم و زنان بیشتر به آنها رای دادند خودش زبان گویای مقابله و جنبش مردم در برابر حکومت است.

- این نوع مسائل را در کنفرانس زنان هم طرح کردید؟

- نه با این نوع تعبیر و تفسیرها، زیرا بهر حال آن کنفرانس برای بررسی انتخابات اخیر که تشکلی نشده بود، هدف کنفرانس همانگونه که از نامش مشخص است، پیرامون حقوق زنان بود. البته در مذاکرات و دیدارهای خصوصی و در محفل‌هایی که در حاشیه کنفرانس تشکلی می‌شد، این نوع مسائل هم مطرح می‌شد. من در این کنفرانس بیشتر تحت تاثیر دو نکته بودم، یکی دیدگاه‌های زنان جوانی که سالهاست از ایران دورند، یکی هم دیدگاه‌های بسیار تند و تیز کسانی که سالهای زیادی هم از ایران دور نبوده‌اند و اخیرا به مهاجرت آمده‌اند. دیدگاه‌های فیمینستی شکل گرفته در خارج از کشور هم برای خیلی قابل توجه و درنگ بود. هم بدلیل شغل معلمی که داشته‌ام و هم بدلیل سن و سالی که دارم، خیلی راحت با بسیاری از خانم‌ها و دختر خانم‌های جوان مثل یک مادر به گفتگو نشستم، گاه آنقدر تحت تاثیر برخی دیدارها قرار گرفتم که مثل یک مادر اشکم سرازیر شد، مخصوصا وقتی با برخی از رها شدگان از زندان‌های جمهوری اسلامی دیدار داشتم و یا با برخی کسانی که شیرازه خانواده و زندگیشان در مهاجرت از هم گسیخته است. همانطور که در داخل کشور مسائلی وجود دارد که در خارج از کشور درک مستقیم و کامل آن ممکن نیست، در خارج

فرهنگ و هویت ملی ما ایرانی هاست، بنابراین ما اختلاف مذهبی نه با کسی داریم و نه اجازه می دهیم کسی آنرا به ما تحمیل کند. این همان کاری است که همین حالا حکومتی که خود را مذهبی می داند به آن دامن می زند، تا اهدافش خودش را پشت این جنگ زرگری پیش ببرد. ببینید در همین سال های اخیر، چه اختلاف و ستیز مذهبی را در مملکت راه انداخته اند، این وضع اگر ادامه پیدا کند، فردا شاهد جنگ رساله ها خواهیم بود و حواریون اطراف این رساله با حواریون پیرامون آن یکی رساله و همینطور بگیریم و برویم جلو، درحالی که جنگ اصلی جای دیگر است. جنگ بر سر آزاداندیشی و تاریک اندیشی است، جنگ بر سر فساد و تباهی ملی و نجات کشور از این بلایاست، جنگ بر سر غارت کشور و با غارتگران کشور است که خود را حافظ بیت المال هم معرفی می کنند با کسانی که می خواهند جلوی این غارت را بگیرند، تا برای نسل های آینده هم ایرانی باقی بماند، نه ویرانه ای که فقط مثل جغد باید برپا خرابه هایش نشست و "حق حق" کرد! نباید گذاشت بر سر این ستیز و خیزش مردمی کلاه شرعی بگذارند. بهمین دلیل است که من با برخی تبلیغات خارج از کشور و بنی توجهی به عمق فاجعه ای که در ایران می گذرد و پرداختن به ستیز مذهبی موافق نیستم. خود من نه چادری هستم، دارم می بینم، و نه اهل چادر و این نوع پوشش ها هستم، با تحمیل آن هم بشدت مخالفم، تا حدی که در تهران با دامن بلند مشکی و کت بلند حرکت می کنم و حتی روپوش هم نمی پوشم، روسری سفید و یا آغلب به رنگ روشن هم دارم، اما این همه مخالفت من با حکومت کنونی نیست و مبارزه را در این حد هم کوچک نمی کنم. ابعاد مبارزه

* در انتخابات مجلس حکومتی، در همان حدی هم که مردم رای دادند، در حقیقت مخالفت خودشان با حکومت را نشان دادند و در این میان مخالفت زنان ایران از همه برجسته تر بود!

خیلی وسیع تر از این حرف هاست! حکومت با جنگ حجاب، می خواهد روحیه مبارزه را در زنان ایران سرکوب کند و زنان را به بهانه مذهبی و غیر مذهبی و یا چادری و غیر چادری در برابر هم قرار بدهد. نباید زیر بار این شعبده بازی رفت، به مردم و به زنان باید روحیه داد، این روحیه با مبارزه در راه همه حقوقی که حکومت از همه ملت ایران گرفته می توان بوجود آورد. به مردم روحیه باید داد، نباید اجازه داد حکومت جنبش مردم را تحقیر و منحرف کند، هرگام کوچکی که در این پهنه برداشته شود، حکومت همان گام را به عقب خواهد برداشت. من عضو حزب ملت ایران، بعنوان یک ملت خواه برای حقوق پایمال شده آن زن چادری و چاقوری همانگونه مبارزه می کنم، که برای حقوق زنی که چادر و حجاب را به او تحمیل کرده اند. این یک مبارزه سیاسی و اجتماعی است، که ما باید در کنار مبارزه برای زدودن آثار سنتی و فرهنگ تبعیض بین زن و مرد در جامعه ایران آنرا پیش ببریم. این مبارزه دوم خیلی ریشه دار است و من می ترسم که جنبه های انحرافی نیز در خارج از کشور پیدا کند. منظورم همین تشکلهای "فمنیستی" است که شاید مقداری هم تحت تاثیر مسائل اروپا و امریکا باشد. بگذارید برایتان یک مثال در این باره بزنم تا گذشته نه خیلی دور را هم مرور کرده باشیم، تا ببینید ریشه ها چقدر عمیق است. "آروینا فالاجی"، خبرنگار ایتالیایی با شاه چند بار مصاحبه کرده بود، در یکی از این مصاحبه هایش که کتابش به فارسی هم ترجمه شده و در ایران چاپ شده بود، از شاه نظرش را درباره زنان پرسیده بود. شاه این سخنان شاهانه را بر زبان آورده بود، که من حتی یک زن آشپز مشهور را هم در جهان نمی شناسم! این حرف خیلی تفاوت دارد با حرف آنهاست که می خواهند زن را در ایران امروز از صحنه اجتماعی حذف کنند و لی هنوز زورشان نرسیده و بعدا هم نخواهد رسید. هرچه که می توانستند بکنند در این ۱۷ سال کردند، دیگر بیش از این نخواهند توانست، مخصوصا حالا که زن ها خیلی آگاه تر از گذشته ها هستند. شاه هیچ وقت نمی توانید منکر تاثیر انقلاب و سال های جنگ بر روی مردم ایران و زنان ایران بشوید. زن های خیلی رشد سیاسی کرده اند، مهم اینست که این رشد عمومی و وسیع است نه در حد نخبگان و روشنفکران. این آن واقعیتی است که اگر بپذیریم به زنان و مردان و جنبش مردم سالاری روحیه بخشیده ایم و روحیه حکومت را گرفته ایم. با توجه به همین مسائل است که اعتقاد دارم این رفت و آمدها و تبادل نظر ها می تواند مفید باشد.

ما شاید بدیم این گفتگو را همچنان ادامه بدهیم، اما وقت بسیار تنگ شما و تدارکی که برای حرکت باید ببینید، اجازه ادامه آنرا نمی دهد. امیدوارم در فرصت هایی دیگر، اگر شما به خارج از کشور آمدید، بتوانیم این گفتگو را دنبال کنیم.

من هم امیدوارم، اما چرا در همان تهران نتوان این گفتگو را ادامه داد؟...

سیاسی و یا رادیکالی! اینها شوخی نیست و باید روی این پدیده ها دقت کرد و آنها را ریشه یابی کرد. با هزار درد بی درمان که در داخل کشور داریم، شماها باید به این مسائل بپردازید؟ اینها هم مسئله است؟ دختر خانی که تازه از ایران آمده است، نمایشگاه بسیار جالبی را از کارهای نقاشی خودش ترتیب داده بود. رنگ ها آنقدر تیره و تار بودند که انسان از این همه غم و اندوه در درون یک دختر جوان حیرت زده می شد. او از ایران بیرون آمده اما همه این آندوهش را هم با خودش آورده و در هنرش بازتاب داده بود. خیلی برایم جالب بود. همه اینها را دلم می خواست بغل کنم و ببوسم. من مادرم، خیلی چیزها را درک می کنم. همین احساس باعث شد، تا در کنفرانس دختر جوانی را که هیجان زده و اشک آلود از مناسبات تبعیض آمیز خانوادگی اش صحبت کرد، در آغوش گرفته و بوسه بارانش کنم تا محبت مادرانه را لمس کند، هیچ چاره ای نبود. از این نوع صحنه ها بسیار بود. می خواهم بگویم، مبارزه با ارتجاع و خودکامگی و خودسری های حکومتی را باید از برخی پدیده های گمراه کننده جدا کرد، تا سنگر مقابله نفوذ ناپذیر شود، والا برای من مبارزه با ارتجاع، هر رنگی که داشته باشد، یک وظیفه است. می دانید، بعد از انقلاب چرا مرا از وزارت آموزش و پرورش پاکسازی کردند؟ در روزنامه جبهه ملی مقاله ای نوشتم با این عنوان که "انقلاب را داغ ارتجاع نزنید" من هم مثل شوهرم هیچ وقت حرم را نبخورده ام. فقط جمهوری اسلامی مرا به بهانه این موضع گیری پاکسازی نکرد، در آن یکی نظام هم بلای می مشابه به سرم آمد. بعد از آنکه شاه بحرین را حاتم بخشی کرد، حزب ملت ایران اعلامیه ای در محکوم کردن این حاتم بخشی صادر کرد. بعد از این اعلامیه مرا از تدریس محروم کردند و بدنبال آن ۷ سال راهنمایی تعلیماتی بخش ۶ تهران تا خزانه چهارم شدم. دوران بسیار آموزنده ای بود.

* من همانقدر سخنگوی آن زن چادر به سر باید باشم که برای زنانی که حجاب تحمیلی را نمی خواهند بپذیرند!

اشاره به برخی مباحث پیرامون ضرورت حضور تشکلهای مستقل زنان در "اتحاد حزب ها و نیروها" کردید. منظورتان تشکیل بخش زنان در حزب ملت ایران است؟

باید دید مسائل چگونه پیش می رود. ما در شورائی که اکنون در تهران و با حضور چهار تشکلهای سیاسی (حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، حزب زحمتکشان مردم ایران و جنبش برای آزادی مردم ایران) تشکیل شد، این راه را باز گذاشته ایم که تشکلهای صنفی هم بتوانند بصورت مستقل در این شورا شرکت داشته باشند و بهمین دلیل نیز نام آنرا "اتحاد حزب ها و نیروها" انتخاب کرده ایم. برخی پیشنهادها در باره نام جبهه ملی نیز مطرح بود، که استدلال شد، آلمان که جبهه ملی تشکیل شد، مسئله استقلال مملکت و حاکمیت بر نفت ایران و بقیه مسائل مطرح بود و بهمین دلیل کلمه "ملی" مفهوم مشخص خود را داشت. امروز نمی توان از گذشته کپی برداری کرد، همانطور که در مورد شکل سازمانی و نیروهایی که می توانند در این اتحاد شرکت کنند، نمی توان از گذشته جبهه ملی کپی برداری کرد. ارزش و اعتبار تاریخی آن جبهه سرچای خودش باقی است، اما به مسائل امروز ایران باید، در چارچوب واقعیات آن پاسخ داد. امروز مسئله مردم سالاری و مبارزه با خودکامگی مطرح است و هر جبهه و نامی باید حامل این مفهوم باشد. بنابراین ما در اتحاد حزب ها و نیروها این راه را باز گذاشته ایم که مثلا نماینده تشکلهای مختلف، مثلا پزشکان، معلمان، کارگران فلان حرفه، زنان و دیگر تشکلهای نیز بتوانند در آن شرکت کنند. وابستگی سازمانی و حزبی این نمایندگان هیچ نوع مانعی نباید بر سر شرکت حضور و پذیرش آنها در این اتحاد و جبهه باشد، مهم اینست که این نماینده منتخب همان تشکلی باشد که بعنوان سخنگوی آن در جبهه و شورا و یا اتحاد شرکت می کنند. این تجربه ایست که از سال های بعد از انقلاب گرفتیم، سال هائی که تا یکی دهان باز می کرد، پیش از آنکه فکر کنیم طرف چه می گوید و نماینده کیست، اول سعی می کردیم بفهمیم وابسته به کیست و از طرف کدام حزب آمده و یا بدتر از آن، کشف کنیم نفوذی کدام حزب و سازمان سیاسی است. امیدوارم بتوان بر این مشکل، از این طریق غلبه کرد و راه را برای همکاری های وسیع تر هموار کرد. ببینیم چه پیش خواهد آمد. تلاش ما در جهت رفع و دفع موانع همکاری هاست و زدودن برخی اختلافات قدیمی، بالاخره باید یک وقت از این اختلاف ها دست کشید و گذشته را به گذشته وا گذاشت و برای آینده دست به دست هم داد. ما طرفدار اتحاد همه نیروهای طرفدار استقلال و آزادی هستیم. از چپ تا راست، آن چپ و راستی که برای استقلال کشور از خودش مایه بگذار و برای رسیدن به آزادی خودش برای آزادی همگانی تلاش کند، واقعا به آن وفادار و معتقد باشد، قدمش و قلم و مبارزه اش در ایران، و یا فرق نمی کند در خارج از کشور، مبارک. در این مورد هیچ نوع مانع مذهبی، قومی، نژادی نباید وجود داشته باشد. این را باز هم تاکید می کنم که مذهب بخشی از

به اشکال نو و به ظاهر قابل دفاع تری عرضه می شود. یکی از آخرین نمونه ها در این مورد مقاله «نگاهی به علل، ترازنامه و چشم انداز انقلاب» به قلم آقای «مهرداد درویش پور» منتشره در نشریه «میهن» است که شاید نگاهی به برخی از جوانب آن برای درک بهتر ضرورت های مبارزه در لحظه کنونی، بی فایده نباشد.

آقای درویش پور مقاله خود را با تحلیل «زمینه های برآمد انقلاب» آغاز می کند و از همان نخستین گام فروتنی را کنار گذاشته و رسالت کشف و اصلاح نقائص مارکسیسم را برعهده می گیرد. بنا به ادعای وی: «تقسیم بندی کلاسیک مارکسیستی که بنا برآن، با روشن نمون ماهیت اصلی ساختار اقتصادی-اجتماعی می توان به تضاد های عمده و کم و کیف طبقات اجتماعی و نیروهای محرکه تحولات جامعه پی برد، به هیچ وجه برای بررسی جوامع متنوع بشری با پیچیدگی های روز افزود آن کافی نیست و اصولاً تاکنون قادر نبوده تحلیل روشنی از پدیده انقلاب اسلامی ارائه دهد». (همه نقل قول ها از آقای درویش پور و به نقل از نشریه «میهن» شماره ۱۵ فروردین ۷۵ و همه تأکیدها، در همه جا از نویسنده است)

درویش پور به محتوای این «تقسیم بندی های کلاسیک مارکسیستی» اشاره ای نمی کند و دلیلی در این باره که چرا مارکسیسم قادر به تحلیل جوامع کنونی نیست، ارائه نمی دهد. در هر حال وی تصمیم گرفته است نقص مارکسیسم را برطرف کرده و «تحلیل روشنی از پدیده انقلاب اسلامی» ارائه دهد. درویش پور در ادامه می نویسد: «عیب این روش برخورد (مارکسیستی) نه فقط در خصلت شماتیک و تقلیل گرایی اقتصادی آن است، بلکه کلی نگری و خصلت تجربیدی آن عاجز از مشاهده دیگر تضادهای اجتماعی و سایر نیروهای محرکه اجتماع است و همه را در مقولات از پیش تعیین شده دسته بندی می کند» (همانجا).

با خواندن همین چند جمله مشخص می شود، که اولاً ایشان تقریباً چیزی از مارکسیسم نمی داند و ثانیاً هدف وی به تقلید از دیگر «اصلاحگران» مارکسیسم، انکار نقش درجه نخست تضادهای طبقاتی در تکامل اجتماعی جوامع طبقاتی است. درویش پور وانمود می کند که تأکید مارکسیسم بر واقعیت عینی مناسبات طبقاتی به عنوان پایه مناسبات و روابط اجتماعی، به معنی نادیده گرفتن دیگر تضادها و نیروهای محرکه جامعه است. وی ادامه می دهد: «(برای نمونه اکنون روشن شده است (چه وقت؟ برای چه کسانی؟ چگونه؟) اگر چه به جرگه سرمایه داری کشیده شدن کشورهای پیرامونی، تضاد اجتماعی کار و سرمایه را بسط داده و آن را به یکی از محورهای اصلی تضادهای اجتماعی مبدل ساخته است، لیکن در کنار و به تابعیت از آن و از جمله بدلیل رشد شدیداً ناموزون سرمایه داری و سازمان یابی کار به حول دو قطب اقتصاد سنتی و مدرن، تضادهای دیگری در جامعه شکل می گیرد که چه بسا نقش مهم تری از تضاد پرولتاریا و بورژوازی در تحول جامعه ایفا می کنند. یکی از این تضادها بین شبه مدرنیسم و سنت گرائی است».

چنانکه مشاهده می شود، درویش پور صرف نظر از آنکه تضادهای طبقاتی در جامعه ایران را به تنها تضاد میان «پرولتاریا و بورژوازی» تقلیل می دهد، مدعی است که تضاد و یا تضادهای «مهم تری» از این تضاد طبقاتی وجود دارند، که از جمله آنها، تضاد بین «شبه مدرنیسم و سنت گرائی» است! وی سپس می کوشد، تا «پدیده انقلاب اسلامی» را براساس این تضاد گویا «مهم تر» توضیح دهد. اجازه دهید خط سیر عمده وی را هم چنان دنبال کنیم.

آقای درویش پور در ادامه مقاله منظور خود را از «شبه مدرنیسم» روشن ساخته، وجه تمایز آن را از «مدرنیسم» مشخص می نماید. به نظر وی اگر تضاد میان مدرنیسم سرمایه داری و سنت گرائی مثلاً در جوامع غرب به پیروزی مدرنیسم ختم شده و مناسبات سنتی در درون جامعه و مناسبات نوین مستحیل شده اند، در مورد شبه مدرنیسم وضع به گونه دیگری است و تضاد میان شبه مدرنیسم و سنت گرائی به قطبی شدن جامعه، به حضور هر دو آنها در کنار هم در جامعه می انجامد: «(یک قطب آن مجموعه روابط اقتصادی-اجتماعی نیمه مدرن که به همراه آن طبقاتی مدرن توسعه می یابند و تا حدودی فرهنگ تجدید را می آفرینند و در قطب دیگر روابط اقتصادی-اجتماعی سنتی به همراه نیروها، اقشار و طبقات سنتی جامعه که ارزش ها و فرهنگ سنتی را پاسداری می کنند» (همانجا).

این «روابط اقتصادی-اجتماعی نیمه مدرن» ظاهراً همان مناسبات سرمایه داری وابسته تحمیلی از سوی امپریالیسم است که بدلیل خصلت بی ریشه و تحمیلی آن نمی تواند جاذبه ای حتی در میان طبقات مدرن بوجود آورده و یا مقاومت اقشار سنتی را درهم بشکند.

درویش پور سپس به تفکیک اقشار و طبقات جامعه براساس معیار «مدرن» و «سنت گرا» می پردازد. به نظر وی اقشار و طبقات مدرن جامعه از

رویدادهای ۱۷ سال گذشته، از جمله نبردی که هم اکنون در ایران جریان دارد، نه در جهت نفی سیاست و مشی حزب توده ایران، بلکه در جهت تأیید این مشی سیر کرده و می کند!

توده های مردم برای سنت های مذهبی انقلاب نگردند!

اگر توده های مردم برای سنت های مذهبی انقلاب کرده بودند، امروز که ارتجاع مذهبی و حجتیه معیارهای خود را به جامعه تحمیل کرده اند، باید بیشتر از هر زمان دیگر موافق حکومت کنونی بودند، حال آنکه درست برخلاف این است!

در سال های اخیر، نه فقط از جانب طرفداران سلطنت، بلکه از سوی برخی محافل و نویسندگانی که خود را «چپ دمکرات» می نامند، جنب و جوش زیادی به چشم می خورد تا انقلاب ایران را به عنوان جنبشی که روند حرکت کشور ما را به سمت یک جامعه مدرن متوقف ساخت، معرفی نمایند [۱]. بدیهی است که فشار دراز مدت و پیگیر گروه های ارتجاعی و حجتیه ای در داخل کشور به قصد تحمیل واپسگرایی و ضد انقلاب برجامعه، برای اینگونه اندیشه ها زمینه مساعدی فراهم آورده است. این انکار انقلاب به نوبه خود انعکاسی است از فشار امپریالیسم و سرمایه داری بزرگ که پس از نافرجامی نظام های شرق اروپا، اکنون خود را در جهان بی رقیب نشان داده، مدعی است که هیچ تغییر و تحول سیاسی در جهان بدون موافقت او بوقوع نخواهد پیوست. همین امر موجب شده است که پاره ای از نیروهای اپوزیسیون بر روی تضادهای میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم، بویژه امریکا، سرمایه گذاری کنند و از هیچ اقدامی برای جلب اطمینان خاطر محافل سرمایه داری غرب فروگذاری ننمایند. توبه نامه های شرکت در انقلاب، با این هدف و با امید پیشی گرفتن از سلطنت طلب ها در این مورد، یکی پس از دیگری امضاء می شود!

وضعیت ویژه و استثنائی جمهوری اسلامی از نظر تضادهای آن با امپریالیسم، موجب شده است برخی گروه های اپوزیسیون ایران که خود را چپ یا دمکرات می نامند، موضعی اتخاذ کنند که نه تنها با مواضع دیگر نیروهای چپ و دمکرات در سطح بین المللی هیچ اشتراکی ندارد، بلکه گاه با دیدگاه های هارترین محافل سرمایه داری غرب نزدیکی بسیار بیشتری دارد.

در هر حال، در کارزاری که برای توجیه نگارش توبه نامه و ابراز لایه و زاری از شرکت در انقلاب اکنون جریان دارد، چنانکه اشاره شد، بحث میان «مدرنیسم» یا «سنت گرائی» جای مهمی را اشغال می کند و هر روز از هر سو

به همت قدرت های مسلط سرمایه داری جهانی باید برای ایران به ارمغان آورده شود!

از این استدلال امثال آقای درویش پور، که مدعی شناخت جامعه ایران هستند، جزاین نتیجه ای بدست می آید؟

این درحالی است که حزب توده ایران هرگز چنین نظری نداشته و ندارد و معتقد است، این اقشار نیز مانند بقیه مردم ایران در اساس از سلطه امپریالیسم رنج برده، خواهان برقرار حاکمیت ملی، از میان رفتن دیکتاتوری و استقرار عدالت اجتماعی و برخورداری از یک زندگی انسانی بودند. اگر یک لحظه جز این بود، با برقراری «جامعه سنتی» می بایستی مبارزه این اقشار و طبقات علی الاصول خاتمه پیدا کرده و همه آنها به مدافعان بی چون چرای جمهوری اسلامی میل شده باشند. درحالی که برعکس، اکنون که رهبران حجتیه ای در جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگر معیارهای به اصطلاح «سنتی» و درواقع ارتجاعی خود را به جای معیارهای انقلابی و دمکراتیک نشانده اند، کمتر از هر زمان از حمایت همان اقشار «سنتی» برخوردار هستند و این خود به خوبی نشان می دهد که اساس خواسته های اقشار «سنت گرا»، برخلاف ادعای آقای درویش پور، نه احیای مناسبات و جامعه «سنتی»، بلکه دقیقاً خواسته های طبقاتی بود که هنوز هم به اشکال مختلف در نزد همان اقشار «سنت گرا» مطرح است و مبارزه برای آن ادامه دارد.

بدین ترتیب آقای درویش پور با تاکید بر نقش گویا «مهم تر» تضاد میان «شبه مدرنیسم و سنت گرائی» نسبت به تضادهای طبقاتی، می گوید تا اثبات نماید که در جریان انقلاب ایران، که از نظر وی تجلی تضاد فوق بود، چپ ایران به عنوان یک نیروی مدرن می بایست از «شبه مدرنیسم» در برابر «سنت گرائی»، یعنی درواقع از رژیم گذشته پشتیبانی می کرد. بی دلیل نیست که طبق نظر وی گویا همه چپ ها بدین نتیجه رسیده اند که در جریان تحولات سال ۱۳۵۷ باید حمایت خود را در اختیار «بختیار» قرار می دادند. بنا به گفته وی حتی «در سال ۱۹۸۶ یکی از آکادمیسین های حزب کمونیست شوروی نیز بر آن شد که چپ ایران می بایست با ائتلاف با بختیار جلوی روی کار آمدن بنیادگرایان را می گرفت» و در جای دیگر «بسیاری از چپ های مستقل از شوروی در غرب، نظیر «فردهالیدی»، بر آن شدند که چپ ایران می بایست به همراه لیبرال ها تلویحا طی دوره ای به حمایت از بختیار پرداخته، تا بتواند جلوی قدرت گیری بنیادگرایان را بگیرند» (همانجا).

درواقع اگر این درست باشد که نه تضادهای طبقاتی، بلکه تضاد اختراعی میان «شبه مدرنیسم و سنت گرائی» تضاد «مهم تر» جامعه ایران است، پس پرولتاریای ایران باید بنام دفاع از مدرنیسم در کنار بورژوازی قرار می گرفت و نقش بازوی ضربتی ضد انقلاب را علیه اقشار و طبقات میانی جامعه ایفاء می کرد. این آن نتیجه ایست که آقای درویش پور می خواهد از آن همه مقدمه چینی های خود، بگیرد.

با مشاهده همین دیدگاه هاست که می توان زمینه های استحاله برخی از مدعیان دیروز جبهه چپ نظیر «محمد ارسی» (نویسنده ثابت قلم کیهان لندن و سخنگوی سابق حزب «رنجیران»)، از ماورا، چپ به سلطنت طلب، یا «خانه تکانی» آقای «علی کشتگر» (رهبر انشعاب در سازمان فدائیان خلق ایران) از «مخالفت انقلابی» با جمهوری اسلامی، به مخالفت با هرگونه انقلاب، یا تغییر و تحول فکری و سازمانی امثال درویش پور و یا حتی برخی سازمان های موسوم به «چپ» را نیز آشکارا دید. درواقع پایگاه طبقاتی بینایی و تفکر ایده آلستی ماورا، چپ که نقش اندیشه ها و عقاید و باورها را همواره مطلق می سازد، از همان ابتدای انقلاب با خرده بورژوازی غیرمذهبی نزدیکی بیشتری احساس می کرد تا با میلیون ها توده زحمتکش مذهبی. همان توده ای که امروز نیز در برابر جمهوری اسلامی و پشت کردگان به انقلاب و ارتجاعی ترین و سنت گرا ترین بخش حاکمیت صف بندی کرده و این بخش از مدعیان چپ بازهم قادر نیستند با اتکا به این توده، مبارزات خود را سازمان داده و راه تحولات اساسی را در ایران هموار کنند. همین طیف چپ است که اکنون می کوشد تا با به چپ و راست زدن های خود، پایون تئوریک عاریتی سلطنت طلب ها را بیخ گلوی خود بسته و مستگیری های کنونی خود را توجیه کند. بنابراین خشت اول بنائسی که سازمان های ماورا، چپ برای خود در مهاجرت برپا کرده اند، از اینجا کج گذاشته شده است!

تراز نامه انقلاب

آقای درویش پور پس از بررسی «علل انقلاب» اکنون به تحلیل ترازنامه انقلاب بهمن یا بقول خود وی «ترازنامه بنیادگرایی اسلامی در ایران پس از پیروزی» می پردازد. از این جا به بعد تحلیل درویش پور حتی از قبل هم

جمله عبارتند از: «بورژوازی نوپای ایران (در حوزه های صنعتی، خدمات، بازرگانی و کشاورزی) خرده بورژوازی مدرن (که علاوه بر پیشه وران صنعتی و کارمند، بخش اعظم روشنفکران، دانشجویان و دانش آموزان را می توان در آن رده بندی کرد) و پرولتاریای صنعتی و ائتشارسنتی جامعه» که بویژه شامل «پیشه وران و کسبه خرده سنتی و حاشیه نشینان شهری» می شود. (همانجا)

همانطور که ملاحظه می شود، اگر براساس معیارهای طبقاتی «بورژوازی» و «پرولتاریا» رو در روی یکدیگر قرار می گیرند، براساس معیار مهم تر «مدرن» و «سنت گرا» در کنار همدیگر می ایستند!

ما اکنون به این مطلب کاری نداریم که اصطلاحات «مدرن» و «سنتی» درحال حاضر موضوع یک کارزار وسیع ایدئولوژیک (در ایران و سرتاسر جهان) قرار گرفته اند؛ کارزاری که سرمایه داری می کوشد براساس آن خود را به عنوان تنها نظام «مدرن» قابل دوام معرفی کرده و همه تلاش ها در جهت ایجاد یک جامعه نوین و انسانی را به عنوان «تخیل ارتجاعی» عقیم گذارد. واقعیتی که توجه به جنبه نسبی اصطلاحات «مدرن» و «سنتی» را کاملاً ایجاب می نماید. این نکته که ایشان اصطلاحات «مدرنیسم» و «شبه مدرنیسم» را علیرغم تفکیکی که در ابتدا از آن به عمل می آورد، بعداً مخلوط کرده، جابجا آن ها را در کنار هم و به جای هم و گاه همراه با اصطلاح «نیمه مدرن» به کار می برد و نتایج حاصل از آن نیز مورد توجه ما نیست. ما از این نکته نیز صرف نظر می کنیم که تقسیم بندی اقشار و طبقات اجتماعی به «مدرن» و «سنت گرا» با معیارهای مبهم و نامشخص که بیشتر جنبه ذهنی نیز دارد، یک تقسیم بندی کاملاً نسبی است و در همه اقشار و طبقات جامعه، عناصر مدرن و سنت گرا (کمتر و یا بیشتر) هردو به چشم می خورد (مانند بورژوازی تجاری ایران که مرکب از اقشار مدرن و سنتی هردو است). ما حتی می گوئیم که اگر استدلال های آقای درویش پور به همین مقدار ختم می شد که در جامعه اقشار و طبقاتی وجود دارند که براساس معیارهایی می توان آن ها را مدرن یا سنت گرا لقب داد که در این یا آن عرصه نزدیکی هائی را پدید آورده، یا دوری هائی را موجب می شود، هرچند نکته مهمی را عنوان نکرده بود، اما فی نفسه خالی از اشکال بود و شاید می توانست در توضیح این یا آن پدیده حاشیه ای مورد استفاده قرار گیرد، اما اهداف و ادعاهای درویش پور فراتر از این مقدار است. وی به خیال خود تضاد «مهم تر» را یافته است و می خواهد اساساً «زمینه های برآمد» انقلاب ایران را از خلال این تضاد، یعنی تضاد میان «شبه مدرنیسم و سنت گرائی» توضیح دهد و اشکالات مارکسیسم را برطرف نماید.

درویش پور در توضیح علل مخالفت اقشار سنت گرا با رژیم شاه، مدعی است که این اقشار «در اساس بدبختی خود را محصول گسترش مدرنیسم دانسته و از زاویه رجعت گرایانه، در دفاع از ارزش ها و فرهنگ سنتی جامعه به ضدیت با شاه و مدرنیسم ناقص آن پرداخته» (همانجا). اقشار سنت گرای جامعه که درویش پور آن ها را شامل «پیشه وران و کسبه خرده سنتی و حاشیه نشینان شهری» می داند (توجه کنید که از سرمایه داری تجاری وابسته نامی در میان نیست) از «زاویه رجعت گرایانه (نام محترمانه تر «ارتجاعی») به مخالفت با شاه برخاسته و اساس بدبختی خود را نه از ارتجاع و دیکتاتوری، بلکه از «مدرنیسم» می دانستند. آیا این ادعا واقعیت دارد؟

این درست است که گروه هائی از این یا آن قشر و طبقه اجتماعی در کشور ما، صرف نظر از آنکه آن ها را زیرچه نامی دسته بندی کنیم، به لحاظ موقعیت و نقش خود در ساختار تولید و بدلیل لطمه ای که رشد سرمایه داری وابسته به زندگی آنها وارد ساخته بود و یک سلسل دلائل دیگر، در احیای مناسبات سنتی نوعی چشم انداز و گریز از وضع موجود و خلاصی از دیکتاتوری و ارتجاع را مشاهده می نمودند. بیان این مطلب البته مسئله تازه ای نیست و در اسناد حزب توده ایران در دوران ابتدای انقلاب ۵۷ در توضیح علل اینکه چرا نیروهای مذهبی در راس جنبش قرار گرفته اند، به این نکته بسیار اشاره شده است. اما حزب توده ایران برخلاف آقای درویش پور هرگز از این واقعیت، این نتیجه تماماً نادرست را نمی گرفت که «اساس» خواسته های این اقشار بازگشت به جامعه سنتی است. به هیچ وجه نمی توان گفت که آن میلیون ها توده مردم، مثلاً روستائی و حاشیه نشین «در اساس» بدین لحاظ در جنبش انقلابی شرکت کردند که جامعه ایران به جامعه ای سنتی میل شود. اگر این استدلال بی پایه و اساس را، که عمدتاً در سال های اخیر توسط محافظ و تئورسین های نظام سرنگون شده شاهنشاهی در مهاجرت، در توجیه انقلاب ایران به آن دامن می زنند، بپذیریم، در حقیقت جنبش نوین مردم ایران برای آزادی و عدالت را نفی کرده و بی اعتناء به آن، خواهان تحولاتی می شویم که لابد

اما برای کسانی که مسائل انقلاب ایران را از دیدگاه مارکسیسم مورد بررسی قرار می‌دهند، سیر انقلاب ایران را در اساس خود می‌توان روشن ساخت.

نگاهی به انقلاب ایران

سرمایه داری وابسته تجاری ایران که توانسته بود با همراهی با جنبش مذهبی، خود را از زیر ضربه انقلاب خارج سازد، در مقابله با جنبش عظیم خلق و برای مهار کردن آن بدین نتیجه رسید که باید از جنبه شکلی مذهبی انقلاب استفاده کرده و خواست‌های اساسی توده‌های انقلابی در جهت برقراری استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی را به سمت اجرای فقه سنتی و جامعه سنتی (یعنی لیبرالیسم مطلق و واقعی) منحرف نموده و برای ایجاد تفرقه در صفوف انقلاب، جبهه مصنوعی «اسلام در برابر کفر» را سازمان دهد.

این زیربنای واقعی و محتوای اصلی آن جنگی است که در ۱۷ سال گذشته زیر پرورش اسلام و بر سر ولایت فقیه، فقه سنتی و پویا، اصول گرائی و غیر اصول گرائی و غیره در جریان است و پیامدهای بسیار مخرب، خونبار و چنانچه کارانه‌ای برای ایران، مردم ایران و نیروهای انقلابی و میراثی در پی داشته است، که خود فصل مهمی از تاریخ انقلاب ایران است!

حزب توده ایران، یگانه حزب سیاسی ایران بود، که از همان ابتدا این واقعیت طبقاتی را برجسته ساخت و تا حد امکان در نشریات، موضع گیری‌ها و اعلامیه‌های خود به مناسبت‌های مختلف بر آن انگشت گذاشت. حزب توده ایران نه تنها این واقعیت را بیان داشت بلکه تمام نیروی خود را برای منفرد کردن جناح راست مذهبی بسیج کرد و بی وقفه خطر تسلط یافتن آن را بر اهرم‌های قدرت در جمهوری اسلامی، یاد آورد!

البته امثال آقای درویش پور مایلند سیاست حزب ما را به نحو دیگری تفسیر کنند. از جمله درویش پور می‌نویسد: «شوروی سابق و بسیاری از نیروهای چپ نیز «بنیادگرائی اسلامی» را خطری جدی نیافتند، بلکه بدان روند پیوسته تاکید ورزیدند که باید از مبارزه ضد امپریالیستی آنان پشتیبانی شود و بی‌آلترناتیوی اقتصادیشان را نیز با «راه رشد غیر سرمایه داری» جبران نمود. برای شوروی سابق و طیف وابسته بدان نیز مسجل می‌نمود، که ایران اسلامی نمی‌تواند در انزوا بسر برد و تشدید تعارضات آن با امپریالیسم، آن‌ها را ناچار از نزدیکی سیاسی-اقتصادی و نظامی به بلوک شوروی خواهد نمود» (همانجا).

*** سرمایه داری وابسته تجاری ایران، توانست در سال‌های پس از انقلاب خود را از زیر ضربه خارج ساخته و جبهه «اسلام در برابر کفر» را جانشین «جبهه متحد انقلاب» و شکل مذهبی را جانشین خواسته‌های انقلابی کند!**

هنگامی که این جلات را در کنار تضاد «مهم‌تر» شبه مدرنیسم و سنت گرائی و معرفی جنبش مذهبی بنام «بنیادگرائی» و ضرورت حمایت چپ از بختیار و غیره بگذرانیم، بی‌مسئولیتی آقای درویش پور و نبود روح پژوهش علمی در نزد وی کاملاً آشکار می‌شود. البته «توده‌ای ستیزی» هم جای خود را دارد! درویش پور در سخنرانی خود در کنفرانس سال ۲۰۰۰، در مورد حزب توده ایران چنین می‌گوید: «من از روز اولی که خود را به عنوان چپ شناختم، درصدمت با ایدئولوژی آن حزب و اردوگاه سوسیالیسم سابقا موجود و نه واقعا موجود، و در مقابل با آن خودم را تعریف کرده‌ام» (مراجعه کنید به مقاله «توری‌های کهنه در قالب نو»، راه توده شماره ۴۳).

از مطالعه مجموعه دیدگاه‌ها و نظرات درویش پور که در تقابل کامل با مارکسیسم و درک ماتریالیستی تاریخ است، می‌توان یقین حاصل کرد که خوشبختانه در این مورد حق با ایشان است و انصافا در «ضدیت» کامل با ایدئولوژی حزب توده ایران تعریف می‌شوند و شاید بنظر رسد که همین مقدار کافی است، تا از بحث بیشتر درباره سیاست حزب توده ایران نیز صرفنظر شود! اما از آنجا که در ابتدای مقاله نیز اشاره کردیم، هدف ما صرفا بررسی دیدگاه‌های آقای درویش پور نیست، می‌خواهیم از این فرصت استفاده کرده و پاره‌ای مطالب را مجدداً یا آور شویم. تکرار این یاد آوری‌ها در شرایطی که با کمال تأسف و تعجب، طی مدت طولانی از جانب ارگان‌های مسئول حزب به انواع و اقسام این نوع تبلیغات و سم پاشی‌ها پاسخ جدی داده نشده است، بی‌فایده نیست و امیدواریم برای این ارگان‌ها نیز کم فایده نباشد! و باری که امروز باید از شانه حزب ما برداشته شود، برای آیندگان گذاشته نشود!

آبکی ترمی شود و همان نبرد میان «شبه مدرنیسم و سنت گرائی» نیز کنار گذاشته می‌شود.

در درجه نخست درویش پور از همان ابتدا ترازنامه انقلاب را به ترازنامه «بنیادگرائی اسلامی» تبدیل می‌کند که بخودی خود به معنی آن است که وی نمی‌خواهد مسئله جنبش اسلامی و حتی «بنیادگرائی اسلامی» را در متن جنبش انقلابی ایران، در تناسب نیروهای طبقاتی ملی و بین‌المللی آن دوران و بر سر تضاد میان خود نیروهای مذهبی تحلیل کند. این واقعیت که نیروها و سازمان‌ها و جریان‌های مذهبی، همگی بالطبع دارای اندیشه مشترک مذهبی هستند، برای وی کافی است، تا مجموعه جنبش مذهبی از مجاهدین خلق، جنبش مسلمانان مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، مؤتلفه اسلامی و جبهه همگی را در کنار هم نشانده و آن را «بنیادگرائی اسلامی» بنامند و بدین‌طریق از هر نوع تحلیل طبقاتی و ایدئولوژیک و نظر و توجه به تضادها و نبردها و مبارزات توده‌ها و انعکاس آن در صفوف نیروهای اسلامی، طفره رود و پیروزی نهائی این «بنیادگرائی اسلامی» کلی و تجریدی را امری از پیش محتوم وانمود سازد.

بنظر ما واقعیت آن است که اولاً همه جنبش مذهبی ایران، برخلاف کلی‌گویی‌های درویش پور، در چارچوب مفهوم رایج «بنیادگرائی اسلامی» قرار نمی‌گیرند و در درون این جنبش گرایش‌ها و تفاوت‌های بسیار جدی وجود دارد؛ ثانیاً ندیدن این تضادها و افکار آنها تنها به نفع نیروهای ارتجاعی تمام شده و تمام خواهد شد و بالاخره تسلط مطلق و نهائی بخش ارتجاعی نیروهای مذهبی بر جامعه ایران، امری محتوم و اجتناب ناپذیر نبوده و نیست.

روند تکامل تاریخی همواره از درون تضادها، از درون نبردها و در نتیجه از درون احتمال‌ها عبور کرده است و بازهم عبور خواهد کرد. در برابر هر انقلاب، در برابر هر جنبش و روندی چشم اندازها و احتمال‌های مختلف وجود دارد. پیروزی و تحقیق این یا آن احتمال، صرفنظر از شرایط عینی، به همت درک طبقات اجتماعی و نمایندگان آن‌ها و اتخاذ سیاست‌های درست یا نادرست بسیار بستگی دارد. نمونه بازار این واقعیت مسیر انقلاب ایران و حتی این آخرین نمونه آن، یعنی انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی است. اگرچند نمائی‌های تحریم کنندگان انتخابات و اندیشه عدم مقاومت در برابر جبهه و ارتجاع موفق و پیروز شده بود، در آن صورت نه فقط مجلس یکدست جبهه و رسالت، بلکه ریاست جمهوری آن‌ها نیز با همه پیامدهای فوق‌العاده منفی و خطرناکی که برای آینده کشورما داشت، از هم اکنون امری مسلم و قطعی بود. دفاع و جبهه به وجب از دستاوردها، مبارزه قدم به قدم برای غلبه احتمال‌های مثبت بر احتمال‌های منفی، این، آنچه‌ای است که مارکسیسم به ما می‌آموزد و درک طبقاتی از تاریخ اجازه شناختن نیروهای سازنده تحول را فراهم می‌آورد.

اینست مشیی و سیاست شناخته شده و تاریخی حزب توده ایران، که هرکس و بنا بر هر موقعیتی که در آن قرار گرفته، اگر بخواهد به آن پشت کند، در واقع به همان مسیری رفته است که امثال خلیل ملکی‌ها، احمد قاسمی‌ها، فروتن‌ها و... علی‌رغم همه ادعاها و سوابق طولانی (در حد شرکت داشتن در پایه گذاری حزب توده ایران)، رفتند.

بهر تقدیر، ارباب نبرد «شبه مدرنیسم و سنت گرائی» درویش پور، پس از آنکه به دوران بعد از پیروزی انقلاب می‌رسد، به کلی در گل می‌نشیند، زیرا در تحلیل مسیر رویدادهای دوران پس از بهمن ۵۷ است که دیگر نقطه ضعف بزرگ تحلیل‌های وی آشکار می‌شود که قادر نیست، علل تضادها میان نیروهای مذهبی و اقشار «سنت‌گرا» و دلائل ۱۷ سال نبرد میان آن‌ها را توضیح دهد. در اینجاست که وی با این پرسش بزرگ مواجه است که اگر جنبش مذهبی در ایران به شکل «بنیادگرائی اسلامی» یکپارچه است و خصلت عمده آن نمایندگی اقشار سنت گرا در برابر «مدرنیسم» است، پس دلائل این همه جابجائی و مبارزه و تضاد و جنبش در صفوف نیروهای مذهبی در ۱۷ سال گذشته، چیست؟ چرا مثلاً گروه‌بندی جبهه که در زمان آیتا الله خمینی با ولایت فقیه مخالف بود، اکنون طرفدار ولایت مطلقه فقیه شده است؟ آیا این هم جزو مقوله گذار از «شبه مدرن» به «سنتی» است؟ نبرد ایدئولوژیک بزرگ سال‌های دهه ۶۰ حول «فقه پویا» و «فقه سنتی» (البته اگر امثال آقای درویش پور این حوادث را بخاطر داشته و یا عنایتی به آن‌ها داشته باشد!) سرچشمه در کجا داشت؟ تنها یک اختلاف نظری بود، یا انعکاسی از تعارض منافع طبقاتی؟ و اساسا علل مبارزات کنونی مردم در ایران چیست؟ و دهها و دهها پرسش دیگر که تضاد «مهم‌تر» آقای درویش پور قادر به پاسخ آنها نیست و به همین دلیل وی اساسا نه این پرسش‌ها را مطرح می‌سازد و نه به آنها می‌اندیشد، که بخواهد پاسخی برای آن‌ها ارائه دهد.

توجه قرار گرفته است و مجموعه مبارزات و نبردها و از جمله نبرد ضد امپریالستی، به عنوان وجهی از این نبرد عمومی، ارزیابی شده است. تجربه ۱۷ ساله پس از انقلاب نه تنها درک حزب ما از عدم یکپارچگی نیروها مذهبی را مورد تأیید قرار می دهد، بلکه بر وجود و تداوم نبرد که برکه مهر تأیید می زند، اما تمام بررسی حوادث دیروز اگر اهمیتی داشته باشد، در آن است که بتوانیم به پرسش های امروز، پاسخ بدهیم و پرسش بزرگی که بعدها و تا به امروز در مقابل ما قرار گرفته است، آن است که آیا تبدیل شدن حزب ما به یک حزب اپوزیسیون برواقعیت های فوق تاثیر گذاشته است؟ و به چه شکل؟

برای اینکه بتوانیم پاسخ به این پرسش را بدرستی تعیین کنیم، قبل از هر چیزی لازم است که مشخص کنیم، از میان دو رشته تضادها و نبردها در جامعه ایران، یعنی از یکسو تضاد میان جناح ها و نیروهای مذهبی در جمهوری اسلامی با یکدیگر و از دیگر سو تضاد میان اپوزیسیون با جمهوری اسلامی، کدام یک در سرنوشت جامعه نقش تعیین کننده و اصلی و کدام نقش تابع و فرعی داشته است؟ به عبارت دیگر سرنوشت جامعه ایران بطور عمده در کجا تعیین می شده است و تعیین میشود؟ در نبرد میان اپوزیسیون و جمهوری اسلامی، یا در نبرد که بر که در درون جمهوری اسلامی؟

هرچند که شاید تمایل ما به عنوان یک حزب اپوزیسیون بر آن باشد که تضاد میان اپوزیسیون و جمهوری اسلامی را تضاد سیاسی تعیین کننده سرنوشت جامعه بدانیم، اما واقعیت ها و حوادث ۱۷ سال اخیر مجالی برای این تمایل باقی نمی گذارد. کافی است در این مورد تنها به نتایج نبردهای سال های ۶۳ تا ۶۷ که به پیروزی ائتلاف راست انجامید و پیامدهای وخیم آن بر سرنوشت کشور، یا مثلا به سرنوشت مجلس چهارم که به کنار رفتن نمایندگان گروه "چپ" انجامید و سپس پیگیری برنامه تعدیل اقتصادی، خصوصی سازی ها، بالا آوردن دهها میلیارد بدهی برای کشور، که نه فقط امروز، بلکه شاید تا دهها سال بر سرنوشت جامعه ایران تاثیر خود را باقی گذارد، توجه نماییم. یا سرنوشت مجلس پنجم و انتخابات آینده ریاست جمهوری که شکست یا پیروزی دارو دسته حجتیه رسالت برای تصاحب آن، هرکدام برای یک دوره معین و شاید طولانی تاثیر عمده و تعیین کننده بر سرنوشت جامعه خواهد داشت.

متأسفانه برخلاف آنچه که در اپوزیسیون جمهوری اسلامی شایع است، که همواره و نزدیک به ۱۷ سال است، گفته میشود، مبارزات موجود در جمهوری اسلام "جنگ زرگری"، یا بقول سلطنت طلب ها، "جنگ آخوندها" است و هیچ تاثیری برای مردم ایران ندارد، برعکس، این موضع بخش هائی از اپوزیسیون است که روز به روز اهمیت کمتری در سرنوشت جامعه پیدا می کند. این واقعیت شاید برای کسانی در خارج از کشور شوک الکتریکی باشد و همه پنبه های رشته شده آنها در سال های اخیر را بار دیگر پنبه کند و معادلات تحلیلی و سیاسی آنها را کاملاً بهم بزند، اما این نوع برآشفتگی ها تغییری در اصل واقعیت نمی دهد. واقعیت با ما هماهنگ نمی شود، این ما هستیم که باید با قبول و درک آنها، تاثیر در مسیر حرکت این واقعیات بگذاریم. توده ای ها در این زمینه، مانند همیشه، وظیفه ای تاریخی برعهده دارند!

بنابراین، اهمیت درک مسئله کاملاً روشن است. اگر این درست است که نبرد که برکه در طی هفده سال اخیر نبرد سرنوشت ساز جامعه ایران نبوده است و فعلاً نیز خواهد بود، در آن صورت مسلم خواهد بود که وظیفه حزب انقلابی، اگر نمی خواهد به گروهی منزوی و بیگانه با جامعه تبدیل شود، شرکت فعال در این نبرد و یافتن جایگاه خود در آن است. اپوزیسیون مترقی ایران آنقدر که از ندیدن این نبردها و درک نکردن اهمیت و عدم شرکت در آنها لطمه دیده و نیرو از دست داده است، از خود این نبردها لطمه ندیده است. درک این واقعیت که نبرد که برکه در جمهوری اسلامی مستقل از خواست یا جایگاه ما انعکاسی از مبارزه و نبرد میلیون ها توده مردمی است که بر اثر انقلاب به میدان کشیده شده اند، یکی از پایه های مهم سیاست حزب توده ایران را (اگر نگوییم مهم ترین) تشکیل می داد.

نورالدین کیانوری، در این مورد در مصاحبه ای با نشریه "گار" اکثریت داشت، این مسئله را چنین تحلیل کرد: «... مبارزان انقلابی ایران تنها از درس های حزب توده ایران و فدائیان خلق اکثریت به این نتیجه نرسیده اند که آقای "هژیرزدانی" که نماینده سرمایه داری امپریالیستی در ایران است، آدم بدی است و باید او را از بین برد. این را از تجربه مشخص خودشان، با آن شلاق هائی که با غارت او و امثال او به بدنشان ۲۰ سال یا ۳۰ سال خورد، فهمیدند که این غارتگران را باید بیرونشان کرد. این خود توده ها هستند، که به این نتایج رسیده اند. امروز میان دهقانان ایران که اینطور طرفدار این هست که بند ج اجرا شود و اصلاحات ارضی را می خواهند، بسیاری را می توان یافت که حتی اسم سوسیالیسم علمی را نشنیده اند و از آن کوچکترین اطلاعی ندارند. در میان همین پاسدارانی که اگر اسم سوسیالیسم علمی را بشنوند ابرو درهم می کشند

در میان مخالفان و تحریف کنندگان سیاست حزب توده ایران در قبال انقلاب بهمن ۵۷ این اندیشه تقریباً مشترک است که گویا دفاع حزب ما از انقلاب در واقع حمایت از جنبه ضد امپریالیستی رهبری جمهوری اسلامی بوده است. هدف از این ادعا نیز آن است که گفته شود، حزب توده ایران نه براساس تحلیل اوضاع ایران، نه براساس منافع مردم ایران و نه براساس اعتقاد یا عدم اعتقاد به انقلاب و تزک در مبارزه انقلابی مردم، بلکه براساس منافع اتحاد شوروی که مایل بود یک حکومت ضد امپریکانسی در ایران بر سر کار باشد، از انقلاب ایران دفاع کرد.

این ادعا البته جزئی از جنگ روانی دوران جنگ سرد بود و اکنون که شاهد ضربات وارده به کشورشوراها هستیم باید بالطبع خاصیت خود را از دست داده باشد. اما از آنجا که مخالفان حزب ما نتوانسته اند اعتبار و صحت سیاست حزب توده ایران که گذشته زمان پیوسته بر آن مهر تأیید زده است، را انکار نمایند، به تکرار مکرر گونی مشغول هستند.

در حال در نادرستی مطلق این نظریه همان پس که بیاد آوریم که نبرد ضد امپریالیستی از آبان ماه ۱۳۵۸ و پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران به یکی از جنبه های مهم نبرد انقلابی در جامعه ما تبدیل گشت، در حالیکه سیاست حزب ما در قبال انقلاب ایران از همان ابتدای شکل گیری روند انقلابی و زمانی که هنوز نمود روشنی از مبارزه ضد امپریالیستی در جامعه بصورت علنی و با اهداف مشخص وجود نداشت، تلویین شده بود. ضمن اینکه آن بخش از رهبری حزب توده ایران که این سیاست را تلویین کرده بود و توده ای ها در مجموع خود، همواره و در همه شرایط و اکنون که دیگر اتحاد شوروی وجود خارجی ندارد، سرسخت ترین و پیگیرترین مدافعان انقلاب و آرمان های اولیه و اصلی انقلاب ایران و در خط مقدم مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع بوده و هستند، در حالیکه طرفداران باصطلاح صف "مستقل"، اکنون برای تبدیل شدن به "آلترناتیو دموکراتیک" مورد حمایت آمریکا سرو دست می شکنند!

*** اگر بپذیریم که مردم برای برقراری سنت های مذهبی انقلاب کردند، انوقت امپریالیسم و نظام سرنگون شده سلطنتی را از زیر ضربه خارج ساخته و از تحولات مترقی در جامعه غافل خواهیم شد.**

در این ارتباط، یکبار دیگر باید نوشت و بر آن تاکید کرد، که سیاست حزب توده ایران در قبال انقلاب بهمن ۵۷ در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران، در اسفند ماه ۵۷، تلویین شده بود و هیچ رابطه ویژه ای با وجود یا عدم وجود مبارزه ضد امپریالیستی، بدنبال اشغال سفارت آمریکا نداشت. از نظر حزب ما مسئله نبرد ضد امپریالیستی در ارتباط مستقیم با تعمیق انقلاب در جهت منافع توده های زحمتکش قرار داشت و نه صرف دادن شعارهای ضد امپریکانسی، که نه به معنای مبارزه ضد امپریالیستی است و نه به معنای نزدیکی یا دوری به این یا آن کشور. پایه درک ما از اوضاع ایران آن بود که نیروهای مذهبی شرکت کننده در انقلاب، علیرغم ظاهر مشترک مذهبی آنها، که ممکن است عده ای را فریب دهد، به هیچوجه یکپارچه نیستند و نمی توانند یکپارچه باشند و در میان آن ها تضادها و تمایزها با محتوای طبقاتی وجود دارد که الزاماً یک دوران نبرد برای بدست گیری رهبری را بدنبال خواهد آورد که ما آن را نبرد که برکه نام نهادیم.

حزب توده ایران با تشخیص دقیق استراتژی نیروهای دست راستی به منظور منحرف ساختن نبرد طبقاتی و جنگ مذهبی و غیر مذهبی را به جای آن قرار دادن، بدین نتیجه رسید، که اولاً باید با دفاع از نیروهای مترقی مذهبی مانع از عمده شدن جنگ های مصنوعی گردید و ثانیاً بزرگ ترین نیروها را برای ضربه زدن به پایگاه طبقاتی ارتجاع و سرمایه داری وابسته جمع آوری کرد. (۲)

*** آنها که ادعا می کنند، حزب توده ایران به پیروی از سیاست اتحاد شوروی از انقلاب ایران دفاع کرد، با این نیرنگ خود می خواهند سیاست انقلابی حزب ما را در جریان انقلاب و سال های پس از پیروزی انقلاب نفی کنند!**

در تمام اسناد حزب نیز حوادث انقلاب ایران در چارچوب همین نبرد که بر که برای رهبری که سرنوشت بعدی جامعه را تعیین خواهد کرد، مورد

دهنده راه «همان فدائی‌ها» (امثال بیژن جزینی!) است، بخوانید. این جملات، که با ادعای مبارزه در جبهه چپ(!) درنشریه کار (شماره ۱۱۷، مهرماه ۷۴) چاپ شده، مشتق از خروار دیدگاه‌های چپ استحاله یافته و بتقول درویش پور «مدرنیست» است، که سلطنت طلب‌ها برای دوری هرچه بیشتر سازمان فوق از اردوگاه چپ انقلابی و پیوستن آن به جبهه راست و سپس آلت فعل شدن آن، برای گوینده اش هورا می‌کشند! ایشان در آن مصاحبه و به تقلید از مقاله نویس‌های کیهان لندن می‌گویند:

«گاندی گفته است که مردم خدا را به شکل نان می‌بینند، راست می‌گفت. مردم ما یک خدا بالای سر دارند و یک خرما پیش چشم. آنها فقط در پی خرما می‌توانند به رژیم فشار بیاورند و نه برای آزادی‌ها».

(توجه داشته باشیم که این مصاحبه تنها چند ماه به آغاز انتخابات اخیر مجلس اسلامی بیان شده و بیگانگی گوینده را از اوضاع واقعی داخل کشور و رشد جنبش آزادی خواهی مردم ایران و عزم راسخ و رو به رشد آنها برای طرد ارتجاعی ترین جناح حاکم، بعنوان عامل سرکوب آزادی‌ها و غارت مردم نشان می‌دهد!)

آقای ممینی در همان مصاحبه، ادامه می‌دهد:
«کشور نیازمند راه آهن است، رضا شاه به این نیاز پاسخ می‌دهد، من این کار او را اساس قضاوت قرار می‌دهم...»

(نفوذ اندیشه‌های امثال درویش پور درباره انقلاب و کشف تضادهای من درآوردی که دفاع از نظام سرنگون شده شاهنشاهی را اکنون به انقلاب ترجیح می‌دهد، در این اظهار نظرها مشاهده نمی‌کنید؟ ترک دیدگاه طبقاتی و ماندن در اسارت تبلیغات حاکم در مهاجرت این سقوط را تا کجا هدایت خواهد کرد؟)

آقای ممینی، به تاسی از درویش پور و تئورسین‌های اقتصادی کیهان لندن پشت به تمام آرمان‌های بنیانگذاران سازمان فدائیان، در همان مصاحبه ادامه می‌دهد:

«امروز یک راه رشد، موفق‌تر و بیشتر وجود ندارد، راه رشد آزاد اقتصادی. بدترین نام آن اقتصاد سرمایه داری است و بهترین نام آن اقتصاد آزاد... ما ناچاریم این روند را به عنوان شالوده بپذیریم... کشور ما در پیش از انقلاب با این روند هماهنگ بود اما امروز گنج سرانه گرد خود می‌چرخد.» (این جملات تاریخی را باید در صدها نسخه تکثیر کرد و به آدرس هرنفدائی پست کرد تا بخواند و بداند پشت سر انواع انفعال‌ها، موضع گیری‌ها نادرست نسبت به رویدادهای ایران، (که تحریم انتخابات اخیر نمونه برجسته آن است) برخوردهای ضد توده‌ای، همنوائی با راست ترین جناح بندی‌های سیاسی و... کدام تفکر قرار دارد و چرا و چگونه این سازمان در جهت دوری از حزب توده ایران و تاریخ گذشته خود رهبری و هدایت می‌شود!)

از همان مصاحبه آقای ممینی این جمله زیر را هم به عنوان اوج مدرنیسم انتخاب کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید:

«اروند تجربه شده رشد، همان روندی است که اروپا و آمریکا و ژاپن بر آن سوار هستند و من ایرانی صادر کننده پشم و خشم و قالی و قاصص به اندازه دو عصر صنعت و دانش از آن عقب افتاده‌ام و امروز از بام همان بوتعلی شاه، بدبختی خود را به صورت دشنام نثار آن می‌کنم...»

۲- این سیاست حزب ما در شعر معروف زنده یاد «سیاوش کسرانی» چنین انعکاس یافت:

**دریغ و درد، که "سیاوش" دیگر در
میان ما نیست!**

رزم ما همان نبرد اولین ما
رزم ما همان نبرد آخرین ما
جنگ رنجبر به ضد گنجبر!
جبهه را دگر ممکن
من به جبهه‌ای آزموده می‌روم

و خیلی هم اوقاتشان تلخ می‌شود، که اصلا کسی جرأت کرده است که با آنها راجع به سوسیالیسم صحبت بکند، بسیار هستند کسانی که با پوست و گوشت و جان خودشان می‌خواهند ملک مالک بزرگ را بگیرند و بدهند به آن دهقان رنجبری که دستهایش پینه کرده است. این محصول تجربه خود آنهاست، ما این احساس را باید محترم بشماریم. این عبارتست از یک گام مهم در راه تحول اجتماعی و تبدیلیش کنیم به یک درخت بلوطی که هیچ بادی نتواند آن را به لرزه درآورد و هیچ طوفانی نتواند آن را ریشه کن بکند. این وظیفه مبارزان آگاه پیرو سوسیالیسم علمی است. نه اینکه در بالای برج بنشینند و کلمات قصار بگویند» (مراجعه کنید به «حکم تاریخ به پیش می‌رود» تهران، شهریور ۶۱).

به این ترتیب وظیفه بزرگ امروز شرکت در مبارزه انقلابی مردم در نبرد هرروزه آنها برای یک زندگی بهتر و انسانی تر است. وزنه توده‌ای‌ها در آینده جامعه بر این اساس تعیین می‌شود که تا چه اندازه بتوانند در کنار مردم و همه آنها که هم چنان پیکار می‌کنند، در صفوف آن مجموعه‌ای که در عقب راندن راست ترین و ارتجاعی ترین جناح‌های مذهبی و غارتگران اجتماعی تاثیر مثبت و واقعی می‌گذارند، قرار بگیرند. برای رسیدن به این هدف باید از تحیل پروری، چپ نمائی، توهم اینکه هرچه بدتر شود، بهتر خواهد بود، یکپارچه کردن افراد و جریان‌ها بر اساس عقیده و مذهب و بزرگ کردن این یا آن ضعف سیاسی که تنها راست افراطی از آن منتفع خواهد شد، کاملاً فاصله گرفت. مبارزان مترقی در انجام این وظیفه نه نیاز به رسیدن دستور از خارج کشور یا مقام و منبعی دارند و نه خود را ماشین چاپ اعلامیه و بیانه تصور کردن! هر نیروی مترقی در داخل کشور، در هر جا و موقعیتی که باشد، می‌تواند با استفاده از امکانات موجود در جامعه، به عنوان یک انسان، یک ایرانی که مانند بقیه مردم در زیر بار انبوهه دشواری‌ها قرار دارد و حاضر نیست حاکمیت راست افراطی و ارتجاعی مذهبی یا غیر مذهبی را بر میهن خود بپذیرد، در مبارزات کنونی شرکت کند و نقش و تاثیر خود را بر جای بگذارد.

در اینجا است که لازم است هم چنان به نوشته آقای درویش پور بازگشت. وی در واقع با اختراع تضاد «مهم‌تر» میان شبه مدرنیسم و سنت گرایی پا در همان محلی می‌گذارد که حجتیه و رسالت سال‌ها گذاشته‌اند، اگر آنها مردم را به سنت گرا و مذهبی در برابر مدرن و لیبرال تقسیم می‌کنند، درویش پور همین تقسیم بندی را معکوس نموده و جبهه مدرن در برابر سنت گرا را می‌گشاید، جبهه‌ای که به همان اندازه نادرست، تخیلی و خطرناک است! به همان شکل که انقلاب ایران انقلاب سنت گراها علیه مدرنیست‌ها نبود، به همان شکل نیز جامعه ایران به انقلاب مدرنیست‌ها علیه سنت گرایان نیاز ندارد. مردم ایران و زحمتکشانشان کشور ما قبل از هر چیز به یک آگاهی طبقاتی، آگاهی از منافع مشترک و شناخت دشمن مشترک و غارتگران جامعه و یک اتحاد وسیع نیاز دارند، اتحاد در برابر دشمنانی که می‌توانند چهره مذهبی، مدرن، سنتی یا غیر سنتی داشته باشند.

برای کمک به رشد این آگاهی طبقاتی و درست برای جلوگیری از گسترش توهم وجود منافع مشترک بر اساس مذهبی و غیر مذهبی، سنتی و مدرن است که نیروهای راستین چپ وظیفه دارند، تا از مبارزه نیروهای مترقی مذهبی دفاع کنند، تا بتوانند این اندیشه را درون وسیع ترین توده‌های مردم مذهبی و غیر مذهبی بپروانند که همه آنها صرنظر از عقاید خود دارای منافع مشترکی هستند که می‌توان برای آنها مشترکا مبارزه کرد. چپ، برخلاف پاره‌ای نظریات فاشیستی که بنام «مدرنیسم» عرضه می‌شود، نمی‌خواهد پیشروی اجتماعی را به بهای قربانی کردن بخشی از جامعه زحمتکش و سرکوب آرزوها، آمال و تمایلات آنها تامین کند. در جامعه مورد نظر «چپ» برای همه خلق امکان خوشبختی، فضای تنفس و اندیشه و برآورده ساختن نیازهای این جهانی و آن جهانی باید وجود داشته باشد و وجود خواهد داشت!

زیر نویس‌ها:

**اوج «استحاله» و «مدرنیسم»
را از زبان رهبران مهاجر
سازمان فدائیان اکثریت بخوانید**

۱- در این مورد کافی است چند جمله زیر را از مصاحبه آقای «امیر ممینی» که ظاهراً از رهبران کنونی سازمان فدائیان خلق اکثریت و صد البته مدعی ادامه

حمله به "لنینیسم" هیچ هویت انقلابی را همراه ندارد!

نسخه کهنه

سوسیال دموکراسی، و نظریه پردازان ایرانی مدافع آن در نشریات خود («کار»، «راه آزادی» و...) می نویسند، که گویا می توان با ترمیم سیستم سرمایه داری از طریق «مذاکره» و «توافق و همکاری» بین «کار و سرمایه» و «صلح طبقاتی» و دوری جستن از «برخورد ایدئولوژیک»، بر پایه «دموکراسی» و پایبند بودن به اصول «عقلانی» رشد و توسعه، «سوسیالیسم» و «عدالت اجتماعی» را، بدون آنکه نیازی به برخوردهای اجتماعی و انقلاب باشد، برای مردم به ارمغان آورد.

نادرستی این نسخه کهنه سوسیال دموکراسی در یک قرن که از اعلام آن گذشته است، در کشورهای مختلف جهان به اثبات رسیده است. نه انقلاب های اجتماعی از تاریخ خلق های جهان ناپدید شده است، و نه «سوسیالیسم» و «عدالت اجتماعی» برپایه این نسخه برای خلق ها به ارمغان آورده شده است. مدافعان سوسیال دموکرات اکنون می کوشند برای مدافعان تازه به میان آمده سوسیال دموکراسی، این نسخه کهنه را تبدیل به «هویتی» نوین برای «چپ دموکرات» ایرانی سازند.

البته خطر سرگرم شدن بخشی از نیروهای صادق خواستار برقراری سوسیالیسم و عدالت اجتماعی به این مباحث کهنه و دورماندن آنان از صحنه واقعی مبارزه برای این اهداف جدی است.

هدف نوشته حاضر کوشش برای اثبات این نظر است، که دسترسی به سوسیالیسم تنها برپایه جهان بینی علمی ممکن است، و اینکه اهداف سوسیال دموکراتیک، بنا به خصلت محتوایی آنها، به سطح «تردنیویستی» و «سندیکایی» محدود بوده و تنها وظیفه «رفرمیستی» ترمیم سیستم و نه پشت سر گذاشتن آنرا می تواند دنبال کند.

پایه تنظیم این نوشته، کتاب «چه باید کرد؟» است [۱]. در این اثر لنین با بررسی وضع جنبش «سوسیال دموکراتیک روسیه»، به پاسخگویی به ده ها پرسش سیاسی و تئوریک می پردازد. پرسش ها و پاسخ هایی که کماکان امروز نیز اعتبار خود را دارند.

تعمیم مارکسیسم و منطق ساختن آن با واقعیت روز جنبش روسیه به زبان ساده در این اثر، آن مشخصه است، که خواننده کتاب را پیوسته بخود مجذوب می کند، آنچنان که آنرا کتاب بالینی مبارزان راه سوسیالیسم می سازد.

همچنین از نظرات پرفسور هاینس هولس H.H. Holz، عضو رهبری حزب کمونیست آلمان در کتاب «کمونیست ها امروز» (۱۹۹۵) برای تنظیم نوشته حاضر استفاده شده است.

حمله از دو سو

انفشای نظرات سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری، که از «انترناسیونال دوم» آغاز شد، با نام لنین همراه است. یکی از اصول اساسی «لنینیسم»، و ویژگی توأمان بودن «تئوری-پراتیک» فعالیت انقلابی لنین در مبارزه افشاگرانه علیه نظرات انحرافی سوسیال دموکراتیک و آشتی طبقاتی در انترناسیونال دوم، هم در صحنه جهانی و هم در عرصه داخلی برای مبارزان ایرانی خواستار ترقی و عدالت اجتماعی امروز نیز از اعتبار خاص برخوردار است. بنظر پرفسور هولس در مقاله «درک سیاسی لنین از فلسفه مارکسیسم» *Lenins politische Philosophie des Marxismus* [۲] توانایی لنین در برخورد سیاسی-تئوریک با کسانی که در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه و انترناسیونال دوم کوشیدند محتوای علمی و انقلابی مارکسیسم را از آن بگیرند، کاملاً خود را نشان داد. او توانست چگونگی تاثیر متقابل (نشت و گرفتن و اثبات شدن متقابل) «تئوری عمومی مارکسیستی و پراتیک سیاسی-انقلابی روزمره» را نشان دهد. [۳]

تبلیغات علیه لنینیسم و لنین ستیزی در مطبوعات سرمایه داری و همچنین در بخشی از نیروهای چپ در سال های پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم تشدید شده است. این تبلیغات در مطبوعات سرمایه داری جایگزین ده ها سال جنگ سرد با سوسیالیسم زیر پوشش ستیز با «استالینیسم» شده است. بخشی از نیروهای چپ کوشش می کنند با جدا کردن لنینیسم از مارکسیسم، گویا راه «رشد» مارکسیسم را بازکنند. آنها به ویژه سعی می کنند، با تکیه به نظرات «مارکس جوان»، برداشت ها و بینش مارکسیستی را بسوی نظرات سوسیال دموکراسی، به مفهوم نظریاتی که در «انترناسیونال دوم» پایه ریزی شد، و اکنون نزد احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست و عناصری از احزاب سوسیال مسیحی نقش مواضع «چپ» را در سیستم سرمایه داری ایفا می کنند، سوق دهند.

این نقش در سازمان و احزاب چپ ایرانی عمدتاً توسط سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، حزب دموکراتیک مردم ایران و برخی گروه های سیاسی دیگر که خود را «چپ دموکرات» می نامند، ایفا می شود. کوشش این سازمان ها امکان وسیعی را برای عناصر سنتی ضد مارکسیست بوجود آورده است، تا نقش تخریبی خود را تحت عنوان «چپ دموکرات» ادامه دهند. صفحات متعددی از نشریات سازمان های فوق در اختیار این افراد قرار دارد.

جهانشمولی این تبلیغات سرمایه داری، واکنش طبیعی نیروهای جانبدار جهان بینی علمی سوسیالیستی را موجب شده است. نشریه دفاتر مارکسیستی Marxistische Blätter، ارگان توزیع حزب کمونیست آلمان در شماره ۳ سال ۱۹۹۶، با توجه به اهمیت این کارزار و تاکید بر شرایط کنونی ۹ مقاله خود را با این امر اختصاص داده است، ما تلاش خواهیم کرد بخش هایی از مطالب این شماره دفاتر مارکسیستی را در شماره های آینده «راه توده» منتشر کنیم. در این زمینه در «راه توده» تاکنون نیز نظرات لنین - لنینیسم - در ارتباط با مارکسیسم، با استفاده از منابع احزاب برادر و در نوشتارهای مستقل، مطالب متعددی انتشار یافته است، و مواضع سازمان های «چپ دموکرات» و نظریه پردازان آنان نقد شده است و به اهداف این تبلیغات نیز پرداخته شده است. «راه توده» به این وظیفه خود همچنان ادامه خواهد داد.

جامعه سوسیالیستی

لنین در کتاب «چه باید کرد» مبارزه علیه جریانات رفرمیستی در جنبش کارگری پایان قرن گذشته و آغاز این قرن را مورد بررسی و انتقاد قرار می دهد و نشان می دهد، که هدف آنان تبدیل «سوسیال دموکراسی از حزب انقلاب اجتماعی، به حزب دموکراتیک هوادار رفرم های اجتماعی» (منتخبیات ص ۱۳۵) است. او می نویسد: «آنها به این منظور، این امکان را حاشا و نفی می کنند، که می توان «سوسیالیسم را بر پایه علمی ثابت و ضرورت و ناگزیری آن را بر پایه مفهوم ماتریالیستی تاریخ اثبات کرد...» (همانجا). آنها همچنان به «نفی تئوری مبارزه طبقاتی با دعوی کاربردناپذیر بودن آن در جامعه کاملاً دموکراتیکی که اداره امور آن بر وفق اراده اکثریت انجام گیرد و هکذا و قس علیهذا» (منتخبیات همانجا) می پردازند.

هسته مرکزی «استدلال» «چپ» استحاله یافته ایرانی علیه سوسیالیسم علمی، و به ویژه علیه لنینیسم، نیز در همین نکات نهفته است، که لنین آنرا یک قرن پیش در برخورد به نظرات رفرمیستی راست در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه مطرح ساخت. این ادعا که گویا ماهیت سرمایه داری امروز، با سرمایه داری زمان مارکس فرق کرده است و گویا «انسانی» شده است و سرمایه داری پایبندی خود را به قانون و «قرارداد اجتماعی» نشان داده است، همچنین نفی «نبرد طبقاتی» در جامعه سرمایه داری، نفی ماهیت فاشیستی «دیکتاتوری سرمایه» در دوران های بحرانی، و زیر سوال بردن «دیکتاتوری پرولتری» و... را باید از دیگر لوازمات ستیز با سوسیالیسم علمی دانست.

برای درک مواضع مارکسیستی لنین، یعنی «اثبات علمی سوسیالیسم و اجتناب ناپذیر بودن آن» برای ادامه زندگی بر روی زمین، پایبندی به سیستم بررسی علمی-ماتریالیستی تاریخ و ضرورت حفظ یک «حزب انقلابی معتقد و پایبند به مارکسیسم» اجتناب ناپذیر است [۴].

این بررسی را از اینجا آغاز کنیم، که در جامعه مبتنی بر تولید فئودالی، تولید سرمایه داری، که هسته آنرا تولید پیشه وری، مانوفاکتوری و... تشکیل می داد، در شهرها بوجود آمد و رشد کرد. انباشت اولیه سرمایه در دست این تولیدکنندگان جدید، قدرت اقتصادی را برای آنان بوجود آورد، که با ضرورت و نیاز رشد تولید همراه بود. عوامل مانع این رشد، یکی وابسته بودن نیروی کار - دهقانان وابسته - به زمین فئودال، در ارتباط با شیوه تولید فئودالی روستایی از سویی، و عامل سیاسی قدرت فئودالی در حفظ این روابط تولیدی

و یکبار دیگر اثبات می‌کند، که «ماهیت جهت "نو"، که دارای موضع انتقادی» در برابر (جهت) «کهنه (و) دگماتیک مارکسیستی» است»، در چه چیزی نهفته است و تضاد این دو چیست؟

این تضاد، که لنین آنرا در همانجا برمی‌شمارد، چنین است: «درواقع امروز برای هیچکس این امر یک راز نیست، که در جنبش سوسیال دموکراتیک دو جهت بوجود آمده است...»، می‌توان برای این امر یک پایه تئوریک یافت؟ به نظر لنین بلی:

جنبش کارگری و سازمان آن از درون منافع مشترک طبقه کارگر رشد کرده است. کارگرانی که هر کدام در چارچوب شرایط کار و زندگی خود با تجارب مشخصی، با غارت و فشار روبرو هستند. این تجارب مشخص آنها را به مقاومت در برابر غارت و فشار ناچار می‌سازد و به دفع آنها جلب می‌کند. این تجارب همگی بر پایه شخصی (و یا جمعی از این تجارب شخصی) قرار دارند. آنجا که بدون در نظر داشتن «کل» روابط اجتماعی، برای دفع تجارب منفی شخصی و یا حتی گروهی اقدام می‌شود، آنجا سندیکالیسم، اکونومیسم و تردیدنیونیسم عمل می‌کند: «آن عصیان‌ها (عصیان‌های کارگرانی که ابزار کار را می‌شکستند و از بین می‌بردند)، قیام‌های انسان‌های صرفاً ستم‌دیده بود، و حال آنکه اعتصاب‌های سیستماتیک مظاهری از نطفه‌های مبارزه طبقاتی بودند، ولی فقط نطفه‌های آن. این اعتصاب‌ها بخودی خود هنوز مبارزه سوسیال دموکراتیک نبودند، بلکه مبارزه تردیدنیونیستی بودند و از بروز تضاد میان کارگران و کارفرمایان خبر می‌دادند. ولی خود کارگران بنده تناقض آشتی‌ناپذیر میان منافع خویش و سرپای نظام سیاسی و اجتماعی امروزین پی نمی‌بردند و اصولاً هم نمی‌توانستند پی ببرند و به بیان دیگر آگاهی سوسیال دموکراتیک نداشتند.» [۵]

در این سطح از مبارزه، دفع ناسامانی‌ها در چارچوب سیستم سرمایه‌داری حاکم، هدف قرار داده نمی‌شود. هدف مبارزه، در سطح یک هدف سندیکالیستی، یعنی برخورداری بیشتر از «ارزش اضافه»‌ای که زحمتکشان تولید کرده‌اند، باقی می‌ماند و ایدئولوژی حاکم را می‌پذیرد. ایدئولوژی‌ای که هدف اعلام شده آن ابدی ساختن سیستم است.

جنبش کارگری به خودی خود، و با هدف دستیابی به سهم بیشتر از ارزش اضافه تولید شده در شیوه تولید سرمایه‌داری، قادر نیست ماوراء جنبش سندیکایی رشد کند. زیرا حفظ این چارچوب را تنها شرط امکان دستیابی به شرایط ضرور برای گذران زندگی خود و بهبود شرایط مادی و معنوی حیات خود می‌پندارد و لذا به این چارچوب تن می‌دهد، و به این ترتیب ایدئولوژی سرمایه‌داری حاکم را می‌پذیرد.

آنجا که این هدف سندیکالیستی این یا آن رشته تولیدی، به هدف کل جنبش کارگری به مثابه طبقه تاریخی- تبدیل می‌شود، به عبارت دیگر زمانی که اعلام می‌شود، باید تضاد درونی سیستم -تضاد بین کار و سرمایه، تضادی که با فشار و استثمار کارگران از یک سو و تصاحب «ارزش اضافه» به منظور «انباشت سرمایه» توسط سرمایه‌داران از سوی دیگر همراه است-، در چارچوب کل سیستم و بطور کمی «تعدیل» و نه بطور کیفی «حل» شود، آنوقت رفرمیسم و اپورتونیسم پا به صحنه عمل می‌گذارد. [۶]

فقدان ارتباط تئوری و پراتیک، عدم نتیجه‌گیری تئوریک از واقعیت موجود جامعه و استخراج شیوه‌های ممکن عمل سیاسی روز از این واقعیت موجود، می‌تواند پیامدهای دیگری -نظیر برخورد اخیر طیف چپ و حتی مدعیان دیدگاه علمی و لنینیستی با رویدادهای نظیر انتخابات اخیر در ایران را به همراه آورد.

این روش شناخت پدیده‌ها، یافتن بافت تئوریک آنها و برخورد مشخص با پدیده‌های مشخص، همان شیوه لنینی «توأمسان بودن تئوری و پراتیک» است، که امپریالیسم کماکان با آن می‌ستیزد و ترک‌سنگر گفتگان به همان اندازه که با آن می‌ستیزند، از درک واقعی پدیده و برخورد مشخص با آن عقب می‌مانند! نتیجه‌گیری‌های عمومی و تئوریک لنین علیه رفرمیسم در جنبش کارگری نیز، از بررسی مشخص جنبش کارگری روسیه بدست آمد. او اعلام کرد: بدون بررسی تئوریک «رشد موفقیت آمیز جنبش (کارگری انقلابی روسیه) ممکن نبود» [۶] و برجسته ساخت: «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی ممکن نیست» [۷]

براین پایه است، که جنبش خودبراندگیخته کارگری از رشد بیشتری از سطح تردیدنیونیستی، اکونومیستی و نهایتاً رفرمیستی برخوردار نمی‌شود. امری که تحمیل آن به جنبش کارگری را لنین (همانجا) «برده‌کزدن تئوریک کارگران توسط بورژوازی» می‌نامد. زیرا جنبش در این سطح قادر نخواهد بود بطور خودانگیخته به راه حل نهایی و کیفی تضاد آشتی‌ناپذیر بین کار و سرمایه، زاینده فشار و استثمار، دست یابد. نشان دادن علل و ریشه‌های تجارب شخصی در چارچوب «کل» روابط اجتماعی، همانطور که در بالا بیان شد، نیاز

از سوی دیگر بود. انقلابات بورژوازی در این مرحله از رشد تاریخی جوامع فتودالی، حاصل و نتیجه تضاد آشتی‌ناپذیر این دو عامل در شیوه تولید فتودالی بود.

به عبارت دیگر، نطفه‌های رشد اقتصادی و قدرت سیاسی شیوه تولید سرمایه‌داری در دوران واپسین فتودالیسم بوجود آمد و با رشد خود این شیوه تولید تبدیل به شیوه تولید دیگری گشت. این شیوه‌ها هر دو بر پایه تصاحب «ارزش اضافه» تولید شده توسط استثمار شونده‌گان از طرف صاحبان زمین و ابزار تولید قرار داشت. آیا چنین وضعی را می‌توان در جامعه سرمایه‌داری و در ارتباط با رشد طبقه کارگر، حامل تاریخی ایجاد سوسیالیسم، نیز یافت؟ پاسخ منفی است! طبقه کارگر، در پایان قرن بیستم و در مرحله سرمایه‌داری امپریالیستی دچار بحران ساختاری و در دوران افول این سیستم نیز، برخلاف بورژوازی دوران افول فتودالیسم، از «قدرت اقتصادی» مشابه برخوردار نیست و لذا نمی‌تواند «قدرت سیاسی» ناشی از موقعیت خود در روند تولید سرمایه‌داری را بر آن استوار سازد.

ماهیت کیفیتاً متفاوت طبقه کارگر در ایجاد جامعه نو، یعنی جامعه سوسیالیستی، نسبت به بورژوازی انقلابی دو و سه قرن گذشته، که برای ایجاد جامعه نو -جامعه بورژوازی- مبارزه می‌کرد، ریشه در این واقعیت تاریخی دارد، که بورژوازی انقلابی تنها برای برقراری قدرت اجتماعی-اقتصادی خود و برقراری حاکمیت طبقاتی بورژوازی مبارزه می‌کرد، تا شکل استثمار نیروی کار را از فتودالی به سرمایه‌داری تبدیل سازد، و انباشت ثروت فتودالی را به انباشت سرمایه کاپیتالیستی تبدیل کند. درحالی که رسالت تاریخی طبقه کارگر براندازی استثمار بطور کلی از طریق برقراری جامعه بدون طبقات است. اما، همانطور که در بالا بیان شد، این گذار نیاز به شرایط و مکانیسم دیگری دارد؟! این مکانیسم، برخلاف دوران گذار از فتودالیسم به سرمایه‌داری، یک مکانیسم «خودانگیخته» نیست، بلکه برای ایجاد و تاثیر تاریخی آن، وجود یک آگاهی تاریخی، «آگاهی طبقاتی»، نیروی نو ضروری است!

آگاهی طبقاتی

اینکه جریان‌های «چپ» استحاله شده، تحت عنوان «ضرورت ایدئولوژی زدایی» و ترک «خواب و خیال طبقاتی» در جنبش چپ، علیه مارکسیسم-لنینیسم به ستیز برخاسته‌اند، ناشی از چیست؟ آنها علی‌الاصول باید بدانند، که بدون شناخت تئوریک «کل» روابط اجتماعی، تعیین تاکتیک عمل هدفمند سیاسی ممکن نیست. زیرا وظیفه تئوری تنها به بیان استنتاجات و انتزاعات نظری واقعیت موجود پایان نمی‌یابد، بلکه تئوری همچنین نتیجه‌گیری برای تعیین شیوه‌های عمل آگاهانه را هم ممکن می‌سازد. شیوه‌هایی که به نوبه خود از امکان‌های بالقوه در واقعیت موجود منتج می‌شوند. به این ترتیب امکان حرکت هدفمند بسوی دورنمایی ممکن می‌گردد، که ریشه در واقعیت موجود دارند و می‌توانند از آنها منتج گردند.

کدام یک از امکانات بالقوه را باید در مبارزه روز انتخاب و کدام را باید رد کرد، بدون شناخت هدف نهایی و بدون ستاره راهنمای تئوریک ممکن نیست. برای مثال، انتخاب شرکت در مبارزه واقع موجود مردم در جریان انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی و یا تحریم انتخابات، بدون داشتن تحلیل طبقاتی بر پایه «تئوری عمومی» مارکسیستی (ماتریالیسم تاریخی- دیالکتیک) از «کل» نیروها و فعل و انفعالات درونی آنها در جامعه امروز ایران، ممکن نیست.

سردرگمی نیروهای «چپ» استحاله شده در خارج از کشور و یا حتی آنهایی که خود را مارکسیست-لنینیست می‌دانند در جریان انتخابات مجلس اسلامی و قرارگرفتن آنان درکنار اپوزیسیون راست و سلطنت طلب از این واقعیت ناشی شد، که برخی نخواستند و عده‌ای نتوانستند برپایه تحلیل مارکسیستی-لنینیستی اوضاع ایران، با درنظر داشتن هدف دورنمایی خود -دسترسی به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم- جای تاریخی خود را در مبارزات روز مردم مهین ما و جنبش آزادی خواهی آن بیابند، و همانند مردم، به حاکمیت راست و ارتجاعی بازار-روحانیت سنتی «نسه» بگویند. «تحریم» آنها، اگر مردم برخلاف شمس سیاسی خود از آن دنباله‌روی کرده بودند، درست آن تاکتیکی از آب درآمد، که حاکمیت راست جمهوری اسلامی خواستار آن بود: غیرسیاسی و خانه‌نشین شدن مردم!

شیوه لنینی، تحلیل شناخت تئوریک «کل» روابط در جامعه -بین استثمار کنندگان و استثمار شونده‌گان، و همچنین در بین اقشار نیروی نو و کهن- از تحلیل وضع مشخص است.

با این شیوه است، که لنین در کتاب «چه باید کرد؟» و با تکیه به نظرات بانیان سوسیالیسم علمی، و به ویژه با بیان نظرات انگلس، نشان می‌دهد

نمی‌کند، جز حفظ طبقه کارگر و زحمتکشان در اسارت ایدئولوژیک بورژوازی! درواقع تضاد «چپ دمکرات» امروزی و «اکنونیست»ها، «تریدیونیونیست»ها و «رفرمیست»های دیروزی، در خجالت‌زدگی آنان و در صراحت اینان برای اعلام مواضع خودشان است!

پایان سخن:

آگاهی طبقاتی، یعنی «شناخت خود» به عنوان نیروی تاریخی‌ای که تنها جمع آماری و متوسط پسیکولوژی افراد طبقه نیست، بلکه بیان شناخت عمومی و تئوریک طبقه حامل ترقی اجتماعی را تشکیل می‌دهد. هر فرد این طبقه Individuum، از آنجا که درک تئوریک خود را از تجربه شخص خود، نتیجه‌گیری می‌کند، از نتیجه‌گیری و امکان انتزاع کل طبقه در این حد عقب می‌ماند، که او تنها قادر است محتوای یک منظر خاص را از کیفیت «کل» ارائه دهد. در تئوری می‌توان این عقب‌ماندن را، با تعمیم منظر و تجربه شخص، برطرف ساخت، البته به قیمت از بین رفتن محتوای این منظر خاص شخص مورد نظر. در اینجا است، که خطر «دور ماندن از زندگی روزانه» بوجود می‌آید، دگماتیسم و اشکال بوروکراتیک نشو و جدا شدن تئوری از پراتیک رشد می‌کند! از سوی دیگر، شناخت تئوریک وابستگی کل روندها در پراتیک روزانه توسط یک فرد مشخص (اندیویدنوم) بطور اجتناب‌ناپذیر باعث می‌شود، که دورنمای تئوریک مورد نظر، بر پایه تعمیم انتزاعی موقعیت تجربی فرد مشخص، انجام گیرد و کم‌وبیش مخدوش گشته و با نارسایی و محدودیت تجربه این فرد مشخص، همراه باشد. این امر باعث انحرافات ذهن‌گرایانه می‌گردد. آگاهی طبقاتی باید بتواند جای دیالکتیکی خود را در بین این دو خطر بیابد، تا به محتوای مارکسیست-لنینیستی خود نائل گردد.

خطر تئوریکی‌ای که جریان‌های سوسیال دمکرات و «چپ» استحال یافته و بطور کلی رفرمیستی به حامل آن به درون جنبش چپ انقلابی تبدیل شده‌اند، خطر القای انحرافات ذهن‌گرایانه در شناخت تئوریک جامعه سرمایه‌داری است. نتیجه مستقیم این انحرافات، جلوگیری از «آگاهی طبقاتی» است. شمار شوندگان است. هدفی که باعث خواهد شد، مبارزه طبقه کارگر در سطح سندیکالیستی، تریدیونیونیستی و اکنونیستی باقی بماند، و به عنوان یک تضاد درونی و گویا آشتی‌پذیر در سیستم سرمایه‌داری، و به منافع گروهی Partikular در چارچوب قواعد جامعه بورژوازی و بطور کمی «تعدیل» یابد. به این ترتیب جامعه سرمایه‌داری ابدی اعلام‌شود و به عنوان پایان تاریخ و خاتمه رشد جوامع بشری القا گردد. با این «استدلال»، سوسیالیسم به تخیل غیرقابل دسترسی تبدیل می‌شود.

برای دسترسی به این هدف است، که تشدید حمله راست در دوران اخیر علیه لنین و لنینیسم قابل درک است، تا توان تعمیم تئوریک مبارزان کارگری از پراتیک روز و نتیجه‌گیری تئوریک از مبارزات سیاسی روز را از مدافعان زحمتکشان و معتقدان به سوسیالیسم علمی سلب کرده و ستاره راهنمای مبارزات اجتماعی را از آنها بگیرد!

۱- منتخبات ۱۲ جلدی به فارسی، جلد ۱، انتشارات پروکرس مسکو، مترجم زنده یاد م. پورهورمان، ع. بیات

۲- شماره ۳ نشریه دفتر مارکسیستی ماه مه ۱۹۹۶

۳- این شیوه، امروز هم برای حزب توده ایران سرمشق علمی و انقلابی است. مبارزه علیه انحرافات تئوریک در جنبش چپ ایرانی تنها در ارتباط تنگاتنگ با کوشش خستگی‌ناپذیر و فعالیت انقلابی حزب در شرکت در نبرد روز مردم میهن ما از ویژگی «لنینی» مورد نظر هولیس (توانمان بودن مبارزه تئوریک و مبارزه روز سیاسی و نشان دادن مستمر ساختار تئوریک تصمیمات سیاسی روز) برخوردار است. تنها از این طریق است، که حزب توده ایران قادر خواهد بود در میان جنبش خلق و در کنار متحدان (رقبای) تاریخی خود، به پیروزی نبرد انقلابی مردم یاری رسانده و در عین حال از نظر تئوریک قرار داشتن سیاست خود را در جهت اهداف استراتژیک تئوری ماتریالیستی خود اثبات کند. از این طریق همچنین بی‌پایگی تئوریک نظرات سیاسی «چپ» استحال شده و ریشه نظری راستگرایانه آن اثبات و افشا می‌شود.

۴- هولیس همانجا: ۵- همانجا ص ۱۶۳-۱۶۴-۶- همانجا ص ۱۵۱-۷- همانجا ص ۱۵۵-۸- همانجا ص ۱۶۳

۹- انحراف جنسی فمینیستی در جوامع سرمایه‌داری نیز بر این پایه قرار دارد، که دسترسی به منافع گروهی زنان را خارج از حل کل روابط حاکم بر جامعه سرمایه‌داری ممکن می‌پندارد.

* مقاومت «چپ» استحال شده در برابر مارکسیسم، و به ویژه در برابر شیوه لنینی استخراج تئوری از پراتیک انقلابی و مقایسه آن با اصول تئوریک بررسی ماتریالیستی جامعه، درست در همین نکته نهفته است، که آنها می‌خواهند جنبش کارگری را در سطح یک جریان «چپ» در سیستم سرمایه‌داری به خدمت بگیرند. از اینرو نیز مایل نیستند، که جنبش چپ با بررسی «کل»، به نتیجه‌گیری‌های تئوریک و عمومی دست یابد.

گرفتار آمدن سازمان‌هایی از قبیل سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، و از آن پرسش برانگیزتر، گرفتار آمدن آنهایی که خود را مارکسیست-لنینیست می‌نامند، در چارچوب شعارها و اهداف اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی، و نیافتن جای خود در جنبش واقعا موجود طبقاتی در ایران امروز نیز ریشه در همین ندیدن «کل» واقعیت نبرد طبقاتی در جامعه دارد.

برای مثال به شعار «آزادی» بنگریم. به نظر ما اکنون مبارزه برای آزادی‌های دمکراتیک از این ویژگی برخوردار است، که راه دسترسی به آزادی‌های دمکراتیک، و نهایتا برقراری عدالت اجتماعی به نفع توده‌های زحمتکش میهن را بازمی‌کند. در عین حال به نظر ما دسترسی به آزادی‌های دمکراتیک، با هدف دورنمایی دسترسی به عدالت اجتماعی، بدون شرکت توده‌های مردم و در رأس آن زحمتکشان در جنبش آزادی‌خواهی، دست یافتنی نیست. از اینرو بالا بردن سطح آگاهی توده‌ها و تجهیز و سازماندهی آنان، وظیفه روز است. و این جز با شرکت فعال در مبارزات آنان، صرف‌نظر از سطح آن و شناخت امروز توده‌های فعال و مبارزه، ممکن نیست.

آیا چپ ایدئولوژی (مارکسیستی)زدانی شده، به «آزادی» از این زاویه نگاه می‌کند؟ نوشته‌های نشریات این سازمان‌های می‌گوید: خیر!

از این تحلیل «کل»، و با در نظر داشتن هدف نهایی، باید به این نتیجه عملی رسید، که شرکت در مبارزات روز جنبش واقعا موجود مردم یک وظیفه انقلابی است، صرف‌نظر از سطح این مبارزات و باورهای حاکم بر آن. شرکت در این مبارزات از جمله انتخابات اخیر مجلس اسلامی- باید بل ارتباطی ما با مردم و وسیله انتقال نظرات ما به آنها باشد.

به یک شناخت تئوریک عمومی از این روابط دارد. شناختی که بنا به ماهیت جنبش سندیکالیستی، تریدیونیونیستی و اکنونیستی، نمی‌تواند نتیجه قانونمند این جنبش باشد و از درون آن رشد کند و باید از خارج، آگاهانه، بدون جنبش کارگری خودبخودی سندیکالیستی منتقل شود.

لنین این نکته را در «چه باید کرد؟» چنین توضیح می‌دهد: «گفتم که آگاهی سوسیال دمکراتیک نزد کارگران اصولا نمی‌توانست وجود داشته باشد. این آگاهی فقط از خارج محیط کارگری می‌توانست بدان محیط برده شود. تاریخ تمام کشورها گواه بر آنست که طبقه کارگر تنها با نیروی خود به چیزی، جز به یک آگاهی تریدیونیونیستی، یعنی اعتقاد به ضرورت گرد آمدن در اتحادیه‌ها و مبارزه با کارفرمایان و وا داشتن دولت‌ها به وضع این و یا آن قانون مورد نیاز کارگران و غیره، نمی‌تواند برسد. ولی آموزش سوسیالیسم زاینده آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی است، که شایندگان باسواد طبقات توانگر، یعنی روشنفکران، تدوین کرده‌اند.» [۸]

نتیجه‌گیری لنین نشان می‌دهد، که طبقه کارگر فاقد ایدئولوژی ویژه خود است! این به این معناست، که این طبقه یا هنوز به وضع طبقاتی خود واقف نشده است و لذا در جستجوی دسترسی به منافع خرده Partikular و گروهی خود (همانند دیگر اقشار سزنان، [۹] جوانان و ...) در جامعه طبقاتی است، آنوقت ایدئولوژی آن، ایدئولوژی حاکم بر جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوازی است، و باقی خواهد ماند؛ و یا این طبقه به وضع طبقاتی خود آگاهی یافته است، آنوقت او دیگر در پی دست یافتن به منافع خرده و گروهی خود نیست، بلکه بر پایه «آگاهی طبقاتی» خود به دفاع از منافع کل جامعه برمی‌خیزد. برای دسترسی به این هدف و ایجاد امکان ادامه حیات بر روی زمین است، که طبقه کارگر نیاز به دسترسی به آن علمی دارد، که دیگر علم یک طبقه (برخلاف علوم قرن ۱۷ و ۱۸ در خدمت برقراری حاکمیت بورژوازی) نیست و در خدمت کل بشریت قرار دارد و ما آنرا «سوسیالیسم علمی» می‌نامیم. علمی که در نبرد علیه ایدئولوژی بورژوازی ایجاد شده است و دو دوران را فرا می‌گیرد: مرحله اول، دوران نبرد طبقاتی در جامعه بورژوازی و مرحله دوم، دوران انتقال به جامعه بی طبقه.

مبارزه علیه سوسیالیسم علمی و «گریز از برخورد ایدئولوژیک»، که «چپ» استحال شده آنرا «مشخصه مشترک» خود و فصل «جدایی خود از چپ سنتی» منظور چپ انقلابی است- می‌نامد، درواقع هم هدف دیگری را دنبال

آگاهی از تحولات جنبش کمونیستی جهان

وظیفه همه توده ای هاست!

تجربه جهانی را در خدمت جنبش انقلابی ایران قرار دهیم!

رفقا و درستان گرامی!

در سال های پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم یک سلسله بحث های نظری پیرامون برخی از گره های ترین مقولات مربوط به جنبش چپ و کمونیستی، در احزاب کمونیست جهان صورت گرفته، که همچنان نیز ادامه دارد. در چارچوب همین مباحث، دیدارها و تبادل نظرهای بسیاری جدی نیز برگزار شده است. خوشبختانه این مباحث در نشریه شما نیز منعکس شده، که امیدوارم همه علاقمندان به آنها توانسته باشند در این پراکندگی تحمیل شده به جنبش چپ و کمونیستی ایران، از آن ها بیشترین بهره را گرفته باشند. من شخصا از اینکه "راه توده" چنین وظیفه سنگینی را برعهده گرفته است خوشحالم و امیدوارم بقیه رفقای توده ای نیز سهم خود را در این زمینه بپذیرند.

این نکته را باید به خاطر داشته باشید، که حتما قرار نیست همه احزاب نظراتی مطابق میل و تمایل ما داشته باشند و یا نظراتی مشابه نظرات ما را ابراز کنند. امروز آنچه اهمیت دارد، آگاهی از مجموعه این تلاش ها و راه حل هایی است که احزاب کمونیست و چپ کشورهای گوناگون در ارتباط با معضلات کنونی جهان و اوضاع کشور خودشان بیان می کنند. این تلاش ها برای ما باید دو حاصل اجتناب ناپذیر را به همراه داشته باشد: **اول** - آگاهی از تکاپوی جنبش جهانی، که برخلاف تبلیغات سرمایه داری جهانی، در حال رکود و جمود نیست؛ **دوم** - تشویق ما بعنوان بخشی از این اردوگاه جهانی، برای یافتن پاسخ سؤالاتی که برابمان مطرح بوده و یا هنوز هست، و اینکه هرچه سریعتر راه حل های مناسب و هماهنگ با شرایط کشور خودمان را برای عقب نشاندن از سیر حوادث برعهده بگیریم. به این ترتیب است، که باید بر شناخت واقعی جهان امروز و شناخت واقعی اوضاع کشور خودمان از هیچ فرصتی کوتاهی نکنیم؛ در سطح جهانی، کارزاری برای مقابله با امپریالیسم، سرمایه و پول در حال شکل گیری است، که ما نیز باید به آن پیوندیم. حزب ما در تمام طول حیات نیم قرنی خود، بخشی جدائی ناپذیر از این اردوگاه و کاروان جهانی بوده است و امروز نیز علیرغم همه رویدادهای تاسف آور، باید با این کاروان حرکت کند، درغیر اینصورت منزوی شده و خطر در حاشیه قرار گرفتن و به انحراف کشیده شدن آن وجود دارد. تکیه بر ریشه های بحران کنونی سرمایه داری، جناح بندی ها و گروه بندی های نوین در جهان سرمایه داری، استراتژی و تاکتیک اولیگارش مالی جهانی... همه و همه باید از وظایف همه شماها باشد. بر پیشانی تحولات آینده جهان، مهر جنبش چپ و کمونیستی جهان خواهد خورد و شماها بعنوان نسل میانه سال این جنبش باید با آگاهی کامل وارد عرصه مبارزه شوید!

بهر حال، با این مقدمه می خواستیم تاکید کنیم، که مطلب ترجمه و تلخیص شده زیر، حاصل یکی از مطرح ترین بحث های جاری در جنبش چپ و کمونیستی جهان است. در این مطلب، که در نشریه "دفاتر کمونیستی" وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه و تحت عنوان "نوجونی و انقلابی" انتشار یافته، بر مسئله بسیار مهم، صف آرایی طبقاتی جوامع تاکید شده است و انگیزه اساسی من نیز برای ترجمه آن، از جمله همین نکته بسیار مهم و بحثی است که پیرامون آن در میان سازمان های چپ ایران مطرح است.

البته این همه انگیزه من و یا همه مطالبی نیست، که در این مقاله مطرح شده است؛ چرا که از جمله نکات بسیار مهمی که در این مقاله مطرح شده همانا مقابله با روحیه یاس و شکست در جنبش کمونیستی است. ما باید با دقت این نکات را هم مطالعه

کرده و درس های لازم را از آن ها بگیریم، چرا که درغیر اینصورت، همچنان در اسارت حوادث تلخ گذشته، چه در ایران و چه در عرصه جهانی باقی مانده و از کاروانی که در بالا به آن اشاره کردم عقب خواهیم ماند.

نکته دیگری که در مقاله بر آن تاکید شده، روحیه شکست و تردید خاکم بر توده های مردم است که ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و تبلیغاتی که جهان سرمایه داری یک لحظه از آن غفلت نمی کند، آنرا موجب شده است. شاید یکی از انگیزه های این توده ها برای گرایش به شعارهای عدالت خواهانه مذهبی در سراسر جهان، همین نکته باشد، که البته این فقط شامل حال ایران و کشورهای مسلمان نمی شود، بلکه در سراسر جهان چنین گرایشی رو به رشد است و حتی در برخی کشورهای بزرگ سرمایه داری نیز فرقه های مذهبی عجیب، با حادثه آفرینی های عجیب تر، بر اثر همین مسائل شکل گرفته است. فرقه هایی که در نوع خود، آثارشیم اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ را به خاطر می آورد. در ژاپن، امریکا و... پدیده هایی اینگونه در حال شکل گیری است و تاکنون نیز حوادثی را توأم با تلفات جانی بوجود آورده اند. البته امپریالیسم و سرمایه داری این کشورها برای هدایت این جنبش های مذهبی به سود منافع خود، از هیچ حیل ای فروگذار نکرده و حتی گاه خود بانی و مبتکر شکل گیری این گرایش های مذهبی بوده اند تا توده های مردم در مسیر واقعی مبارزه با این نظام فراتر نروند. در امریکا، حقه بازی شایع بنام "لونیفرخان" از این جمله است، در ژاپن کشتارهای مذهبی با استفاده از گاز و وسائل مشابه در همین رابطه است.

آنچه که به ما مربوط است و باید به آن توجه واقع بینانه داشته باشیم، اینست که تا زمانی که سوسیالیسم یکبار دیگر قابلیت خود را نشان ندهد، این روحیه می تواند ادامه یابد، و البته نه فقط در میان مردم، بلکه حتی در میان کمونیست ها و بصورت عدم اعتقاد به راه حل های از پیش تعیین شده و اختلاف نظرهای ناکزیر. از آنجا که در تحلیل نهانی روحیه توده های مردم نقش تعیین کننده را در تحولات آینده خواهد داشت. این واقعیت در استراتژی حزب کمونیست فرانسه نیز منعکس است. رشد روز افزون نفوذ این حزب در میان مردم فرانسه، اعتصاب تاریخی آخرین ماه سال گذشته در این کشور و پیامدهای آن، در حزب کمونیست فرانسه، بنوعی پر قدرت ترین حزب کمونیست اروپا، ما را بر آن می دارد، که به مباحث و نظرات ارائه شده از سوی این حزب با دقت بیشتری توجه کنیم؛ استراتژی "بشت سر گذاشتن سرمایه داری" با توجه به همه این تحولات از سوی حزب کمونیست فرانسه مطرح شده است؛ بویژه در ارتباط با روحیه توده های مردم و برداشتی که آنها اکنون از سوسیالیسم و سیستم حکومتی در کشورهای شرق اروپا دارند؛ و تبلیغاتی که بی وقته علیه آن سیستم از سوی سرمایه داری به آن دامن زده می شود. حزب کمونیست فرانسه تلاش می کند، مردم را برای مبارزه علیه شناخته شده ترین جنبه های مخرب و ضد انسانی سرمایه داری بسیج کند و به همین دلیل وارد مباحثی از این نوع که "سجاست نمونه سوسیالیستی"، "جامعه کمونیستی، چگونه جامعه است و مردم چه مناسبات تولیدی در آن خواهند داشت؟" و... نمی شود و خود و جنبش را اسیر این پاسخگویی ها و مباحثی که اکنون و در این لحظه ارتباطی با جنبش روز مردم ندارد، نمی کند. البته این مباحث به جای خود، در نشریات این حزب مطرح شده و پیرامون آنها بحث نیز می شود، اما نه بصورت مبهم ترین مسائل روز، که بدون پاسخگویی به آنها نتوان پیشاپیش جنبش مردم به حرکت درآمد. بدین ترتیب دست به مقابله ای جدی با عرصه تبلیغاتی زده است که سرمایه داری فرانسه تلاش دارد، کمونیست ها را بدین ترتیب در آن به محاصره انداخته و آنها را از جنبش نارضانی مردم از یورش نوین سرمایه داری، لیبرالیسم لجام کسيخته اقتصادی و بازپس گیری دستاوردهای اجتماعی مردم جدا کند!

اینها تاکتیک هایی است، که حتی اگر با آن موافق هم نباشیم، باید از آن آگاهی داشته و از سیر تحولات و تجربیات جنبش جهانی کمونیستی بی اطلاع نماییم. تاکتیک ها و سیاست های جنبش کمونیستی و چپ ایران، از دل همه این تجربیات و واقعیات خاص جامعه خود ما باید بیرون بیاید!

اکنون حزب کمونیست فرانسه تلاش می کند، وسیع ترین توده های مردم را در اطراف شعارهای مشخص برای اصلاحات ضد سرمایه داری بسیج کند، زیرا عقیده دارد که یگانه سنگ قابل اتکاء برای این مقابله دشوار، همانا بسیج وسیع ترین اقشار و طبقات اجتماعی است. این حزب، بدین طریق آماده ساختمان سوسیالیسم نوین در فرانسه می شود، و البته از این نیز پروا ندارد که بنویسد، مدل گذشته سوسیالیسم چندان جنگی هم بدل نمی زده است و دفاع کور از آن مدل، نمی تواند انگیزه پر قدرتی برای بسیج مردم برای رسیدن به سوسیالیسم شود.

این مسائل همانگونه که نویسنده این مقاله نیز بر آن تاکید کرده است، نه فقط در میان مردم، بلکه در سطح خود حزب نیز مطرح است. شاید بتوان گفت که یکی از دلایل ناکامی مطالبی که توسط نشریه "نامه مردم" منتشر می شود و عدم علاقه ای که به خواندن مطالب این نشریه وجود دارد، همین بی توجهی به مباحث مطرح از جنبش باشد. بویژه در سطح حزب ما، که اکثر شخصیت های علمی دارای اعتبار آن از دست رفته اند، باید از این مباحث بیشترین بهره گرفته شود و برداشتی و آگاهی روز توده ای ها افزوده شود؛ اعتراف به حقیقت ضربات وارده بر حزب ما، هرگز نباید به معنای پذیرش روحیه یاس و ناامیدی تلقی شود، بلکه هدف آنست که خود را صاحب مطلق حقیقت ندانیم و آماده همه گونه بحث و گفتگو و بررسی مباحث مطرح در جنبش باشیم.

دست‌آورد‌های گذشته در روند رهایی بشریت و همه آنچه که "کمونیسم" در مفهوم تاریخی و بنیادی آن به این روند اعطا کرده است، امکان پذیر نیست. به همین دلیل تلاش ما برای نوسازی انقلابی به معنای پشت کردن به گذشته و زیر پا گذاشتن این ارزش تاریخی نیست. همه چیز را انکار کردن و به زیر سوال بردن، ما را به مسافرتی بدون ره توشه تبدیل خواهد کرد. در این صورت نخواهیم توانست واژه‌هایی که اوضاع و احوال نوین را برابر ما قرار می‌دهد، در نظر بگیریم و راه حل‌های مناسب را برای دشواری‌ها بیابیم. تا زمانی که ضرورت مبارزه سیاسی بر علیه سرمایه‌داری وجود دارد، نیاز به کمونیست‌ها و احزاب انقلابی به این یا آن شکل - هم چنان باقی خواهد بود. پیشرفت بدون مبارزه هرگز ممکن نبوده است و ممکن نیز نخواهد شد و امروز با توجه به ماهیت بحران کنونی، بیش از هر زمان دیگر، هرگونه تحول واقعی به مبارزه سیاسی کاملاً آگاهانه وابسته است.

فلسفه وجودی احزاب کمونیست، آن بوده است که تا به آخر ضد سرمایه‌داری باقی بمانند و این را در تاکتیک‌ها و مشی سازنده و دائمی خود منعکس نمایند. تغییر جامعه و جهان، نیازمند مبارزه‌ای بسیار دراز مدت است که در مسیر آن، دام‌های بسیاری قرار دارد و در نتیجه مستلزم اراده و تعهد سازمانی است. مبارزه طبقاتی به مثابه راه‌گذار به اشکال نوین تمدن - کتابی عاشقانه نیست که در آن همه زیبا و سرشار از فصول مهربانی و عشق و محبت باشد! قویترین‌ها، ثروتمندترین‌ها، قدرتمندترین‌ها از امتیازات، ثروت و قدرت خود دفاع می‌کنند و برای افزودن سازی آن تلاش می‌کنند.

اگر مسئله سرمایه‌داری هم چنان در قلب همه مسائل دیگر قرار دارد، اکنون ما با این مسئله در شرایطی نوین و بی‌سابقه، در شرایط پایان یک دوره و گشایش مرحله‌ای نوین و تحول زمانی مواجه هستیم. به همین دلیل لازم است که تمام واقعیت‌های نوین را با دقت در نظر بگیریم و از چارچوب‌هایی که با وجود ارزش بزرگ تاریخی خود، اکنون دیگر همه واقعیت‌های نوین را منعکس نمی‌سازند، فاصله بگیریم.

منظور از پایان یک دوره چیست و اهمیت آن برای ما در کجاست؟ پایان یک دوره در درجه اول عبارتست از صفحه‌ای که با شکست تجربه ناشی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و آنچه که در سال ۱۹۸۱ آغاز شده بود، ورق خورده است. این واقعه بسیاری از اندیشه‌هایی که فعالیت و تلاش و امید میلیون‌ها انسان بر محور آن قرار داشت را مورد پرسش قرار داده است و بناگذاشته و بشیوه رفتار و مبارزات افراد اثر خود را باقی گذاشته و خواهد گذاشت. بدیهی است که این واقعیت بدان معنی نیست که ضرورت و نیاز به تحول در زندگی و جامعه از میان رفته است. کاملاً برعکس، بحران کنونی با عمق و ماهیت بی‌سابقه خود، این ضرورت و نیاز را هرچه بیشتر عیان می‌سازد.

پایان یک مرحله هم چنین لحظه‌ایست که در آن دوره‌ای نوین از تحولات در برابر بشریت گشوده می‌شود. ما اکنون به دورانی وارد می‌شویم که گرایش‌های پیچیده، تضادهای ماهوی، بدون آنکه ماهیت خود را تغییر دهند، در شیوه هستی خود دچارگرگونی می‌شوند.

آنچه که به همه مسائل خصلتی نوین و بی‌سابقه بخشیده، عبارتست از تعمیق باور نکردنی تضادی که میان یک نظام مبتنی بر استثمار و سلطه با ارتقاء ظرفیت‌های انسان و نیاز فزاینده او به رهایی وجود دارد. این تضاد عظیم موجب مطرح شدن و فزونی روئیدن مجموعه‌ای از خواست‌ها، مبارزات، همبستگی‌ها و درعین حال یک سلسله خطرناک است. نیاز به نو و تغییر آنچه که اکنون برقرار است می‌تواند به جستجوی راه، به مبارزه، مقاومت و تحول، به اتحاد و تجمع برای پیش بردن آرمان‌ها و اندیشه‌های نوین و تغییر مسیر تاریخ منجر شود، اما به درازا کشیده شدن بحران، اثرات تنش‌ها و تباهی‌های نظام موجود ممکن است هم چنین به انزوا و خشم فرو خورده، به احساس ناتوانی در برابر سرنوشت، ناامیدی، نژاد پرستی، خارجی ستیزی و غیره منتهی گردد. با اینحال هر قدر هم که شرایط دو گانه و متضاد باشد، مرحله کنونی بحران، فضائی برای گفتگو، برای شنیدن، تجربه کردن و عمل کردن گشوده است. کار و زندگی انسان‌ها، ارزش‌ها، امیدها و شیوه زیست آنان، بطور دائم با بحران تصادم می‌کند که سرچشمه همه آنها نظام سرمایه‌داری است. زندگی مردم هر روزه با مشکلات کوچک و بزرگی مواجه می‌شود که حل آن‌ها بیش از پیش با مفهوم ما از جامعه، تمدن و انسانیت در رابطه قرار می‌گیرد.

نظام سرمایه‌داری ظرفیت بزرگی برای تطبیق از خود نشان داده است، اما تطبیق‌های آن همواره با وخامت بیشتر بحران‌های موجود همراه بوده است. آیا برای برون رفت از این وضعیت نباید درست در برابر همان "تطبیق‌هایی استناد که موجب وخیم‌تر شدن بحران خواهد بود؟ در اینجاست که نیاز به یک پاسخ طبقاتی به پرسش‌های رو در روی جامعه نمایان می‌گردد. پاسخ‌هایی که باید در یک جنبش توده‌ای، جنبشی که تجربه هر شخص را به آگاهی همگانی پیوند می‌زند، نتیجه و ثمر خود را نشان دهد. در شرایط بحران،

در هر حال، اگر توانش باشد، قصد دارم مجموعه‌ای از مقاله‌هایی که در آن استراتژی جدید حزب کمونیست فرانسه مطرح شده را تهیه کنم، که حتی اگر قابل چاپ هم نباشد، لااقل برای خودمان مفید است که بدانیم چه می‌گذرد و چه می‌گویند. البته بگویم، که تصور نمی‌کنم، راهی که آنها می‌روند، الزاماً برای ما نیز قابل تقلید است. چون این راه هدف نهایی‌اش در این مرحله آن است که حزب کمونیست فرانسه تأثیر خود را بر جنبش تنها از طریق سیاسی اعمال کند. در اطراف خود یک سلسله مؤسسات پژوهشی به ظاهر مستقل و یا حتی به واقع مستقل ایجاد کند که در آن‌ها آزادی عقیده کامل وجود داشته باشد، البته در چارچوب نفی سرمایه‌داری، تا در نهایت، فعالیت همه آنها به سود حزب باشد! البته این شبیه است به آنچه که در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیز وجود دارد و در خدمت احزاب حاکم در این کشورهاست!

براساس همین اندیشه، با آنکه حزب کمونیست فرانسه در اسناد بنیادین خود، مخالف نظام سرمایه‌داری است، اما در فعالیت سیاسی روزمره خود، اکنون این مخالفت ایدئولوژیک و پایه‌ای را دخالت نمی‌دهد. به همین دلیل و به عنوان تاکتیک برای جلب وسیع‌ترین اقشار و طبقاتی اجتماعی، کلمه "سرمایه" را کنار گذاشته و به جای آن "پول" را گذاشته است، که بار ایدئولوژیک ندارد ولی مخالفت با حکومت آن، یعنی حکومت پول، حتی از چارچوب مخالفت با سرمایه‌داری فراتر است و حتی جنبه‌های اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی آن فراتر از "سرمایه" است! این‌ها نکاتی است که مردم فرانسه، بویژه بر اثر حوادث جاری در جهان و حتی در خود فرانسه آنرا با تمام وجود خود احساس می‌کنند!

بر همین اساس است که حزب کمونیست فرانسه اکنون اعلام می‌کند، که مخالفتش با حکومت کنونی، نه تنها بدان خاطر است که این حکومت حافظ نظام سرمایه‌داری است، بلکه با آن مخالف است زیرا این نظام حتی غیر انسانی، غیر اخلاقی و ضد فرهنگی است! آنها درعین حال اعلام می‌کنند که کمونیسم آن آینده‌ای است که با تکیه بر آن می‌توان از این جامعه غیر انسانی خود را نجات داد. بدین ترتیب می‌بینیم که مسائلی در ماهیت خود تغییر نکرده اند، بلکه بر اساس ضرورت روز و با توجه به شرایط موجود در جهان و ضرورت وسیع‌ترین اقشار و طبقات اجتماعی، تاکتیک‌های نوین اتخاذ شده و بر عناصر و اجزاء دیگری تکیه شده است. البته در همه این مسائل باید جنبه نسبی آنها را در نظر داشت.

با این مقدمه که امیدوارم مفید بوده و راهگشای ورود در مباحث مورد نظر باشد، اصل ترجمه و تلخیص را به ضمیمه ارسال داشتم تا در صورت موافقت چاپ کنید.

رفیق شما "زربخش"

"انقلابی و نوجویی"

(دفاتر کمونیستی "پاول فروموننگیل")

در سال ۱۹۹۱ ما تصمیم گرفتیم کمونیست باقی بمانیم. آن دوران، دورانی بود، که سرمایه‌داری از هر طرف "مرگ کمونیسم" را اعلام می‌داشت و اینکه باید واقع‌بین شد و پذیرفت که نمی‌توان سرمایه‌داری را پشت سر نهاد. مدافعان سرمایه‌داری "پایان تاریخ" را موعظه می‌کردند و اینکه گویا تضادهای طبقاتی در قانونی جهانشمول و ارزش‌های عموماً بشری حل گردیده است. مبارزه کمونیست‌ها کهنه و قدیمی شده و شرایط به گونه‌ای دگرگون شده که جانشی برای یک حزب کمونیست به مثابه نیروی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باقی نمانده است.

امروز، پس از ۵ سال یک نکته مسلم شده است و آن اینکه نه تنها فروپاشی حزب کمونیست فرانسه به وقوع نپیوست، بلکه در کشور ما فضا هم چنان برای یک حزب قوی، سراسری و مدرن و انقلابی وجود دارد! این فضا را ما یکبار، برای همیشه بدست نیاورده‌ایم، بلکه برای بدست آوردن آن مبارزه کرده‌ایم و برای حفظ و گسترش آن مبارزه باید بکنیم. اگر هم چنان به راه خود و نوسازی خود ادامه دهیم به این هدف خواهیم رسید.

تردید در ضرورت حضور و وجود حزب کمونیست، در واقع به مثابه تردید در اعتبار مبارزه سیاسی برای رهایی انسان است. در این مبارزه نخستین مانع، سرمایه‌داری است. نظامی که در آن منطق پول، با درهم شکستن و به عقب راندن منطق انسانی، حتی موجودیت جامعه را در خطر قرار داده است. این منطق سرمایه‌داری که در تصمیمات سران کشورهای بزرگ، در محاسبات خود خواهانه بانک‌های اروپائی و آمریکا اثر آن کاملاً مشهود است - انسان‌ها، زنان و مردان را وادار ساخته و وادار می‌سازد که در برابر آن مقاومت کنند و در جستجوی راه‌های دیگری باشند.

اکنون نیروهای خواهان تحول و دگرگونی در جامعه ما و جهان با پرسش‌های پراهمیتی روبرو هستند که پاسخ بدان‌ها بدون تکیه به همه

انسان‌ها به آرمان نیاز دارند؟ کمونیست‌ها خواستار جامعه‌ای هستند بدون سلاح، بدون جنگ، جامعه بدون بی‌عدالتی و توسعه‌ای که در برابر ظرفیت‌های انسانی ممانعی ایجاد نکند. این آرمان‌ها موجب می‌شود تا تعهدات ما تقویت شوند و نزدیکی بیشتری میان ما و دیگران برقرار شود. پشت سر گذاشتن تسلط سرمایه داری مستلزم حدی از درک جنبش جامعه است. مارکس درمانیفست، با فروتنی می‌گوید: "اندیشه‌های کمونیست‌ها مبتنی بر اصول اختراعی نیست، این اندیشه‌ها چیزی نیست جز تجلی مبارزه طبقاتی موجود، جنبش تاریخی که در زیر چشم‌ها جریان دارد."

این جنبش تاریخی، دارای معنی و مفهومی است، اما آگاهی از این معنی و مفهوم بدان معنی نیست که ما خواهیم توانست از همه دام‌ها و چالده‌ها اجتناب کنیم. ما تصور نمی‌کردیم که صحت درک تاریخ ما، آگاهی ما بر تضادهای ما اجازه خواهد داد که چشم انداز آینده را به شکلی تام و تمام ترسیم کرده و آن را در چارچوب برنامه‌ها و مراحل مشخص نماییم. چنانکه که گویا ساختمان جامعه نوین طرحی ایده آلی است که واقعیت‌ها باید خود را با آن تطبیق دهند. اکنون زمان آن فرا رسیده است که از این‌ها می‌که در اطراف واژه‌هایی نظیر "دورنما"، "برنامه"، "پروژه" وجود دارد خارج شویم و مفهوم آن را در چارچوب یک مشی نوین مشخص کنیم.

"دورنما" دیگر برای ما ترسیم یک افق نیست، بلکه شناختن، به استقبال آن چیزی رفتن است که ریشه در واقعیت و تجربه موجود دارد. این دورنما تنها در روند مبارزه امروز که اشکال مختلف دارد، می‌تواند ساخته شود. هدف از تدوین "برنامه" دیگر آن نیست که بتوانیم به یک توافق سیاسی در چارچوب این یا آن مرحله دست یابیم، بلکه هدف انسجام بخشیدن به خطوط اصلی اهداف و گزینش‌هایی است که بتواند به تفکیر و عمل جنبش توده‌ها یاری برساند و بنابراین اعتبار آنها تنها به نیروی که جنبش مردم و توده‌ها به آنها خواهد داد، قرار دارد!

طرح جامعه نوین، اراده یک ساختمان از قبل تعیین شده نیست، بلکه ارائه راه‌ها و رد پاهایی است که ما براساس هویت طبقاتی خود می‌توانیم آنها را مطرح کنیم و هدف از طرح آن‌ها نیز رفتن به سمت پاسخ‌هایی به غیر از پاسخ‌های سرمایه داری است. به سمت یک شیوه نوین وظایف و عملکردها برای حل دشواری‌هایی که در برابر جامعه قرار دارد. چرا که راه خود گردان به سمت سوسیالیسم مستلزم تحولات عمیق و واقعی است که موانع را پشت سر می‌گذارد و در عین حال در مفهوم تضادها تغییر بوجود می‌آورد. دراینجاست که هویت ما به عنوان یک "کمونیست" اجازه می‌دهد که نقش خود را ایفا کنیم: چگونه باید با انباشت ثروت در یک قطب جامعه و گسترش فقر و محرومیت در بخش دیگر مبارزه کرد؟ ماهیت و سرشت عقب‌گردهای کنونی چیست و چگونه می‌توان در برابر شکل‌های انطباق سرمایه، راه‌حل‌هایی در مقابل آن مطرح ساخت؟ چگونه باید در برابر ظهور مسائل بزرگ جامعه همچون همبستگی اجتماعی، طرد و محرومیت، مواد مخدر و غیره در صحنه سیاسی برخورد کرد؟ بخش خدمات عمومی و دولتی و دستاوردهای اجتماعی را چگونه باید حفظ کرد؟

پرسش‌های فوق که تنها به عنوان نمونه مطرح شد، نشان می‌دهد که کمونیست‌ها چگونه می‌توانند در روندهای کنونی که سرشت تمام بشریت با آن گره خورده است، جایگاه نوین خود را پیدا کنند.

اکنون در جهان با اوج گیری مجدد فقر، عدم امنیت بین‌المللی، بحران گات، اروپای ماستریخت، با آنچه که در یوگسلاوی یا شوروی سابق، در آفریقا، آسیای جنوب شرقی و غیره می‌گذرد، مسایل بین‌المللی اهمیت قابل ملاحظه‌ای یافته‌اند. این مجموعه، وظایف نوینی را در برابر همه ما قرار داده است، که در بطن خود ظرفیت‌های بالقوه‌ای را برای تجمع و همبستگی بیشتر و وسیع تر ایجاد می‌نماید.

بحث درباره "جهانی شدن" که برشتاب حیرت انگیز امکانات ارتباطات، مبادلات و نفوذ متقابل در همه عرصه‌ها (اقتصادی، فرهنگی و غیره) مبتنی است، یکی از محورهای اصلی سیاست قدرت‌های بزرگ سرمایه داری و کارزار ایدئولوژیک آن‌هاست. به خاطر داشته باشیم که ما نیز درست بر همین واقعیات تکیه داریم. هنگامی که با "جهانی شدن" اصطلاحی که غشاء و تنوع انسانیت را می‌زداید، مقابله می‌کنیم و بجای آن اصطلاح "بین‌الملل" را بکار می‌گیریم که میان هویت هر ملت و همبستگی، همکاری و حاکمیت همه ملت‌ها پیوند برقرار می‌سازد. مسائل بین‌المللی اکنون پیچیده تر شده و در عین حال مردم نیز بیش از گذشته با آن آشنا شده‌اند و این آگاهی که به امکانات حیرت انگیز مورد اشاره در بالا متکی است، بر زندگی همگان تاثیر خود را گذاشته و می‌گذارد!

(بقیه در ص ۲۹)

امکانات و خطرهای در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. با آنکه نیاز به هوای تازه هر روز بیشتر احساس می‌شود، عناصر منفی هم چنان با قدرت به حیات خود ادامه می‌دهند. ولی از آنجا که بیماری از خود نظام اجتماعی است، حادثه‌ترین مسائل سو در نتیجه سیاسی‌ترین آن‌ها، در مرکز زندگی افراد قرار می‌گیرد. همین واقعیت است که ما را وادار می‌سازد، بیشتر تلاش کنیم و درها را بازتر کنیم.

اشکال نوین مبارزه

در شرایطی که یک مفهوم بسته از سوسیالیسم در اروپای شرقی از هم می‌پاشد، سرمایه داری ظرفیت خود را در تطبیق با اوضاع، ضمن گسترش دادن و وخیم تر کردن ویرانی‌های خود نشان می‌داد. سوسیالیسم همچون یک نسیم بزرگ رهایی بخش و به مثابه یک عنصر و تکیه گاه توده‌ها با به عرصه حیات گذاشته بود، در تناقض بود با فروپاشی شکل بسته سوسیالیسم. این مرحله هنوز به پایان نرسیده بود که به نحوی بسیار حادثه‌تر سرمایه داری مطلقا به زیر سوال کشیده شد. اگر ضربات وارده به حکومت‌های شرق اروپا پیروزی سرمایه داری محسوب شد، این پیروزی همزمان شد با آشکار شدن ناتوانی‌های این نظام در پاسخ دادن به نیازهای دوران و خواسته‌های توده‌های مردم. بیهوده نیست که توفانی که اکنون جهان را درمی‌نوردد، در همه جا بر روی ویرانی‌ها و شرارت‌های سرمایه داری متمرکز گردیده است.

حتی شاید بتوان گفت که ضرورت تغییر جهان امروز آشکارتر از دیروز به چشم می‌آید. با آنکه شرایط بطور کلی دشوارتر و با گذشته متفاوت تر است، اما چشم‌ها بازتر شده، مردم می‌اندیشند، نیروها سازمان می‌یابند و هرکس احساس می‌کند که باید راه‌های نوینی را جستجو کند.

آغاز این مرحله نوین، کمونیست‌ها را وادار می‌کند که با قدرت هرچه بیشتر، تمام نیروی رهایی بخش هویت سیاسی و تاریخی خود را بکار گیرند و در برابر شکل و مضمون استراتژی سرمایه، اشکال و مضامین امروزی و نوین مبارزه طبقاتی را قرار دهند، تا بتوانند تحولاتی را که برای آن مبارزه می‌کنند و درکی را که از جامعه دارند بصورتی دقیق تر مشخص کنند.

مبارزه طبقاتی

البته، در رابطه با آنها که نان را عسادت دارند به نرخ روز بخورند، اصطلاحاتی نظیر "مبارزه طبقاتی" و "نگرش طبقاتی" دیگر کهنه شده‌اند و اندیشه‌های مارکس برای تفکر راجع به واقعیت‌های امروز و آینده کاربرد ندارد. "همکاری"، "تفاهم"، "هم‌نظری" عبارتهای از پذیرش "مدیریت" و مدیریت یک "سرمایه داری هوشمند" که قادر است ارزش‌های عمومی بشری را در نظر بگیرد! اما مشکلات روزمره زندگی هر لحظه این واقعیت را یاد آوری می‌کند که اگرچه مبارزه طبقات دیگر همان نیست که در عصر پدر بزرگ‌های ما بود، اما این مبارزه در اشکال نوین خود، بیش از گذشته در دشواری‌های جهان و بن‌بست‌های جامعه خود را می‌نمایانند و در تصمیمات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با شدت بیشتری حضور دارد. در شرایط کنونی تجهیز به "نگرش" طبقاتی به ما اجازه می‌دهد که بتوانیم دروازه‌ها را برای گسترش همبستگی‌ها باز و بازتر نماییم. نگرش طبقاتی وسیله بنا نهادن وسیع ترین تجمع برای طرح پاسخ‌های نوین به نفع همه جامعه و بشریت است. همبستگی میان روستائیان و شهرنشینان، همبستگی میان استثمارشوندگان در "شمال و جنوب"، همبستگی میان بیکاران و کارگران... اینها همه آن همبستگی‌هایی است که نگرش طبقاتی به ما اجازه می‌دهد تا آن‌ها را رشد دهیم.

با توجه به تحولات کنونی در ساختار تولید، چارچوب مفهوم طبقه کارگر پیچیده تر شده است. اما این تحولات برعکس نقش سیاسی نگرش طبقاتی طبقه کارگر را در مبارزه با منطبق استثمار، محرومیت و نسله تقویت می‌کند. طبقه کارگر در جنبش پیچیده‌ای که موجب گسترش، تنوع و همگرایی میان اجزاء متفاوت آن شده است، هم چنان که بیشتر خواسته‌های مردم خواسته‌های مادی است، مستقیما با نظام قدرت و مدیریت حاکم در مقابله قرار دارد. بنابراین، دقیقا نگرش طبقاتی اوست که قادر خواهد بود به پرسش‌های نوینی که تحولات جامعه مطرح می‌سازد، پاسخ بگوید: آیا تولید هم چنان پایه توسعه است؟ در جامعه خدماتی، خدشات آیا بدون تولید مفهومی دارد؟ روشنفکران اکنون در چه موقعیتی قرار دارند؟ استفاده صحیح از ثروت‌های طبیعی آیا تنها در چارچوب منطق رشد اقتصادی با اهداف انسانی قابل تصور نیست؟ و... همه اینها پرسش‌هایی است که تنها از زاویه نگرش طبقاتی طبقه کارگر می‌تواند پاسخ‌های آن را دریافت.

به کارزار نوین مبارزه جهانی با امپریالیسم باید پیوست!

گمراهی و... مردم می‌کوشد و خفقان و سانسور نخستین هدفش همین است. برخلاف این خواست ارتجاع باید عمل کرد و در کنار مردم قرار گرفت. این همان عرصه‌ایست که امروز مترقی‌ترین احزاب سیاسی اروپا و دیگر نقاط جهان و پیشاپیش همه آنها احزاب کمونیست جهان برای مبارزه خود تعیین کرده‌اند و دلائل و استدلال‌های خود را نیز در دیدارها، گردهمایی‌هایی نظیر آنچه اخیراً در فرانسه تشکیل شد، اعلام داشته‌اند. تعلق داشتن به جبهه انقلاب، بودن در کنار احزاب برادر، امروز معنایی اینگونه یافته‌است، که محتوا و شکل آن با این نوع روابط در گذشته بکلی متفاوت است!

راه توده با این یقین به وظیفه بسیار دشوار خود، علیرغم همه کارشکنی‌های موجود در سنگرداخلی و خارجی، ادامه داده و خواهد داد، زیرا خود را بخشی از پیکره این کارزار عظیم جهانی میدانند!

نقطه نظر ها

در گردهمایی پاریس، علاوه بر رهبران احزاب کمونیست اروپا، رهبران دیگر احزاب مترقی منطقه نیز شرکت داشتند. آنچه را در زیر می‌خوانید، برگرفته شده از سخنرانی‌های پرشور دو تن از رهبران این احزاب و همچنین بخشی از سخنرانی رهبر حزب کمونیست فرانسه در این گردهمایی است، که در نوع خود فرمول‌های نویسی برای تشدید مبارزه انقلابی با امپریالیسم جهانی است.

بنام ۲۰ میلیون یگار

«کن کوتز»، نماینده حزب کارگر در پارلمان بریتانیا، در سخنرانی خود در گردهمایی پاریس به ضرورت همبستگی وسیع اشاره کرد و گفت: «ما از پانزده کشور رسماً عضو جامعه اروپا آمده‌ایم، اما هدف ما همبستگی با اهالی شانزدهمین کشور اروپایی است، بنام «کشور بیکاری» هم اکنون ۲۰ میلیون نفر در این کشور زندگی می‌کنند. این بیکاری وسیع نشان می‌دهد که جامعه ما عمیقاً بیمار است. فاجعه این نیست که ما دیدگاه‌های متفاوت داشته باشیم، فاجعه آنست که ما نتوانیم دیدگاه‌های مشترک داشته باشیم. ما در صورتی که بتوانیم اتحاد خود را در این تنوع موجود بدست آوریم، خواهیم توانست به نیرویی که مانع از تخریب پیکر انسانی و رشد دائمی بیکاری است، تبدیل شویم»

در مقابل نئولیبرالیسم بایستیم!

«لارس اولی»، از چپ سوئد با اشاره به اوضاع اخیر در کشور سوئد بیان داشت: «در ابتدای دهه ۹۰، سوئد پس از یک دوره طولانی نرخ بیکاری پائین به کلوب اروپای نئولیبرال پیوست. نتایج آن اکنون در برابر ما قرار دارد: ۱۶ درصد بیکار! همه اینها بنام اروپا بر ما تحمیل شده‌است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که همگی در مقابل غول نئولیبرالیسم بایستیم. غولی که نام خود را «اتحاد اقتصادی و پولی» نهاده است.»

نباید اجازه داد اروپا عامل وحشت شود!

«روبرت هو»، دبیر کل حزب کمونیست فرانسه، آخرین سخنران گردهمایی ۵ هزار نفره احزاب کمونیست و مترقی اروپا بود. او در سخنرانی خود از جمله گفت: «اروپا نباید به وسیله‌ای برای به رقابت کشاندن خلق‌ها و سازماندهی نیروهای جنگ اقتصادی در جهان تبدیل شود، بلکه باید ابزاری باشد، تا بتوانیم از طریق آن، مشترکاً پیشرفت‌های نوین تمدن انسانی را تحقق بخشیم. خواست‌هایی که در اعتصابات پرشکوه دسامبر گذشته بیان شد را باید پیاد آورد: اروپا از عامل وحشت و اضطراب باید به سرچشمه پیشرفت و اتوبسی خلق تبدیل شود.»

ضرورت همبستگی بین المللی

«بیزیکی»، دبیر کل حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان، در این گردهمایی و در اشاره به یورش سرمایه‌داری آلمان به دستاوردهای اجتماعی مردم این کشور، بویژه کارگران و زحمتکشان بر ضرورت همبستگی زحمتکشان تاکید کرد و گفت: «... در دوران کنونی سرمایه و کارفرمایان بزرگ هر چه

یازدهم ماه مه گذشته در فرانسه یک گردهمایی بزرگ از احزاب کمونیست و مترقی اروپا تشکیل شد. هدف از این گردهمایی بزرگ، تبادل نظر و رسیدن به اتحاد عمل بین احزاب شرکت کننده در این گردهمایی بمنظور مقابله با نئولیبرالیسم اقتصادی اعلام شد. مقابله با یورش سرمایه‌داری برای بازپس گرفتن دستاوردهای مردم طی چند دهه مبارزه اجتماعی، انشای اولیگارش‌های مالی و حکومت پول بر تمام روابط و مناسبات اجتماعی، تولید، فرهنگی و... از جمله دیگر اهداف این گردهمایی بود.

طرح اروپائی نوین و متحد، که عملاً در مقابل اروپای «ماستریخت» زیر کنترل اولیگارش‌های مالی امپریالیستی قرار دارد، از جمله طرح‌های مرکزی این گردهمایی بود. گزارش مشروح این گردهمایی که قرار است بزودی در اسپانیا و با حضور رهبران دهها حزب کمونیست و مترقی اروپا تشکیل شود، در شماره ۴۷ راه توده تحت عنوان «بنام ۱۲ میلیون رای دهنده اروپائی در برابر نئولیبرالیسم می‌ایستیم» به چاپ رسید.

متأسفانه نه در مطبوعات جناح راست اپوزیسیون، که کوچکترین خبر اروپا را با آب و تاب منتشر می‌کنند، و نه در مطبوعات چپ ایران، گزارش‌های مربوط به این گردهمایی بزرگ انعکاس نیافت. گویی در اروپا هم به زعم نویسندگان این نشریات، همان انفعالی در برابر حکومت‌ها و قدرت نمائی سرمایه‌داری حاکم است که به زعم آنها در ایران حاکم است!

حقیقت آنست که کارزار عظیمی در تمام کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، از سوی وسیع‌ترین اقشار و طبقات اجتماعی در حال شکل‌گیری است، که ما نباید به خود اجازه دهیم از آن غافل بمانیم. وسیع‌ترین جبهه‌ها برای مقابله با یورش‌های نوین سرمایه‌داری در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری است و پیشگام تئوریزه کردن و سازمان دادن این جبهه وسیع نیز احزاب کمونیست هستند، که بی‌اعتناء به ضرباتی که بر اردوگاه سوسیالیسم وارد آمده، مبارزه اجتماعی خود را برای دست یافتن به جامعه‌ای انسانی سازمان می‌دهند.

راه توده اعتقاد دارد، که این جبهه نزدیک‌ترین متحد جبهه مترقی و تحول‌خواه در کشورهایی نظیر ایران و مبارزه مردم این کشورها، و وجه مشترک مردم کشورهای نظیر ایران با مردم این کشورهاست! آنها که بدنبال نرم خونی امپریالیسم و خیرخواهی سرمایه‌داری اروپا برای بازگرداندن آزادی‌ها به ایران هستند، عملاً از چنین کارزار و جبهه‌ای عقب مانده‌اند. و این خود یکی از عواقب شوم مهاجرت‌زدگی، غفلت از کارزارهای انقلابی و اشاعه روحیه تسلیم طلبی در برابر سرمایه‌داری است، که در مهاجرت‌نشریات جناح راست اپوزیسیون، با پذیرش قدرت امریکا، اروپا و اسرائیل در تعیین سرنوشت و آینده ایران بدان دامن می‌زنند! در داخل کشور نیز، سران خائن به انقلاب، با سردادن شعارهای توخالی ضد امریکائی و ضد صهیونیستی از یکسو و اجرای برنامه‌های اقتصادی امپریالیسم جهانی (از جمله برنامه «تعدیل اقتصادی») و ایجاد انواع نشریات فرهنگی به جامعه و محروم ساختن مردم برای آگاهی از عمق مبارزه عظیمی که در سراسر جهان و با هدایت احزاب کمونیست و دیگر احزاب مترقی جریان دارد، عملاً با جناح راست اپوزیسیون مهاجر ایرانی همگامی می‌کنند!

این سد دو سویه را هم در مهاجرت و هم در داخل کشور نباید شکست و حرکت تاریخ به جلو را سرعت بخشید. در داخل کشور دیدگاه‌های مترقی و انقلابی، و پیشاپیش همه آنها دیدگاه حزب توده ایران در باره تحولات جامعه و جهان باید انعکاس یابد و سنگرهای خالی سرعت پر شود. این وظیفه تاریخی همه توده‌ای‌هاست. همین کارزار در عرصه دیگری در خارج از کشور باید وسعت یابد و دیدگاه‌های انقلابی در نوک پیکان نیروهای همراه با جنبش آزادی‌خواهی و انقلابی مردم ایران قرار گیرد.

ارتجاعی‌ترین جناح‌های حاکم در جمهوری اسلامی را باید با تشکیل وسیع‌ترین جبهه ممکن به عقب راند و زمینه را برای هر چه سیاسی‌تر شدن مردم ایران فراهم ساخت. ارتجاع پیوسته در جهت بی‌عملی، کم‌آگاهی، بی‌خبری،

لیبرالیسم،

یعنی اسلام امریکائی!

ابوالقاسم سرحدی زاده، وزیر اسبق کار و عضو رهبری سابق حزب ملل اسلامی، که از تهران برای نمایندگی مجلس پنجم انتخاب شد، در مصاحبه‌ای با روزنامه اسلام، نتایج انتخابات اخیر را اینگونه اعلام داشت: «... فضای سیاسی جامعه نسبت به دوره چهارم انتخابات مطلوب‌تر بود، ولی خدا کند که این فضا در نتیجه فشارهای خارجی نباشد و از درایت مسئولان نشأت گرفته باشد». در مورد لیبرالیسم نیز سرحدی زاده گفت: «اگر مصداق اسلام امریکائی را پیدا کنیم، مصداق لیبرال‌ها نیز پیدا می‌شود». درباره سیاست تعدیل اقتصادی، سرحدی زاده گفت: «دولت در عمل سیاست‌های تعدیل را کنار گذاشته است و هر چند در ظاهر سخن از تعدیل می‌گوید ولی به برنامه‌های گذشته روی آورده است»

(این سخنان سرحدی زاده درباره تعدیل در سیاست تعدیل اقتصادی، از جمله نکاتی بود، که راه توده در فراخوان خود برای شرکت در کارزار انتخاباتی و درهم شکستن رای ارتجاعی ترین جناح حاکم بر آن تاکید کرد)

سرحدی زاده در بخش دیگری از مصاحبه خود، که پیش از برگزاری مرحله دوم انتخابات انجام شد، گفت: «احتمال این که یک جناح بتواند نظریه‌های خود را تحمیل کند و حتی بتواند انتخابات تهران را باطل اعلام دارد، وجود ندارد. در مورد ابطال انتخابات اصفهان نیز اتهامات فراوانی وجود دارد و اگر دلایل ابطال انتخابات اصفهان (از سوی شورای نگهبان) اعلام نمی‌شد، سنگین‌تر بود!»

سرحدی زاده کاندیدای مشترک لیست کارگزاران و گروه‌بندی مورد حمایت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. اشاره سرحدی زاده به اسلام امریکائی و مقایسه آن با لیبرالیسم، در حقیقت اشاره به مولفه اسلامی و حجتیه است، که اکنون با برداشتن پرده مبارزه با لیبرالیسم تدارک کودتای خزنده دیگری را علیه جنبش آزادیخواهی مردم ایران می‌بینند.

مطرح می‌شود. بنابراین رابطه ما با توده‌ها، رابطه نیروی نیست که خود را بر فراز توده‌ها می‌داند، بلکه رابطه شنیدن و گوش دادن است، شنیدن از هر دو سو. تکرار مکرر فرمول‌ها و واژه‌های سولو صحیح - دیگر کافی و کارساز نیست، چرا که مردم امروز دیگر مانند دیروز نمی‌اندیشند، مانند دیروز عمل نمی‌کنند. باید با آنها راه رفت، گفتگو کرد، آنها را سازمان داد، در مبارزه‌شان مشارکت کرد، خلاصه باید به آنها چیز تازه‌ای ارائه داد. چیزی که احساس کنند به آن‌ها در این جهانی که پیچیده و پیچیده‌تر می‌شود، یاری خواهد رساند. دوران، دوران شک و تردیدهای بزرگ است، که با درکی نوین و پخته‌تر از شرایط به نقطه‌ای از تلاقی رسیده است! و این هم چنان واقعیتی است برای کمونیست‌ها که تنوع آنها تنها در آن خلاصه نمی‌شود که آیا با سیاست‌های اکثریت موافق هستند یا نه. وحدت حزب بر اساس یک توافق همگانی و عمومی به دست نمی‌آید. ممکن است حتی با یک خط مشی یا یک سند، در مجموع آن موافق بود ولی دیدگاه‌های خاص خود را در این یا آن مورد هم داشت. به همین دلیل لازم است که در تدوین مواضع و تنوع‌های موجود، حداکثر صراحت و روشنی و نیز اراده بیش رفتن و همکاری وجود داشته باشد. و این همان مفهوم خط مشی "بهم کارکنیم" است که تصمیم آن درکنگره ۲۷ حزب ما گرفته شد.

آیا این مشی همراه با دشواری‌ها نخواهد بود؟ مسلماً! نه فقط در "رهبری"، ائتلاف‌ها، بلکه در کار مشترک در هر حوزه که کمونیست‌ها با انگیزه‌ها، رفتارها و نگرش‌های گاه نه چندان نزدیک در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. مبارزه با دشواری‌های دوران کنونی، انجام اصلاحات ممکن و ضرور در آن واحد ساده و دشوار هستند.

در کشورما و در جهان عرصه برای برپائی یک ساختمان وسیع که کمونیست‌ها نیز در آن نقش خود را داشته باشند، هم چنان باز است. ما تصمیم گرفته‌ایم به این نیازها پاسخ بگویم و نوسازی خود را با قدرت و سرعت دنبال کنیم. یعنی "توجو" باشیم، که این لازمه انقلابی بودن است!

بیشتر در سطح بین‌المللی متحد شده و علیه منافع مزدبگیران عمل می‌کنند. به همین دلیل اقدامات مشترک بین‌المللی نیروهای چپ و دمکرات، در شرایط کنونی اهمیت و ضرورت استثنائی کسب کرده است.»

در مقابل "بازار" باید ایستاد!

"باربارا استراژ"، از رهبران حزب سوسیالیست خلق دانمارک در این اجلاس گفت: «برای پیشرفت اروپا ما باید در برابر "بازار" که به گام مقدس طبقه حاکمه تبدیل شده بایستیم، باید در برابر تهاجم نئولیبرالیسم که هدف آن نابودی تمام دستاوردهای اجتماعی جنبش کارگری است، مقاومت کنیم!»

رهائی انسان را باید سازمان داد!

"ژولیو آنگیتا"، دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا و رهبر چپ متحد این کشور که در گردهمایی پاریس شرکت داشت، در سخنان خود، از جمله گفت: «... باید از هم اکنون و بر اساس نیروی چپ، برای ایجاد یک نظام جایگزین در برابر نظم حاکم تلاش کنیم. نظامی که بتواند از طریق پیشنهادها و مشخص اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی نظم حاکم را پشت سر بگذارد و دمکراسی را تا به انتها گسترش داده و روند رهائی انسان را به پیش براند!»

نئولیبرالیسم بزرگترین بیکاری را همراه آورده!

"رائونورس ساری"، از رهبران اتحاد چپ فنلاند در گردهمایی بزرگ پاریس، با اشاره به وضع وخیم اقتصادی فنلاند، پس از ضربات وارده به اروپاگاه سوسیالیسم گفت: «... گردش آزاد سرمایه، دگرترین نئولیبرالیسم و از میان رفتن مناسبات تجارتی با اتحاد شوروی، در آغاز دهه ۹۰ دلائل واقعی ویرانی کنونی اقتصاد فنلاند است. قطع این مناسبات موجب شد، تا بزرگترین ضربات به اقتصاد فنلاند وارد آید. این ضربات اقتصادی موجب بزرگترین سطح بیکاری در کشور فنلاند، پس از جنگ دوم جهانی شده است.»

سرمایه داران سود بردند!

"گوستاس پاراسکواس"، از رهبران حزب کمونیست یونان در دیدار بزرگ پاریس گفت: «... یونان در اروپا کشوری است که کارگران آن در سال گذشته کمترین درآمد و مزد را داشتند و سرمایه داران یونان بیشترین سود را بردند. این وضع را نباید تحمل کرد و زحمتکشان را باید برای تغییر آن بسیج کرد و برای همبستگی کوشید!»

(بقیه تجربه جهانی را ... از ص ۲۵)

تنوع قطب انقلابی و حزب کمونیست

علیرغم یک دهه کارزار ایدئولوژیک و فشار برای آنکه توده‌ها از اندیشه ضرورت تحول جامعه فاصله بگیرند، اکنون اعتقاد به ضرورت دگرگونی در کشورما و جهان بسیار نیرومند است. جامعه هرروز در برابر این پرسش قرار دارد که کدام راه را باید برگزیند: «حاکمیت سرمایه و سود؟» یا «نیازهای انسانی؟»

وجود تنوع در آرزوها، جستجوها و تجربیات، واقعیتی است که در شرایط بحرانی و اوضاع سیاسی کنونی مدام آشکارتر می‌گردد. مردم همچون کمونیست‌ها دیگر بر اساس توافق قبلی در پشت سر آنها عمل نمی‌کنند. دمکراسی تنها یک سلاح مطلق علیه سرمایه داری نیست، عنصر اساسی برپائی قطب انقلابی در جامعه نیز هست. مبارزه انقلابی نیاز به درجه‌ای از وحدت دارد تا بتواند این تنوع را در خود جای دهد. دمکراسی وسیله ایست که از طریق آن بتوان این تضادی که ظاهراً به چشم می‌خورد را حل کرد، چرا که اجازه به حساب آوردن و در نظر گرفتن تنوع را می‌دهد. براین امر برای مجموعه قطب انقلابی در مفهوم وسیع کلمه اهمیت دارد، قطبی که تنها به کمونیست‌ها نمی‌تواند محدود شود. قطب انقلابی در جامعه ما مجموعه نیروهائی است که برای تغییر آن مبارزه می‌کنند.

اما وجود خواست‌ها و نیازهای انقلابی و تاکید بر ارزش‌های چپ برای تغییر سیاست کافی نیست، باید یک نیروی سیاسی نیز وجود داشته باشد که با توجه به تنوع موجود، بتواند تجلی این جنبش باشد. با در نظر گرفتن این واقعیت است که نقش حزب کمونیست روشن می‌شود و ضرورت گسترش نفوذ آن

رهبر جمهوری اسلامی سخنگوی کیست؟

روزنامه های ایران، بدنال برگزاری انتخابات مجلس، مانند هفته های پیش از این انتخابات همچنان مملو از اطلاعاتی است که برای نخستین بار به نشریات راه یافته و مردم از آن ها مطلع می شوند. کافی است مسائل ایران و حکومت جدی گرفته شود، تا این اطلاعات در جای خود نشسته و صحنه داخل کشور را دقیق تر ترسیم کنند.

ورود بی پرده رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه ای" به کارزار انتخاباتی و حمایتش از موفتلفه اسلامی و روحانیت مبارز، نقش او را در جمهوری اسلامی تا حد کارگزار و سخنگوی اندیشه های آیت الله جنتی و حسین آیت الله کرم (رهبرانصار حزب الله) پائین آورد و مردم را با مواضع صریح و وابستگی ها و علاقه های سازمانی اش آشنا ساخت. از جمله جنجال هائیکه آیت الله جنتی به کمک انصار حزب الله، پس از مرحله اول انتخابات برادر انداخت و سپس رهبر جمهوری اسلامی نیز بدنال او به راه افتاد، مبارزه با لیبرالیسم بود. این لیبرالیسم البته از نظر سران جمهوری اسلامی، مفهومی بکلی مغایر مفهوم واقعی آن دارد. حکومتی که خود بزرگترین مجری لیبرالیسم اقتصادی است چگونه می تواند مبلغ مبارزه با لیبرالیسم باشد؟ مگر آنکه هدفش از این کارزار مبارزه با آزادی باشد، که در واقع هم هدف همین است. طرح مسئله لیبرالیسم ابتدا از سوی "موفتلفه اسلامی" شروع شد، سپس سازمان تبلیغات اسلامی و آیت الله جنتی بدنال آن به حرکت درآمد و انصار حزب الله را رهبری کرد و بعد هم رهبر جمهوری اسلامی. بنابراین تعریف و برداشت موفتلفه اسلامی از لیبرالیسم باید، همان تعبیری باشد که امثال آیت الله جنتی و رهبر جمهوری اسلامی در سر دارند. این تعریف را به نقل از بیانیه جمعیت موفتلفه اسلامی به مناسبت سالگرد ترور آیت الله مطهری بخوانید، که موفتلفه اسلامی او را که دیگر در قید حیات نیست، تا زبان بگشاید و بگوید بازار تهران چه بلانی که تا پیش از انقلاب به سرش نیآورد، پشتوانه خود کرده است. موفتلفه نوشت:

"... شهید مطهری، در روزگار سختی که استعمار جهانی و مزدورانش سخت ترین خفان ها و شکنجه ها را بر حق خواهان و حق گویان تحمیل کرده بودند... به سست کردن تفکر دینی مردم و به ویژه جوانان می کوشیدند و بنام "اسلام انقلابی" و "اسلام عقلی عقلی!!" پایه های ارگان اعتقادی اسلام ناب محمدی و فقه سنتی را لرزان می کردند (توجه کنید که در اینجا اسلام ناب محمدی همان دفاع از فقه سنتی معرفی می شود) شجاعانه به جهادی خستگی ناپذیر برخاست و از هر راه ممکن در شکل گیری تشکلهای الهی - اسلامی همچون جامعه روحانیت مبارز و موفتلفه اسلامی و تشکلهای صنفی - سیاسی (لابد جامعه بازاری ها) تلاشی خدا پسندانه کرد. (در اینجا ستیز با مجاهدین خلق و بنیانگذاران اولیه آن از یکسو و تفکر علی شریعتی از سوی دیگر است) تحریک مردم را در جملات زیر از همان بیانیه بخوانید و به آن دقت کنیم این دقت لازم است، زیرا صد بار می توان درباره حمله به کم حجاب ها و یا ماجراجویی های انصار حزب الله، نظیر حمله به سینماها و دیگر اماکن عمومی را نوشت و محکوم کرد، اما اگر به ریشه ها توجه نشود، معلوم نمی شود دست های هدایت کننده این ماجراها کدام است و چرا اینگونه حوادث در جامعه بوجود می آید و اهداف پشت صحنه آن چیست! امری که در سال های اخیر، از آن غفلت شده است. موفتلفه اسلامی در بیانیه خود اینگونه حمله به دانشگاه ها، مجامع صنفی، مجالس ختم و... را تائید و تشویق و در پشت صحنه و به کمک قدرت مالی و سیاسی که در جمهوری اسلامی دارد سازمان می دهد:

"... پیوندگان راه امام امت از علما و اندیشمندان و طلاب و دانشجویان و فرهنگیان، بویژه اعضا و طرفداران موفتلفه اسلامی می خواهد، تا تحت رهبری ولی امر مسلمین، حضرت آیت الله العظمی خامنه ای در همه جبهه های عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و بالاخص فرهنگی بکوشند و در پیروزی اسلام ولایت و فقه سنتی بر همه خطوط انحراف و التقاطی و لیبرالی و دنیا پرستی جهاد نمایند." (البته این دنیا پرستی و جهاد علیه آن، بازاریان و تجار حاکم بر اقتصاد و سیاست و فرهنگ ایران را شامل نمی شود و الا

عسکراولادی باید به مردم می گفت بروید علیه آنها که ۶۸ میلیارد نقدینگی مملکت را در دست گرفته اند جهاد کنید!)

بیانیه تحریک مردم را اینگونه ادامه می دهد:

"... از همه اندیشمندان دعوت می کنیم با بهره گیری از افکار مطهری، بهشتی و مقام معظم رهبری و امام خمینی در شناساندن لیبرالیسم و فرهنگ سازان کلمات التقاطی و راستی کوشش بیشتری نمایند (در اینجا اشاره به تحلیل های نشریه عصر ما وابسته با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است) و در توجه دادن مردم بویژه نسل جوان به شناخت تبدیل کنندگان اصواج ارسالی از فرهنگ های استعماری به افکار به ظاهر ملی و در باطن ضد ملی، جهادی برتر داشته باشند..."

دارندگان این افکار بر مملکت حکومت می کنند و قصد مجلس یکپارچه را هم داشتند، تا ته مانده انقلاب را هم جمع کنند!

از قول اسدا الله بادامچیان، دبیر اجرایی موفتلفه اسلامی هم تزهائی را بخوانید که اسدا الله لاجوردی، عضو دیگر رهبری موفتلفه اسلامی در زندان اوین آنرا اجرا کرده و می کند:

"... لیبرالها و به اصطلاح چپ ها در چند ماه اخیر در نشریات و مواضع خود سعی کردند عناصر بی تفاوت، ملی گرا، دگراندیش را به سوی خود جذب کنند" (رسالت ۲۳ فروردین)

جلوه های شایستگی برای رهبری!

آیت الله امینی نایب رئیس مجلس خبرگان است. نماز جمعه قم را هم اغلب او می خواند. از جمله روحانیون قشری به حساب می آید که در مافیای حجتیه و روحانیت مبارز جای دارد. او اخیرا و پس از نطق های رهبر جمهوری اسلامی در مورد ضرورت کنترل بیشتر کتاب و روزنامه و فیلم و تصفیه دانشگاه ها در نماز جمعه قم گفت: "... بعد از ارتحال جانشوز امام خمینی (ره) مجلس خبرگان در یک اجلاس فوق العاده و پر برکت با رای قاطع خود مقام معظم رهبری را شایسته ترین فرد برای تصدی این امر مهم انتخاب کرد. حالا هر چه زمان می گذرد شایستگی حضرت آیت الله خامنه ای برای رهبری امت اسلامی آشکارتر می شود."

(بقیه جهانی شدن پول از ص ۳۵)

بر اثر فشارهای مداومی که در سال های اخیر در کشورهای اروپایی به دستمزدها و هزینه کار وارد آمده است، هزینه کارگری و دستمزد در این کشورها نیز سهم بسیار کمی از مجموع هزینه تولید را تشکیل می دهد و به همین دلیل "صرفه جویی" هایی که بر اثر جابجا شدن صنایع حاصل می شود، در مجموع ناچیز است. مثلا هزینه کارگری، تنها یک دهم هزینه تولید یک پیراهن در اروپا است؟ با جابجا شدن موسسه تولیدی بفرض آنکه ۵۰٪ هم بر روی این ۱۰٪ صرفه جویی شود، نسبت به مجموعه سرمایه ای که در میان است مبلغ ناچیزی خواهد بود.

تهدید به "جابجا شدن"

اما در مقابل این وضعیت به گروه های بزرگ امکان می دهند که باز هم فشار بیشتری را بر دستمزدها و "هزینه کار" وارد آورند. در اروپا و کشورهای سرمایه داری اکنون یک شانتاژ و تهدید دائمی در بالای سر کارگران قرار گرفته است: "یا کاهش دستمزدها و حذف شغل ها را بپذیرند، یا در غیر اینصورت به کشوری دیگر خواهیم رفت." به علاوه این وضع به گروه های بزرگ سرمایه داری امکان می دهد که از حمله به هزینه سرمایه در تولید کالا یعنی در واقع سود سرمایه که بسیار بر اهمیت تر از هزینه کار است، ممانعت به عمل آید. علل واقعی "جابجا شدن"، را باید در اینجا یافت. "جابجا شدن" جزئی از حمله عمومی سرمایه چه در "شمال" و چه در "جنوب" علیه هزینه کار (یعنی عمدا دستمزدها) است و هدف از آن بدست آوردن و جمع آوری سرمایه هر چه بیشتر است.

رسانه های گروهی غرب سعی دارند دست های کوچکی که در تایوان و یا آفریقا استثمار می شوند را به عنوان مسئول از بین رفتن مشاغل یا کاهش دستمزدها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری وانمود کنند و بدین طریق علل واقعی اوضاع کنونی را پنهان سازند. اما مسئله واقعی عبارتست از فعالیت های مخرب سرمایه، سودآوری مالی به زیان نیازهای انسانی و ضرورت استفاده از پول به شکلی دیگر و برای برآورده ساختن خواسته هایی دیگر.

نرخ رشدی در حد ۳٫۲ درصد را در فاصله ۱۹۹۱-۹۳ به همراه داشت و از سوی دیگر به نابرابری‌های اجتماعی و ایجاد مناطق انفراد و طرد بخشی از جامعه منجر گردید، که روز به روز در حال گسترش بیشتری است.

سیاست‌های نولیبرال همچنین تأثیر مهمی در گسترش صنایع مواد مخدر و قاچاق آن داشته است. تولید کوکائین به تنهایی اکنون دوازده تا پانزده بار بیش از ابتدای دهه ۸۰ است، شبیه زمانی که رونالد ریگان به اصطلاح "جنگ علیه مواد مخدر" را اعلام نمود.

نقش و وزن مهم تجارت مواد مخدر که موجب ایجاد مناسبات و روابط مالی نوینی با بانک‌ها و حتی مهم‌ترین نهادهای مالی بین‌المللی گردیده است و هم چنین فشار بدهی‌های خارجی، وابستگی اقتصادی فقیرترین کشورها را تشدید کرده است. ایالات متحده به بهانه جلوگیری از کاشت کوکائین و خشخاش در حال استقرار پایگاه‌های نظامی در کلمبیا و بولیوی است و می‌کوشد کنترل و نظارت خود را بر "امنیت" شبه قاره آمریکا برقرار سازد.

حتی یک کشور "شبه قاره" (آنطور که ایالات متحده آن را نامگذاری کرده است) از مقررات نولیبرال خلاصی ندارد. سال‌های ۱۹۸۰ پایان یافت و سال‌های دهه ۹۰ آغاز گردید، اما پاسخ حکومت‌های آمریکای لاتین به مطالبات کارگران و زحمتکشان هیچ تغییری نیافته است: سرباز زدن از گفتگو، سرکوب پلیسی و حضور نیروهای ارتشی بعنوان تکیه گاه حکومت‌ها.

طی سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵ در همه کشورهای آمریکای لاتین انشواغ و اقسام اقدامات سرکوبگرانه برقرار گردید. اعلام وضع اضطراری و حکومت نظامی (بولیوی، کلمبیا، پرو) تقلبات انتخاباتی (مکزیک، جمهوری دومینکن) انحلال پارلمان (گواتمالا) سرکوب‌های خونین (آرژانتین، ونزوئلا، پاناما، برزیل) براه انداختن "جنگ کثیف" گروه‌های مسلح شبه نظامی (کلمبیا، گواتمالا)

روند ادغام اقتصادی

در مجموع، روند ادغام اقتصادی چه در سطح منطقه‌ای (نفتا)، مرکوسور^[۱] و چه در سطح مجموعه قاره تأثیری بر سیاست‌های اقتصادی که از بیست سال پیش دنبال می‌شود، بر جای نگذاشته است. مثلاً مکزیک تا سال ۱۹۹۲ یعنی تا زمان امضای قرارداد و ورود آن کشور به نفتا یکی از "مدل‌های صندوق بین‌المللی پول محسوب می‌گردید، در سال ۱۹۹۴ خیزش جنبش زاپاتیست‌ها، در شیاپاس وضع بسیار وخیم دهقانان این کشور را بر همه جهانیان آشکار ساخت. چند ماه پس از آن بحران مالی بسیار بزرگی در نتیجه فرار سرمایه‌ها، تمام آمریکای لاتین، ایالات متحده و نهادهای مالی بین‌المللی را به لرزه در آورد که موجب شد ۵۰ میلیارد دلار به عنوان "کمک‌تسه مکزیک" اختصاص داده شود. این "همبستگی" البته با محافل مالی و سوداگر به بهای بسیار گزافی برای مردم این کشور تمام شده است: دو میلیون شغل از میان رفته، ۱۵ هزار کارخانه و کارگاه تعطیل شده، قدرت خرید کارگران و حقوق بگیران به میزان ۴۰ درصد کاهش یافته و ... نفت مکزیک به گرو درآمده و بدهی آن کشور به ۱۵۸ میلیارد دلار صعود کرده است که بزرگترین بدهی در آمریکای لاتین می‌باشد. هدف از روند ادغام اقتصادی ظاهراً پاسخ به نیاز و ضرورت همکاری است که کشورهای جنوب خواهان آن هستند، اما این ادغام که اکنون در چارچوب بازار سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، قادر به پاسخگویی به چنین نیازی نیست. در ۲۶ ژوئن ۱۹۹۰ جرج بوش، رئیس‌جمهور ایالات متحده، سفری آمریکای لاتین را فراخواند، تا به آنها طرح "آبتکار برای آمریکا" را معرفی کند. چهار سال بعد، در دسامبر ۱۹۹۴ بیل کلینتون در شهر میامی در حضور مجموعه روسای دولت‌های آمریکای لاتین نخستین مرحله "طرح نوین همکاری دسته‌جمعی" کشورهای قاره را مطرح ساخت و مدل همکاری منطقه‌ای مورد نظر آمریکا که براساس آن مجموعه آمریکای لاتین حداکثر تا سال ۲۰۰۵ باید به یک "منطقه مبادله آزاد آمریکا" تبدیل شود را به روسای دولت‌ها ارائه داد.

هدف آمریکا آن است که با درهم شکستن و از کار انداختن همکاری‌ها و همبستگی‌های منطقه‌ای، تمام اقتصاد کشورهای این قاره را قبل از ده سال وادار نماید که تنها در چارچوب نیازهای گروه‌های آمریکای شمالی فعالیت نمایند. همه می‌دانند که ایالات متحده آمریکای لاتین را همواره شکارگاه اختصاصی خود تلقی کرده و در هر کجا که تلاشی در جهت استقلال اقتصادی و سیاسی به چشم آید، از نظر این کشور باید هرگونه خواست عدالت، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت خلق را سرکوب کرد.

مبارزات اجتماعی

اگر طرد و به حاشیه رانده شدن وسیع مردم یکی از اجزاء سازنده نولیبرالیسم است، در مقابل در همه جا اراده دموکراتیک ملت‌ها و تمایل آنها

نگاهی به جنبش انقلابی در آمریکا لاتین وسیع‌ترین "جبهه" برای مقابله با "لیبرالیسم اقتصادی"

*بی‌اطلاعی جنبش چپ ایران از "رشد جنبش انقلابی" در سراسر جهان و باقی ماندن در اسارت تبلیغات امپریالیسم، پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، ضعف بزرگی است که باید با آن به مقابله برخاست!

اعتصاب عمومی در بولیوی و پاراگوئه، ۷۰۰ هزار تظاهرکننده در خیابان‌های ونزوئلا، ۱۵۰ هزار در مکزیکو، بسته شدن خیابان‌های شیلی از سوی هزاران دهقان و در راس همه اینها ادامه مبارزه مصممانه سرخپوستان شیاپاس.

همه اخبار و گزارش‌ها از گسترش مقاومت خلق‌های آمریکای لاتین در برابر پیامدهای نولیبرالیسم حکایت دارد. ملت‌های آمریکای لاتین در اشکال بسیار متفاوت مبارزات اجتماعی به نبرد با برنامه‌های باصلاح موفقیت آمیز اقتصادی برخاسته‌اند. برنامه‌هایی که مبتنی بر مفهوم آمریکایی بازار آزاد است و مبنای اصلی آن را معیارهای موسسات مالی بین‌المللی به سرکردگی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تشکیل می‌دهد. فعلاً در همه نقاط آمریکای لاتین این ارزیابی جریان دارد که سال‌های ۱۹۸۰ دهه از دست رفته است و در برابر دهه ۹۰ قرارداد که گویا نوعی از رشد اقتصادی در چارچوب گشایش اقتصاد در سمت "جهانی شدن" سرمایه‌داری را به ارمغان آورده است، اما واقعیت چیست؟

ثروت بیشتر، توسعه کمتر

اکنون مدت بیست سال است که همه کشورهای آمریکای لاتین با آهنگ‌های متفاوت تحت یوغ برنامه‌های تعدیل اقتصادی "شوگ درمانی" و سیاست‌های ریاضت اقتصادی قرار گرفته‌اند که پیامدهای بسیار ناگوار بر زندگی اهالی این کشورها برجای گذاشته است. نرخ رشد تولید صنعتی از ۱٫۶ درصد در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۱ به ۴ درصد در صد در فاصله ۱۹۸۱-۱۹۹۰ سقوط کرده است (گزارش سال ۱۹۹۲ به ۶ درصد و در ۱۹۹۰ به ۳ درصد کاهش یافت. علیرغم آنکه تولید ناخالص داخلی در فاصله ۱۹۸۲-۹۰ به میزان ۱۸ درصد افزایش یافته است، اما کیفیت زیست بشدت سقوط کرده و ۵۰ درصد جمعیت این قاره به فقر و کمبودهای بسیار دچار هستند. تورم پس از گذار به ارقام سه و گاه چهار رقمی اکنون در حد دو رقمی حفظ شده، اما با همه پرداخت بدهی‌ها و بهره‌آن‌ها، مجموع بدهی آمریکا لاتین از ۴۷۶ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ به ۵۷۴ میلیارد در ۱۹۹۵ افزایش یافته است) بخشی از سرمایه خارجی با اشتیاق زیاد به سمت آمریکای لاتین به حرکت درآمد تا از "تویایی اقتصادهای در حال ظهور" سود و منفعت نصیب خویش سازد، اما این سرمایه‌ها در اساس خود، سرمایه‌های شناوری هستند، که مجتوب نرخ بالای بهره، از این سو به آن سو در حرکت می‌باشند و با احساس کمترین خطر به سرعت صحنه اقتصاد را خالی و کشورها را با خطر ورشکستگی مواجه می‌سازند. در طی سال‌های ۱۹۹۰-۹۴ بیش از ۱۲۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی به منظور باصلاح مدرنیزه کردن اقتصاد و در چارچوب برنامه‌های وسیع خصوصی سازی وارد آمریکای لاتین گردید. این روند "نولیبرال" از یکسو

مصاحبه دبیردوم حزب کمونیست افریقای جنوبی :
سنگاپور، مالزی و هنگ کنگ، حاصل دوران

جنگ سرد بودند

"توسعه آسیائی" می تواند الگوی توسعه در افریقا باشد!

نشریه "روگارد" در شماره ماه مارس ۹۶ خود، متن مصاحبه دبیردوم حزب کمونیست افریقای جنوبی و معاون دبیرکل این حزب "جرمی کرونین" با این نشریه را منتشر ساخته است. این مصاحبه دربرگیرنده، تحلیل وضع اقتصادی-سیاسی افریقای جنوبی، پس از به قدرت رسیدن کنگره ملی افریقا، جهانی شدن صدور سرمایه و نئولیبرالیسم اقتصادی امپریالیسم و نگاهی به وضع جهان، در سالهای پس از از هم پاشیدگی اردوگاه سوسیالیسم است. نقطه نظرانی که در این مصاحبه مطرح شده، در نوع خود می تواند، پاسخی باشد به برخی سوالات که درباره مناسبات با صنوق بین المللی پول، در پیش گرفتن سیاستی در جهت اقتصاد ملی، علیرغم تلاش امپریالیسم برای تحمیل نظم نوین جهانی و... برگردان بخش هائی از این مصاحبه را در زیر می خوانید:

* افریقای جنوبی نوین کمتر از سه سال پس از آنکه جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، ظهور نظم نوین جهانی را پس از جنگ علیه عراق و سقوط دولت های سوسیالیستی در اروپای شرقی و اتحاد شوروی اعلام داشت، بوجود آمد. این وضع چه تاثیری بر گزینش مسیر توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشور شما داشته است؟

- واقعیت همان است که گذار افریقای جنوبی به سمت دموکراسی در یک شرایط بین المللی انجام گرفت که در مجموع به کلی تغییر یافته بود. رئیس جمهور افریقای جنوبی، فردریک دکلوک، در سخنرانی خود در فوریه ۱۹۹۰ که در آن برای نخستین بار علنا آمادگی رژیم آپارتاید را برای مذاکره جدی با کنگره ملی افریقا اعلام کرد، به این وضعیت نوین جهانی صریحا اشاره کرد. وی هنگام اعلام لغو ممنوعیت فعالیت کنگره ملی افریقا، همانند دیگر گروه های اپوزیسیون، با اشاره به وضع حساس تر حزب کمونیست افریقای جنوبی، قانونی شدن آن را نیز اعلام داشت و تصریح کرد که با توجه به تحولات در اروپای شرقی برداشتن این گام دیگر "خطرناک" نخواهد بود. اینگونه است اعتقادات دموکراتیک امثال دوکلوک؛ اما حوادث دردناک در اروپای شرقی خود تا اندازه ای در ارتباط قرار داشت با روندهای جهانی دیگری که در آن زمان هنوز خود را آشکار نساخته بود. این روند ها بر جریان گذار در افریقای جنوبی نیز تاثیرات خود را باقی می گذاشت.

(بقیه وسیع ترین "جبهه" برای)

آورد. دو دیدار فوق وقایع بسیار پر اهمیتی می باشند که امکان گفتگو، تبادل نظر و احتمالا اقدام مشترک و گسترش همبستگی های نوین را برای همه آنها می که برای ساختن جهانی نوین مبارزه می کنند، فراهم خواهد آورد.

زیر نویس:

۱- نکته: قرارداد تجارت آزاد امریکای شمالی میان مکزیک، کانادا و ایالات متحده است و "مرکوسور" بازار مشترک "جنوب" (برای تنظیم این مطلب از اطلاعات، تحلیل و اخبار مجله "دفاتر کمونیستی" وابسته به حزب کمونیست فرانسه استفاده شده است)

به مشارکت در امور به عنوان یک شهروند به نحو وسیعی به چشم می خورد. این واقعیت "طرد و به حاشیه رانده شدن" به عنوان یک وضعیت اقتصادی، دموکراسی و مشارکت به عنوان یک وضعیت سیاسی، تضادی بنیادین را موجب شده است که می تواند پیامدهای بسیار مهمی بر جای گذارد. جنبش های مردمی خاص و ویژه (سازمان های محلات، دهقانان بی زمین، زنان، کودکان، خیابانگرد...) ساختارهای اجتماعی سندیکائی، دفاع از حقوق بشر، مقاومت های اهالی بومی... و همه اینها در تمام کشورهای امریکا لاتین در حال رشد و توسعه می باشد. سازمان های مقاومت توده ای «جنبش های مطالباتی (زمین، کار، مسکن...)» و اعتراض به سیاست های ضد اجتماعی و ضد دموکراتیک حکومت ها و انواع و اقسام مبارزات اجتماعی در یکدیگر گره خورده است، که از یکسو نشان دهنده اهمیت مقاومت مردم است و از سوی دیگر بد گمانی آنها را نسبت به احزاب سیاسی سنتی غالبا فاسد که به وعده های انتخاباتی خود پشت کرده اند را بیان می دارد.

در شرایط کنونی تناسب نیروها که به زبان خلق هاست، نیروهای مترقی می توانند روی تضادهائی که سیستم اقتصادی و مالی کنونی دچار بحران بوجود آورده است، تکیه کنند. بیهوده نیست که رئیس جدید بانک جهانی "جیمس ولفونشن" نگرانی جدی محافل سوداگر نسبت به خطر فزاینده بی ثباتی اجتماعی و مالی را بیان کرده و اعتراف می کند: "بدون پیشرفت اجتماعی، توسعه رضایتبخش وجود نخواهد داشت"

پنج ساله اخیر بویژه امریکای مرکزی و منطقه کارائیب شاهد وقایع سیاسی مختلفی بوده است. شکست ساندنیست ها در نیکاراگوئه (۱۹۹۰)، قراردادهای صلح در السالوادور (۱۹۹۲) که جبهه آزادیبخش فارابندو مارتی را به عنوان یک نیروی سیاسی غیر قابل صرفنظر مطرح کرد، سخت شدن محاصره امریکا علیه کوبا و درعین حال انزوای دیپلماتیک واشنگتن در این مورد با چهار محکومیت پی در پی سازمان ملل متحد، همگی بخشی از این واقعیات است.

هم چنین جنبش مردمی در هائیتی در برابر دیکتاتوری ژنرال "سدراس" که به بازگشت رئیس جمهور قانونی آن منجر گردید. در امریکای جنوبی پیروزی های خلق در یک سلسله فراتراندوم و همه پرسی (پیرامون خصوصی سازی در اروگوئه درباره تامین اجتماعی بویژه در اکوادور) بسیج مردم علیه فساد که به استعفای تماشائی دو رئیس دولت منجر گردید، "کولور دومولو" در برزیل و "کارلوس آندرس پرز" در ونزوئلا و نیز مبارزه سرسختانه برای جلوگیری از بدست فراموشی سپرده شدن جنایات دیکتاتوری ها در شیلی، پاراگوئه و آرژانتین.

به اینها باید قیام شیپاس (مکزیک) یا سانتیاگوول استرو (آرژانتین) را اضافه کرد که نشان داد که هم چنان نیروهائی وجود دارند که حاضر نیستند دل را به زرق و برق های رونمایی اقتصادی خوش کرده و خواهان تحولی سیاسی هستند که برای آنها امکان مشارکت و حفظ حیثیت و احترام انسانی را فراهم سازد.

نتایج انتخابات سال های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۴ موجب پاره ای پرش ها و گاه ناامیدی ها در صفوف نیروهای مترقی گردیده است و به جز استثنا، پیشروی مداوم جبهه وسیع نیروهای مترقی در اورگوئه، مجموعه چپ امریکای لاتین اکنون می کوشد، تا مواضع خود را در برابر ضرورت های سیاسی از نو و بصورت پایه ای مورد بررسی قرار دهد.

همبستگی با خلق ها

امروز جستجوی سیاست جایگزین در برابر نئولیبرالیسم، که تفاوت های ملی را باید در نظریه و بر حاکمیت خلق ها مبتنی باشد، بیش از هر زمان دیگر اهمیت یافته است. شاهد این مدعا ابتکار جنبش زاپاتیست ها در مکزیک است که قرار است اواخر ژوئیه آینده "دیدار بین قاره ها علیه نئولیبرالیسم و برای انسانیت" را برگزار نماید. هدف از این دیدار صرفنظر از نشان دادن همبستگی بین المللی با مبارزان شیپاس، عبارتست از آنکه مسئله مقاومت در برابر نظم سرمایه داری در جهان که همه ملت های "جنوب" و "شمال" مربوط می شود را با توجه به واقعیت های مکزیک مورد بررسی و توجه قرار دهد.

درعین حال از ۲۶ تا ۲۸ ژوئیه آینده در السالوادور ششمین گردهمایی "سانوپولو" برگزار خواهد شد که وسیع ترین نیروهای مترقی امریکای لاتین را برای بررسی سیاست جهانی آلترناتیو در برابر نئولیبرالیسم را گرد

بخش عمومی کارآمد را الزامی می‌سازد، چرا که اطمینان کردن به تغییراتی که بازار منشا آن باشد، تنها یک توهم است. و بالاخره و اساساً به مشخصه فوق مستلزم آن است که رشد و توسعه در یک روند واحد با یکدیگر ادغام شوند. نتو لیبرالیسم، توسعه را همواره نتیجه رشد می‌داند. در مورد آفریقای جنوبی ما معتقدیم که تنها راه رشد پایدار، بر پایه توسعه قرار دارد. هر یک از چهار مشخصه فوق نیازمند توجهات خاص است، بویژه ما باید کاملاً مراقب باشیم که در مسیر تنگ بینی و دوگانه اندیشی غیر دیالکتیکی قرار نگیریم. این دقیقاً همان خواست ایدئولوگ های نئولیبرال است که می‌خواهند ما را به سمت اتخاذ سیاست‌هایی که تنها مقابل پیشنهادهای آنها باشد رانده و به بن بست بکشانند. بنابراین تلاش ما برای آنکه اولویت خود را نیازهای اجتماعی قرار دهیم هیچ تضادی با مدیریت دقیق و سالم اقتصاد کلان ندارد. اما این مستلزم آن است که شاخص های اقتصاد کلان باید از منطق نیازهای اجتماعی نشأت گیرد و نه برعکس.

مثال دیگر: گرچه ما با "نظم مالی" مخالف نیستیم، اما حاضر نیستیم شوک های پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول و انجام اقدامات و تدابیر برضد کارگران، بر علیه بخش عمومی و شوک درمانی مورد نظر صندوق بین‌المللی پول را بپذیریم. از نظر ما "نظم مالی" از جمله عبارتیست از بکارگیری مسئولانه، آشکار، علنی و کارآمد منابع عمومی، به نحوی که اولویت بازسازی و توسعه را تضمین کند.

در مورد این که ما در برنامه توسعه خود، اولویت دادن به بازار را رد کرده‌ایم، به معنای آن نیست که می‌خواهیم بازار را حذف کنیم، زیرا بازار تنها بحران‌های موجود در جامعه را منعکس می‌سازد. هدف ما آن است که بازار را به عقب رانده و آن را تحول ببخشیم، چرا که بازار به تنهایی قادر به حل بحران‌های موجود نیست.

* شما برنامه توسعه خود را چگونه می‌خواهید تحقق بخشید و بویژه چگونه می‌خواهید آنرا به قوای سرمایه در آفریقای جنوبی و سرمایه داری بین‌المللی تحویل کنید؟

- موقعیت مادر اجرای این برنامه وابسته به آن است که ما بتوانیم از مواضع جدید خود در دولت بنحو جدی و با قاطعیت استفاده کنیم. اما مواضع ما در حکومت، با توجه به قدرت سرمایه بزرگ در کشور ما و جهان، به خودی خود راهگشا نخواهد بود. بنابراین ضروری است که قدرت حکومتی را با جنبش توده‌ای و اجتماعی درپائین و در جامعه تلقیق نماییم. تحقق چنین امری چندان ساده نیست. آنچه که اهمیت تعیین کننده دارد، آن است که نفوذ کنگره ملی آفریقا را به عنوان یک جنبش بزرگ سیاسی تقویت کنیم. اکنون بسیاری از ساختارهای توده‌ای ما نظیر جنبش های مذهبی، جوانان و زنان از ۱۹۸۰ ضعیف تر هستند. این وضع از یکسو ناشی از پیروزی های انتخاباتی ماست که به جابجایی هزاران تن از کادرها و فعالیت ما به سوی پارلمان، دولت و نیروهای مسلح نوین انجامیده است. بخشی دیگر هم ناشی از مشکلات انطباق با استراتژی نوین و گذار از اپوزیسیون به ایفای نقش حکومتی است. از نظر سندیکاها نیز ما باید از مبارزه در عرصه های محدود به سمت مبارزه در جهتها یک توسعه وسیع تر و ناگزیر حرکت نماییم. البته به هیچ وجه به معنای آن نیست که جنبش سندیکائی نباید استقلال خود را کاملاً حفظ نماید. اکنون می‌توان گفت که ما بتدریج پیشرفت‌هایی در سمت هماهنگ ساختن فعالیت‌هایمان به دست می‌آوریم.

* آیا فکر می‌کنید که همکاری یا ادغام های منطقه‌ای و ناحیه‌ای به شما در جهت برپائی یک آفریقای جنوبی نوین یاری خواهد رساند؟

- موقعیت کنونی جنوب آفریقا با جمعیت ۱۲۰ میلیون نفری آن، امکان تحول چشمگیر در خود کشور آفریقای جنوبی را نیز دشوار می‌سازد. جنوب آفریقا یکی از فقیرترین مناطق جهان است. این منطقه همانند خود کشور آفریقای جنوبی، بر اثر جنگ‌ها و عدم ثبات ناشی از رژیم آپارتاید به شدت ویران شده است. با اینحال منطقه ما از نظر منابع معدنی یکی از غنی‌ترین‌ها در جهان است. اگر بی‌آبی بسیاری از کشورهای ما را در قحطی فرو برده است، اما منابع عظیم آب در این منطقه یافت می‌شود. هم چنین ذخائر غنی انواع مواد معدنی مانند نفت در آنگولا یا کرین در آفریقای جنوبی نیز وجود دارد. توان آفریقای جنوبی برای مقاومت در برابر تسلط مطلق نظام سرمایه داری به اندازه زیادی به توانائی همه ما در نوسازی منطقه وابسته است. ما در این زمینه در این اواخر توافق‌هایی با موزامبیک بدست آورده‌ایم و تلاش می‌کنیم تا یک سلسله گذرگاه‌های توسعه در سطح منطقه جنوب آفریقا بوجود آوریم تا زیر ساخت‌های رشد در منطقه را تقویت نماید.

بحران انباشت اضافی در قبل کشورهای بزرگ سرمایه داری، از نیمه دهه هفتاد به بعد، مستقیماً به اوج گرفتن جهانی شدن سرمایه داری و به همراه آن ایدئولوژی نئولیبرال انجامید. نئولیبرالیسم همواره در جستجوی یافتن راهی است که بتواند همه موانع ملی یا دیگر موانع که جنبش سریع و خشن سرمایه در سطح جهانی را سد می‌کند، از سر راه بردارد. اگر پایان دهه هشتاد جهان شاهد سقوط بلوک سوسیالیست در شرق اروپا بود، در این دهه همچنین دو جریان دیگر سیاسی عمده قرن بیستم، یعنی سوسیال دموکراسی نظیر کشورهای اسکاندیناوی، بریتانیا، استرالیا و غیره، سرمایه داخلی تسلط عمومی خود را برقرار ساخت و تمام توافقات و دستاوردهای اجتماعی را لگد مال کرد و بدین ترتیب زیر پای استراتژی سوسیال دموکراسی را خالی کرد.

در جهان سوم، جنبش گریز نا پذیر آزادی ملی بر اثر ترکیبی از مداخلات نظامی و ثبات زدا از یکسو و دخالت های محافل مالی که هر روز قدرت بیشتری به دست می‌آوردند، متوقف گردید. این گام، ما در آفریقای جنوبی تلاش می‌کنیم تا پیشرفت های دموکراتیک خود را در چارچوب چنین اوضاع جهانی پیچیده‌ای پیش برده، تعمیق نموده و از آن دفاع کنیم. اوضاع جهانی که از بسیاری جهات نمی‌توان آن را به سود تحقق اهداف بزرگ ما دانست. ضمن آنکه چسبک‌های آلترناتیوهای مسترقی سنتی در برابر نئولیبرالیسم اکنون در وضعی دشوار قرار دارند.

با اینحال چارچوب جهانی در لحظه حاضر دارای پاره‌ای ویژگی های مثبت نیز هست. مهمترین مسئله آن است که جهان سرمایه داری در سال ۱۹۹۵ نتوانست دستاوردهای خود را در جنگ سرد تحکیم کرده و نظمی ظاهراً با ثبات، مشروع و یا حتی از نظر اخلاقی جذاب بوجود آورد. در همه عرصه‌ها، حتی در نهادهای سیاسی، صلح و امنیت، ثبات مالی یا در پاسخ بنیادین برای غلبه بر بحران‌هایی که اکثریت مردم جهان را فرا گرفته است، نظم نوین جهانی ورشکستگی آشکار خود را نشان داده است.

* در برابر این تضادها برخی نمونه "برهای آسیا" را توصیه می‌کنند و مدعی هستند که باید بدنیاال الگوی آنها به راه افتاد، آیا شما به چنین الگویی اعتقاد دارید؟

- هستند کسانی در کشور ما، و حتی اینجا و آنجا در جنبش وسیع و گسترده "کنگره ملی آفریقا" که معتقد هستند، که "برهای آسیا" تنها راه حل در شرایط نوین است. طبیعی است که از "الگوی" این کشورها می‌توان درس‌هایی آموخت، اما ما باید به روشنی تاکید کنیم که این الگوها به هیچ عنوان نمی‌توانند مطلوب ما تلقی شوند، چرا که رشد اقتصادی این کشورها بر سرکوب سرسختانه کارگران و یک سیاست استبدادی متکی و مبتنی است و محیط زیست را وسیعاً تخریب کرده است. از آن گذشته تکرار این "الگو" ها اساساً امکان‌ناپذیر است، چرا که به اصطلاح "معجزه آسیائی" در شرایط ویژه جنگ سرد تحقق یافت و تصادفی نیست که مهمترین این کشورها، از قبیل مالزی و یا سنگاگور همگی در خط نخست جنگ صلیبی امپریالیسم علیه جنبش‌ها و کشورهای سوسیالیستی قرار گرفته‌اند. به علاوه موقعیت ژئوپولیتیک ویژه آنها موجب شده بود که مراکز تصمیم‌گیری امپریالیستی پاره‌ای امتیازات را به آنها واگذار کنند که مسلماً تضمینی برای آنکه دیگر کشورهای جهان سوم از چنین امتیازهایی برخوردار شوند، وجود ندارد. این نکته را نیز باید در خاطر داشت که این کشورها رشد مبتنی بر صادرات را زمانی تحقق بخشیدند که کشورهای غربی اکثریت کشورهای جهان سوم را به پیروی از راهی به کلی متفاوت دعوت می‌کردند و تقویت تقاضای داخلی را بر اساس الگوهای "کینز" تشویق می‌نمودند. اما امروز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول همه کشورهای جهان سوم را با هم دعوت می‌کند که الویت خود را بر رشد مبتنی بر صادرات قرار دهند. یعنی "سگ‌های بیشتر باید دنبال استخوان های کمتر باشند". بنابراین چشم انداز آنکه بتوان در آفریقا "معجزه" آسیا را به عنوان قهرمان صادرات دنبال کرد تقریباً صفر است. در آفریقای جنوبی مادر تلاش یافتن راهی متفاوت هستیم. کنگره ملی آفریقا و متحدان آن، برنامه‌ای که ما آن را "برنامه بازسازی و توسعه" می‌نامیم، تدوین کرده‌اند. این برنامه اکنون سیاست رسمی دولت اتحاد ملی را تشکیل می‌دهد که کنگره ملی آفریقا رهبری آن را برعهده دارد. "برنامه بازسازی و توسعه" حاصل یک دوران طولانی مبارزه ایدئولوژیک است و اکنون برای ما یک تکیه‌گاه ضد نئولیبرال محسوب می‌شود. این برنامه دارای چند ویژگی اساسی است. در درجه اول این برنامه مبتنی بر توسعه زیر ساخت‌های شهری و روستائی است و صادرات در آن موتور رشد محسوب نمی‌شود. موفقیت یا شکست برنامه در ارتباط مستقیم با این ویژگی قرار دارند و باید براساس نیازهای اجتماعی تعیین شوند و نه بر پایه برخی شاخص‌های تنگ اقتصاد کلان و غالباً شاخص های مالی رایج. سوم، اجرای این برنامه نیازمند یک هماهنگی و انسجام سیاسی است که وجود یک

قطعه نامه اجلاس بین المللی سندیکاها در مصر

"جبهه کارگری"

در جنگ بی رحمانه

اقتصاد سرمایه داری!

در روزهای ۱۰ و ۱۱ آوریل ۱۹۹۶ در شهر قاهره (مصر) نمایندگان پاره‌ای از سازمان‌های سندیکایی از جمله "فدراسیون سندیکاها مصر"، "کنگره اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی" (کونستو)، "ث.ژ.ت فرانسه"، "فدراسیون کار مکزیک (FAT)" "کنگره اتحادیه کارگران هند" (CITU)، "پ.ژ.ت.پ. پرتغال"، "اتحادیه ملی کارگران نایبیا" (NVNW) به دور یکدیگر گرد آمده و به بحث و تبادل نظر پرداختند.

شرکت کنندگان در این میز گرد امکان یافتند در چارچوبی چند جانبه دشواری‌هایی که سندیکاسم بین‌المللی در حال حاضر با آنها روبرو است را مورد بحث قرار دهند. شرکت کنندگان وسیعاً بر این عقیده بودند که هدف از جهانی شدن در مفهوم لیبرالی کنونی آن همانا انباشت (سرمایه) مالی است. این ستگیری که در خدمت استراتژی گروه‌های چند ملیتی قرار دارد، هم اکنون شکل یک جنگ اقتصادی بیرحمانه را به خود گرفته که کارگران و ملت‌ها را به غرض رقابت با یکدیگر می‌کشد و اثرات بسیار مخرب در همه جا، چه در کشورهای صنعتی و چه در حال توسعه به جای گذاشته است.

در آستانه هزاره سوم در بازار کاری که جنبه جهانی به خود می‌گیرد، بیکاری، انعطاف و تزلزل شرایط کار، فقر و طرد و محرومیت همگی بی‌عدالتی‌هایی هستند که تحمل آن ممکن نیست. نابرابری در توسعه، شکاف میان شمال و جنوب، افزایش بی‌وقفه بدهی‌ها، نگرانی‌های باز هم بیشتری را موجب می‌شود. به این تحولات بسیار نگران‌آور و پر تنش خطرات ناشی از ادامه مسابقه بر هزینه تسلیحاتی از جمله تسلیحات هسته‌ای و بی‌اقدامی بین‌المللی افزوده می‌شود. خشونت و تروریسم نمونه‌های دیگر از اقداماتی هستند که صلح و ضرورت عام عدالت اجتماعی را تهدید می‌کنند. در همه جا مسئله کار برای همه، توسعه مشترک و دموکراسی در دستور روز قرار گرفته است. کارفرمایان و البته "کشورهای گروه هفت" (G7) صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی از این پس می‌کوشند تا هزینه کار (دستمزد) را کاهش داده، نظام تأمین اجتماعی را نابود کرده، بخش خدمات عمومی و دولتی را از طریق خصوصی سازی ویران ساخته و مذاکرات دست جمعی را از هر گونه محتوای واقعی خالی سازند. آنها نفس اندیشه پیشرفت اجتماعی را یک مانع در برابر خود محسوب می‌نمایند.

همکاری بیشتر، همبستگی بیشتر

تحولات کنونی همکاری بیشتر، همبستگی بیشتر، اتحاد بیشتر میان مزدبگیران را به یک ضرورت تبدیل نموده و مسئولیتی تاریخی بر عهده جنبش سندیکایی بین‌المللی قرار داده است. برای آنکه جنبش سندیکایی بتواند از کارآیی هر چه بیشتری برخوردار باشد، لازم است که همبستگی بین‌المللی برپایه اقدامات مشترک هر چه وسیع‌تر و متحدتر قرار داشته، به تفاوت دیدگاه‌ها احترام بگذارد و از هر گونه انحصارجویی، دوری گیرند، همبستگی هر چه وسیع‌تر جنبش سندیکایی چه در سطح حرفه‌ای، بویژه در چارچوب گروه‌های فراملی و چه در سطح منطقه‌ای در برابر نهادهای بین‌المللی، اکنون به یک ضرورت فوری تبدیل شده است. اما چگونه می‌توان این ضرورت را پاسخ گفت؟ شرکت کنندگان در میز گرد معتقد هستند که برای تحقق همبستگی وسیع و متحدانه جنبش سندیکایی بین‌المللی لازم است که مبارزه را بر روی اهداف مشخص و تأمین حقوق و آزادی‌های نویسی برای کارگران و سندیکاها متمرکز ساخت. این مبارزه علاوه بر آنکه خواهد توانست با کارایی بیشتری در برابر تهاجمات مقاومت نماید، شرایط لازم برای آنکه یک آلترناتیو به سود توسعه اجتماعی و دراز مدت بتواند شکل گیرد را فراهم خواهد آورد. برای کمک به شکل‌گیری این آلترناتیو در درجه نخست باید در چارچوب گروه‌های

چند ملیتی و سپس به منظور رعایت حقوق بنیادین بویژه کودکان و زنان در برخورداری از حقوق سندیکایی، بویژه در مورد آنچه که به بعد اجتماعی جهانی شدن مربوط می‌شود [۱]، مبارزه کرد. نکته بعدی نوسازی و دموکراتیزه کردن فعالیت‌های "سازمان بین‌المللی کار" و گسترش امتیازات و امکانات آن است. همچنین باید به مخفی کاری و عدم علنیت که ویژگی نهادهایی نظیر صندوق بیناالمللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی است، خاتمه داد.

برای آنکه کارگران و مزدبگیران قادر باشند از حقوق خود در برخورداری از شخصیت و احترام انسانی بهره‌مند گردیده و بتوانند خواسته‌های مزدی خود را تحقق بخشند، لازم است که تضمین‌های جمعی قوی‌تری برقرار شود، تضمین‌هایی که به کارگران امکان دهد تا بطور کامل در امور جهانی کنونی در حال تحولات عمیق، مشارکت داشته باشند. این یک ضرورت دموکراتیک است.

شرکت کنندگان در میز گرد قاهره، آمادگی خود را برای گسترش بحث و گفتگو با دیگر نیروهای سندیکایی، صرف‌نظر از وابستگی یا عدم وابستگی بین‌المللی آنها، اعلام می‌دارند. هدف آنها نه ایجاد ساختارهای نوین سندیکایی جهانی است و نه مبارزه با سازمان‌های سندیکایی موجود، برعکس هدف، گسترش چارچوب بحث و گفتگو و در نتیجه مشارکت در امر ضروری نوسازی سندیکاسم بین‌المللی است.

قاهره ۱۱ آوریل ۱۹۹۶

[۱] منظور پیوندهای اجتماعی "جهانی شدن" و مبارزه برای حقوق کودکان و زنان بویژه در کشورهای جهان سوم است که بهره‌کشی از آنها در چارچوب انتقال صنایع کار برد ... به سمت "جنوب" هر روز بیشتر افزایش می‌یابد

(بقیه "دنباله روی، اتحاد نیست!" از ص ۲)

مشخص از برآمد و رشد جنبش شکل می‌گیرد و پیوسته دو نکته را در ارتباط با آن باید در نظر داشت:

۱- شعار مرحله‌ای جنبش، ارتباطی با حوادث و رویدادهای مقطعی ندارد. بنابراین، احزاب و سازمان‌هایی که بصورت همسو و یا در اتحاد با یکدیگر عمل می‌کنند، در حالیکه مثلاً با شعار "آزادی" و یا هر شعار دیگری تفاهم اصولی و یا توافق دارند، می‌توانند در برابر برخی رویدادهای مقطعی سیاست و مشی مستقل خود را داشته باشند؛

۲- سیاست اتحادها، هرگز و بویژه در ارتباط با مین ما به معنی نشستن پشت میز و امضاء تفاهم و توافق اتحاد عمل نیست، بلکه سیاست اتحادها راهگشای دستیابی به این مرحله عالی است.

بنابراین این اصول اولیه، ما چگونه می‌توانیم برای جلب رضایت بخشی از اپوزیسیون، یا مخالفان و یا مبارزان جنبش کنونی مردم ایران، از شعار و مشی آنها، بدون ذکر دلیل و ارائه تحلیل و ارزیابی خود پیروی کنیم؟

آغاز مرحله اندیشه و تصمیم

"راه توده" در تحلیل اوضاع ایران، در آستانه انتخابات اخیر مجلس اسلامی، با صراحت نوشت، که این انتخابات در شرایطی متفاوت با گذشته برگزار می‌شود و به همین دلیل نیز توده‌ای‌ها وظیفه دارند بر این انتخابات تأثیر بگذارند و در جهت درهم شکستن آراء ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی وارد کارزار شوند. پس از برگزاری انتخابات دور اول، نیز ما نوشتیم، که نتایج انتخابات پاسخ تاریخی "نه" مردم به روحانیون حکومتی و متحدان بازاری آن، صحنه تازه‌ای را در برابر همه احزاب و سازمان‌های سیاسی طرفدار جنبش آزادیخواهی مردم ایران گشوده است. حکومت نیز اگر قادر باشد، می‌تواند درس‌های لازم را از این انتخابات بگیرد. اینکه حکومت قادر به این درس آموزی باشد یا خیر و احزاب و سازمان‌های سیاسی دیگر با نتایج واقعی کارزار انتخاباتی اخیر چه خواهند کرد، به خود آنها مربوط است. اما آغاز بحثی نوین برای دستیابی به تحلیل جامعه امروز ایران و اتخاذ همخوان‌ترین شعارها و تاکتیک‌ها با جنبش مردم، وظیفه همه توده‌ای‌هاست. براین اساس است که انتخابات اخیر را نباید یک حادثه گذرا ارزیابی کرد، بلکه باید از آن درس‌های بزرگ‌تر گرفت و برای دستیابی به این درس باید به بحث مربوط به انتخابات از زوایای مختلف ادامه داد □

لیبرالیستون، از میان برداشتن مقررات ناظر بر فعالیت‌های اقتصادی، خصوص سازی و غیره یکی پس از دیگری بدنبال الگوی تاجر و ریگان به راه افتادند.

"انطباق‌های ناگزیر"

بنابراین می‌توان گفت که سرمایه جهانی شده یک رژیم اقتصادی است که در آن سرمایه داری توانسته است با بیشترین آزادی ممکن تمام خلایق تخریبی خود را بازباید. این سرمایه داری متکی به یک نظام بین‌المللی از کشورهاست و از حکومت‌ها می‌خواهد که قوانین و مقررات اجتماعی را به نفع وی تغییر دهند، "گامدسوس"، دبیر کل صندوق بین‌المللی پول از ضرورت انطباق یافتن همه ملت‌ها با اوضاع و احوالی که گریزی از آن نیست سخن می‌گوید. اما آیا سرمایه خواهد توانست خواسته‌های خود را به ملت‌ها تحمیل کند؟ تجربه اعتصابات ماه نوامبر (در فرانسه) نشان دهنده جنبشی است که در فعالیت و مبارزه از نیروی خود هر چه بیشتر آگاهی یافته است. این جنبش دیگر حاضر نیست پیش از این "انطباق‌های گریزناپذیر" با جهانی شدن را بپذیرد و با تنها سلاحی که توده‌ها از آن برخوردار هستند، می‌جنگند. در برابر وحشیگری که سرمایه جهانی شده بوجود آورده است، تنها راه حل ممکن آن است که تناسب نوینی از نیروها را بوجود آوریم که بتواند مبارزه برای سوسیالیسم را در دستور روز خود قرار دهد.

اومانیته ۲۵ ژانویه ۱۹۹۶

فرود "سرمایه" در آن نقطه که "سود" می‌آورد!

اومانیته در همین شماره ۲۵ ژانویه می‌نویسد: «(امروزه مسئله جایجا شدن فعالیت‌های تولیدی و صنایع از کشورهای اروپایی به سمت کشورهایی با دستمزده پایین در همه جا مدام مطرح می‌شود. پدیده جایجا شدن صنایع مسئله‌ای تازه نیست، اما گزینش قدرت‌های حاکم بر کشورها در جهت دامن زدن به روند جهانی شدن سرمایه، این پدیده را شدت بخشیده است. در شرایطی که مبادلات در سطح جهانی لیبرالیزه و آزاد می‌شوند، برای موسسات هر روز بیش از پیش این امکان بوجود می‌آید که با سهولت بیشتر دستگاه تولیدی خود را به محلی دیگر منتقل نمایند. "جایجا شدن" در صناعی نظیر تولید پوشاک، اسباب بازی، وسایل الکترونیک ساده و پر مصرف که کمتر به کارگر ماهر نیاز دارند، بیش از حد چشمگیر است.

براساس پژوهشی که اخیراً در میان دوپست و شصت گروه مدیریت شرکت‌های چند ملیتی و متخصصان بین‌المللی اروپا، آسیا، و آمریکای شمالی به عمل آمده است، در سال‌های آینده اولویت سرمایه گذاری شرکت‌های چند ملیتی عبارت خواهد بود از شاخه‌های ارتباطات (تله کامونیکاسیون)، توزیع و زیر ساخت اقتصادی و بطور کلی فعالیت‌هایی که دارای سطح بالای مهارت کار هستند.

جستجوی دستمزدهای کم

متخصصین معتقدند که دلیل عمده "جایجا شدن" عبارتست از دستمزدهای بسیار ناچیزی که می‌توان به کارگران کشورهای پذیرنده (آسیای جنوب شرقی، آفریقا و غیره) تحمیل نمود. مثلاً دستمزدها در تایوان از حداقل دستمزد در اروپا چهار باز پایین‌تر است. اما از این تفاوت مقداری کاسته می‌گردد اگر در نظر بگیریم که در کشورهای با دستمزد پایین بارآوری تولید نیز پایین‌تر است، لذا هزینه هر کارگر کمی گران‌تر می‌شود. با این حال گروهایی که به این کشورها جایجا می‌شوند، در مجموع برنده خواهند بود.

در کشورهای جنوب علاقه بر پایین بودن دستمزدها، خدمات اجتماعی نیز بسیار محدود گردیده است. اما اگر از نظر موسسات سرمایه داری دستمزد پایین و فقدان خدمات اجتماعی یک شرط لازم برای جایجایی است، این شرط به تنهایی کافی نیست. در عین حال وجود ثبات سیاسی و اجتماعی نیز بیش از هر چیز ضرورت دارد. این واقعیت توضیح دهنده سازمان اجتماعی شبه نظامی و فوق‌العاده سرکوبگر مثلاً در آسیای جنوب شرقی است.

(بقیه در ص ۲۹)

جهانی شدن پول به نقطه اوج نظام سرمایه داری رسیده است!

پس از یک دوره طولانی که محتوای آن منطبق ساختن نهادهای اجتماعی و مناسبات کارگری در فرانسه یا برنامه‌های سرمایه جهانی شده بود برای نخستین بار صدها هزار تظاهرکننده (که در انتها به میلیون‌ها رسید) علیه این برنامه و فشار برای ادامه آن بپاخواستند.

"آزادی" از نظر سرمایه

رئیس گروه آ.ب.ب. (A.B.B.) یکی از بزرگترین شرکت‌های اروپایی، در جریان جلسه میانه‌ای در کپنهاگ، پایتخت دانمارک، کوتاه‌ترین و گویاترین تعریف را از "جهانی شدن" بدست داد. وی گفت: «"جهانی شدن" یعنی آزادی شرکت او که هر کجا که او می‌خواهد مستقر شود، هر زمان که او می‌خواهد، برای تولید آنچه که او می‌خواهد، با تهیه مواد از آنجا و فروش کالا به آنجا که او می‌خواهد، بنحوی که هیچگونه فشار و اجبار و "دیکتاتوری" در زمینه حقوق کارگری و اجتماعی به گروه او وارد نیاید.» جهانی شدن در واقع همین مبادله و در درجه نخست عملیات سرمایه صنعتی است، عملیاتی که اکنون در تسلط چند ملیتی‌ها قرار گرفته است. امروز نزدیک به ۵۰٪ تجارت جهانی جزو مقوله مبادلات "درون خانواده" است، یعنی مبادلاتی که از چارچوب موسسات فراملیتی خارج نمی‌شود.

جزء دوم تعیین کننده در جهانی شدن عبارتست از سرمایه‌هایی که ارزش خود را به شکل عملیات صرفاً مالی و پولی افزایش می‌دهند. این شکل از ارزش افزایی سرمایه از میانه دهه هشتاد به نحوی فزاینده‌ای رشد کرده است. سرمایه‌های مالی برای سرمایه گذاری‌های کوتاه مدت ارجحیت قائل هستند و ترجیح آنها وام‌های کوتاه مدت به موسسات یا به دولت به شکل خرید حواله‌های خزانه و دیگر اشکال قرضه عمومی است.

این سرمایه‌ها پای سبکی دارند و به محض آنکه در هر کجا مشکلی را احساس کنند، فوراً از آنجا می‌گریزند و نظام اقتصادی را فلج و ورشکسته می‌سازند. مانند آنچه که یکسال پیش در مکزیک انجام دادند. این گروه‌های مالی هر روزه مبالغ بسیار عظیمی را بر روی ارز و پول‌های ملی کشورها بکار می‌اندازند. به هنگامی که آرامش بر بازارها حاکم است، از این معاملات سودی معمول و در حد متوسط نصیب آنها می‌گردد. اما آنگاه که حمله علیه این یا آن واحد "پول" آغاز می‌شود، سودهای حاصله از بورس بازی بسیار عظیم خواهد بود.

"بت شدن" و الویت "بازار"

یکی از وخیم‌ترین جنبه‌های تسلط سرمایه داری عبارتست از قابلیت "بازار" برای آنکه مجموعه مناسبات میان انسان‌ها (چه مناسبات ناشی از تقسیم اجتماعی کار و چه مناسبات میان سرمایه و کار) را به شکل وهم‌آلود رابطه میان اشیاء، نمایش دهد. "جهانی شدن" مالی و پولی این بت‌سازی و این رابطه وهم‌آلود و شبه‌ماورایی را به نقطه اوج خود در تاریخ سرمایه داری رسانده است. مسخره‌ترین شکل این بت‌سازی زمانی است که همگان را به گردن نهادن و تسلیم در برابر "دآوری بازار" فرا می‌خوانند. "بازار" که در اینجا هم چون موجودی مجرد و مجسم در شکل نیمه مذهبی بر جهان حاکمیت یافته است. اما در واقع "بازار" چیزی نیست جز ۲۰۰ شرکت مالی و چند ملیتی عظیم!

"آزادی" که امروز سرمایه برای گسترش حوزه عمل خود در سطح جهانی بدست آورده است، از یکسو ناشی از قدرتی است که سرمایه در طی یک دوران طولانی انباشت بدان دست یافته است و بیه برکت تکنولوژی نوین که موسسات به آن مجهز شده‌اند، روز بروز برای کاهش تعداد کارگران، برقراری و ایجاد تزلزل در شرایط زندگی آنها، کاهش دستمزدها و غیره فشار می‌آورد. اما از سوی دیگر سرمایه هرگز نمی‌توانست به اهداف خود دست یابد اگر از حمایت قاطع عمده‌ترین کشورهای سرمایه داری برخوردار نبود که از طریق سیاست‌های

تصفیه دانشگاه ها یعنی مقابله با جنبش دانشجویی!

گفت: «... نگرانی مقام رهبری بسیار بجاست. ما با این وضعی که در دانشگاه ها وجود دارد به هیچ کجا نخواهیم رسید!»

اینکه ایشان در جمهوری اسلامی کیست و به کجا می خواهد برسد که جنبش نوین دانشجویی مانع آنست، سؤالی بسیار جدی است که پاسخ آن را باید از مجموع عملکرد روحانیت حکومتی و ارتجاع حاکم گرفت. بدین ترتیب مقابله با جنبش دانشجویی، بخشی از مقابله با جنبش آزادیخواهی مردم ایران است، که اکنون در دو شعار "مبارزه با لیبرالیسم" و "پاکسازی اسلامی دانشگاه ها" خلاصه شده است.

فراکسیون های مستقل در مجلس

در تهران و در رابطه با بحث هایی که در مجلس پنجم جریان دارد، گفته می شود وابستگان دو گروه بندی کارگزاران و چپ مذهبی که به مجلس راه یافته اند، یک سلسله مذاکرات را بصورت مستقل و با هدف تشکیل و اعلام فراکسیون منسجم انجام داده اند. این مذاکرات بسی اعتناء به سخنان و توصیه های اخیر رهبر جمهوری اسلامی، مبنی بر عدم ضرورت تشکیل های مستقل در مجلس، با گرایش های سیاسی متفاوت جریان یافته است و در حقیقت رهبر جمهوری اسلامی برای جلوگیری از تشکیل چنین فراکسیون هایی آن توصیه ها را کرده است. برخی تزلزل ها هنگام رای گیری برای انتخاب هیات رئیسه مجلس سرانجام این دو گروه بندی را به این نتیجه رسانده است که فراکسیون منسجم را تشکیل دهند تا نیروی واقعی آنها هم برای خودشان در مجلس و هم برای مردم در خارج از مجلس مشخص باشد. در این صورت موضع گیری ها پیرامون مباحث مطرح در مجلس، مردم را نسبت به صاحبان این مواضع آشنا تر خواهد ساخت.

تغییر ترکیب کابینه

در حاشیه مباحث مجلس، بویژه پس از انتخاب دبیر کل جدید برای روحانیت مبارز تهران، از برخی تدارک ها پیرامون تغییر کابینه هاشمی رفسنجانی صحبت می شود. با آگاهی از همین بحث است که انصار حزب ا لله در روزهای اخیر با صدور قطعنامه های تند و تیز خواهان اخراج باصلاح لیبرال ها از کابینه رفسنجانی شده است. این در حالی است که در کابینه رفسنجانی بحث پیرامون تغییر کابینه و حذف وزرای وابسته به موفتلفه اسلامی مطرح است. طرد همگانی و غافلگیر کننده سران موفتلفه اسلامی در انتخابات اخیر مجلس، از جمله دلایل ضرورت کنار گذاشتن رهبران و وابستگان به این جریان سیاسی از کابینه رفسنجانی است. موفتلفه اسلامی، متکی به عریده کشی ها و جنجال آفرینی های خیابانی انصار حزب ا لله سعی دارد، مانع این تغییر کابینه شود و این در حالی است که با تشکیل مجلس جدید و حضور ترکیب جدیدی از نمایندگان در آن و بویژه طرد عمومی رهبران موفتلفه اسلامی از سوی مردم، بصورت بسیار طبیعی باید تغییر کابینه و کنار رفتن رهبران و وابستگان موفتلفه اسلامی از کابینه را همراه داشته باشد. از جمله انگیزه ها و دلایل مربوط به مباحثات اخیر مبنی بر ضرورت تشکیل فراکسیون های مستقل در مجلس، متکی به همین بحث های پشت صحنه است. در صورت تشکیل فراکسیون ها، رای گیری در مجلس پیرامون مسائل مختلف دیگر بصورت فردی و تحت تاثیر ارباب و تهدید نمایندگان موفقیت چندان نخواهد داشت و فراکسیون ها رای خواهند داد، که رای آنها می تواند در ائتلاف با دیگر نیروها نیز باشد. سرسختی کنونی برای جلوگیری از تشکیل فراکسیون در مجلس اسلامی ریشه در این مباحث پشت صحنه دارد.

کارزاری که برای تصفیه دانشگاه های ایران و به گفته آیت ا لله مهدوی کنی "اسلامی کردن دانشگاه ها از اساسی ترین مسائل کشور و انقلاب است" (نقل از روزنامه رسالت ۳۱ خرداد)، در حقیقت مبارزه ایست که با چپ مذهبی تدارک دیده می شود. گزارش هایی که پیرامون رویدادها و گرایش های سیاسی در دانشگاه های ایران به ما رسیده، حکایت از رشد گرایش های چپ و رادیکال در دانشگاه های ایران دارد. رجعت دوباره به آثار علی شریعتی و بحث هایی که در دوران حیات وی پیرامون نقش منفی روحانیت در انجماد فکری مذهب یون ایفا می کند، از جمله نشانه های رشد سریع گرایش به چپ در دانشگاه های کشور است. انتقاد شدید از وضع موجود سیاسی- اقتصادی کشور و دفاع از آرمان های اولیه انقلاب، که ارتباطی با شعارها و عملکرد حکومت کنونی ندارد، پایه های این جدال ایدئولوژیک برای رسیدن به هویت شده است. برخی پیوندها بین این گروه عظیم از دانشجویان مذهبی با دانشجویان چپ و یا غیر چپ مذهبی، بر نگرانی حکومت افزوده است. انجمن های اسلامی که حکومت تلاش دارد به آنها سر و سامان حکومتی داده و دست نشاندهان خود را به آنها تحمیل کند، عملاً به سنگری تبدیل شده است که از دو سو برای تسخیر آن جدال بالا گرفته است! در واقعی بودن نگرانی رهبر جمهوری اسلامی و امثال آیت ا لله کنی و پیر رهبران موفتلفه اسلامی از وضع دانشگاه ها کوچکترین درنگی نباید کرد. آنها کاملاً حق دارند، زیرا دانشگاه ها دیگر سنگر روحانیون حکومتی و ارتجاع مذهبی نیست. انصار حزب ا لله که برای مرعوب ساختن دانشجویان به دانشگاه ها حمله می کند، یا ناچار به مقابله فیزیکی با دانشجویان است و یا درگیر بحثی می شود، که اغلب موجب تزلزل فکری عناصر صادق و حاضر در جمع آنها می شود. حکومت بدرستی بر این باور است که چپ مذهبی در انتخابات اخیر بیشترین رای را از دانشگاه ها بدست آورده است. این رای و استقبال کم نظیر جوانان از جشنواره مطبوعات و بحث های وسیعی که در طول برپایی این نمایشگاه در مقابل غرفه های سه نشریه و روزنامه "سلام"، "عصرما" و "پیام دانشجو" و با شرکت مسئولین مستقیم این نشریات جریان داشت، بر نگرانی گرایش های ارتجاعی غالب در حکومت افزوده است. محور بحث هایی که اکنون در دانشگاه ها جریان دارد، علاوه بر مباحث مذهبی و بویژه نقطه نظرات علی شریعتی درباره نقش منفی روحانیت در اسلام، مشکلات عمومی در جامعه است، که فساد، گرانی، قدرت نمایی بازار و فشارهای فرهنگی از جمله آنهاست. علیرغم، نطق های تند و تهدیدآمیز آیت ا لله جنتی، رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه ای"، ناطق نوری (رئیس مجلس) و سرانجام ورود ناگهانی آیت ا لله مهدوی کنی به حمایت از تصفیه دانشگاه ها، مخالفت ها و بحث ها در دانشگاه ها همچنان جریان دارد. آن تصفیه فرهنگی که سران حکومت برای دانشگاه ها تدارک می بینند، در حقیقت مقابله با چپ مذهبی است، اما چون نمی توانند با صراحت این را بگویند و وارد مباحث مربوط به عدالت اجتماعی و آزادی ها بشوند، زیر پوشش اسلامی کردن دانشگاه ها وارد میدان شده اند. همه بحث اکنون اینجاست که فراکسیون چپ مذهبی در مجلس اسلامی و بویژه انجمن ها و نهادهای مذهبی نزدیک به طرز فکر و اندیشه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، خواهند توانست چهره واقعی این مبارزه را برای مردم افشاء کنند یا خیر؟ کارزاری که به نوعی دیگر، جناح بندی کارگزاران با افشای باصلاح مقابله با "لیبرالیسم" در پیش رو دارد! در میان همه نطق ها، تهدیدها، موضع گیری ها و مصاحبه های منتشر شده در روزنامه های کیهان و رسالت و پخش اعلامیه های هدایت شده از سوی حوزه علمیه قم و روحانیت مبارز تهران که امضای حزب ا لله و انصار حزب ا لله را دارد، پیش افتادن آیت ا لله مهدوی کنی برای این مقابله حکومتی بسیار قابل توجه است. آیت ا لله کنی، بلافاصله پس از نطق رهبر جمهوری اسلامی پیرامون ضرورت اسلامی کردن دانشگاه ها، چنان وارد این میدان و حمایت از سخنان رهبر شد، که گویی از پیش در جریان همه مسائل پشت پرده بوده و آمادگی کامل را برای هدایت این یورش داشته است. او در نخستین سخنرانی خود، به فاصله چند ساعت بعد از نطق رهبر جمهوری اسلامی

Rahe Tudeh No. 49

Juni 1996

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430, BLZ 360 100 43,

Postbank Essen, Germany